

اتحادیه‌های صنفی، نهادهایی برای گذشته،  
پیش به سوی سازمانیابی طبقاتی کارگران!

**Trade Unions as the expired institutions,  
forward to Class Organizing of Labor**

عباس منصوران



## نماینه

### پیش گفتار

جنبش سوسیالیستی- کارگری در شرایط بحرانی به سر می برد. این بحران بیش از همه یک بحران نظری است. این نوشته نه بازگشایی بحران و گفتگو در این زمینه، که بررسی آزمون های چشمگیر جنبش کارگری در سده ی کنونی را در بر می گیرد. جنبش کارگری در لهستان دهه 1980 که زیر نام «اتحادیه همبستگی» پوشانیده شد و با مداخله کلیسا و بانک جهانی، دست اندرکاران سیاسی و اطلاعاتی سرمایه های چند ملیتی به اسارت نشانیده شد، یکی از برجسته ترین این نمونه هاست. جنبش کارگری در ایران را نمی توان هیچگاه با جنبش کارگری لهستان قیاس نمود. با این همه، در ایران جنبش کارگری دارای پویای سرنوشت ساز است. این را هم جناح باندهای حاکم می دانند، هم سرمایه های چند جانبه جهانی. از همین روی جنبش کارگری در ایران زیر هجوم نظامی، سیاسی و فرهنگی طبقاتی سرمایه، دست به گریبان است. مداخله وزارت امور خارجه آمریکا در دلسوزی برای نقض حقوق کارگران در ایران، تلاش رفرمسیت ها پیرامون شکل دهی کارگران در تشکل های «مستقل» که سرانجام زرد و دولتی و وابسته خواهند بود. مگر آنکه در تغییر ماهیت و سرشت

## استبداد دوگانه حکومت سرمایه در ایران تجدید نظر نموده و پتانسیل سوسیال دمکراتیک و یا بورژوازی کلاسیک غربی را برای دولت باندها در ایران قائل شویم.

این نوشتار در دو بخش در پیوند با هم نوشته شده است؛  
بخش نخست: به بررسی نمونه‌ای تاریخی از جنبشی می‌پردازد که در پایانه هزاره  
دوم و آستانه‌ی هزاره سوم سده‌ی اخیر، در شمار بزرگترین خیزش‌ها و به رهبری  
فراگیرترین تشکل‌های صنفی - سیاسی کارگران به شمار می‌آید.  
بخش دوم: به بازشناسی و پیکرتراشی نهادهای نوین سازمان‌یابنده درون بنیان  
کار - نهادهای طبقاتی که طبقه کارگر برای دستیابی به خواسته‌ها و اهداف صنفی-  
اجتماعی خویش باید به‌سازماندهی آن‌ها برخیزد، می‌پردازد. این سازمان‌یابی جز  
با کار تاریخی ضروری امکان‌پذیر نیست.

### انگیزه این نوشتار:

یکم- مرور و ارائه‌ی هرچه روشن‌تر بررسی چند آزمون تاریخی طبقه کارگر.  
دوم- طرح و پاسخ به این پرسش که در هزاره‌ی سوم، جنبش‌های اتحادیه‌ای به شیوه  
سنتی چه پاسخی پیش‌اروی نیازهای امروزی و مبارزات طبقاتی کارگران می‌گذارند  
و یا می‌توانند داشته باشند؟  
سوم- آیا این گونه راهکارهای سده‌ی ۱۸ هزاره‌ی دوم هنوز دارای کارایی‌هایی ست  
و یا اینکه می‌بایستی به ساختارهای دیگری اندیشید؟  
چهارم- این نوشتار نیز، به سهم خود، نقدی است به پاره‌ای از نوشته‌های میلغین  
اسارت و کسانی که دانسته و یا نادانسته، بر طبل تبلیغات آزمون‌های شکست خورده  
و تثبیت‌گرای کارگران می‌کوبند و راه کارهای طبقاتی بهره‌کشان و کارگزاران  
سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داران را به عنوان «تجربه‌ای موفق» به نمایش  
می‌گذارند. دردناک‌تر آنکه این تبلیغات، نه در اوج توفان تبلیغاتی مسموم رسانه‌های

جهانی سرمایه در اواخر سال‌های دهه ۱۹۸۰، بلکه در هزاره سوم و هنگامی که پس از ۲۰ سال، تمامی پرده های فریب و نیرنگ به کنار رفته و شرایط فلاکت بار کارگران و زحمتکشان در بلوک شرق و به ویژه در لهستان، آئینه‌ی تمام نمای یک فریب و جنایت تاریخی گردیده است، در سال ۲۰۰۱ به دیگر کارگران تجویز می‌شود.<sup>1</sup>

---

1 - نمونه نوشتارهایی در ردیف نوشتار دکتر ناصر سعیدی، زیر عنوان مبارزات کارگران لهستان در راه تحولات اجتماعی. که چنین موعظه می‌کند که: "اولین بار پس از پیدایش بلوک شرق، توانستند با اعتصابات و مبارزاتشان... اتحادیه‌های مستقل خویش را بوجود آورند. پیدایش و فعالیت اتحادیه همبستگی به نوبه خود تأثیرات مثبتی بر فضای کل جامعه باقی گذاشت و باعث نزدیکی و تفاهم بیشتر بین اقشار تحت ستم جامعه به ویژه بین کارگران، روشنفکران و دهقانان شد." از گاهنامه کارمزد شماره ۲، چاپ تهران به کوشش جواد موسوی خوزستانی، ۱۳۷۹، مسائل صنفی کارگران برای آشنایی با چنین تبلیغات غیرکارگری به نوشته‌هایی در کارمزد‌های شماره ۱ و ۲ به ویژه به قلم دکتر کاظم علمداری و نیره توحیدی کارگزاران ان جی آ های جهانی، در ایران بر همین روش سویه می‌گیرند و تبلیغ می‌شوند.



بخش نخست

آزمون‌ها

اتحادیه همبستگی - لهستان

سلاح نقد، مسلماً نمی‌تواند جانشین نقد با سلاح گردد، نیروی مادی باید با نیروی مادی در هم شکسته شود، اما تئوری نیز همین که توده گیر شود، به نیروی مادی مبدل می‌گردد. تئوری هنگامی توده‌ها را فرا می‌گیرد که استدلالی جدلی می‌کند که رادیکال باشد. رادیکال بودن به معنی دست بردن به ریشه مسایل است. (مارکس مقدمه‌ی سهمی در نقد فلسفه‌ی حقوق هگل)

## آزمون‌هایی از سازمان یابی های نخستین

تاریخ تشکل‌های کارگری، چگونگی، کارکردها، چندگانگی‌ها و راهبردهای آنها به تاریخ پیدایش طبقه کارگر باز می‌گردد. گفتگو در باره کارگران، شرایط کار-زیستی، نقش تولیدی، جایگاه اجتماعی و خواسته‌های این طبقه و در پیوند با تشکل‌های صنفی و سیاسی و مسائل تولید کنندگان، با آزمون و خطا، گفتمانی جاری و با دیالکتیک مناسبات طبقاتی مبتنی بر کار مزدوری همراه بوده است. با پیدایش نخستین تشکل‌های کارگری در انگلستان به عنوان زادگاه سرمایه داری، در سال ۱۷۲۵، جنبش سازمانیابی کارگران، وارد دوران پر فراز و نشیبی گردید که کارزار بزرگ سیاسی چارتیست‌ها (منشوریون) در سالهای ۱۸۳۰ یکی از نمونه‌های بارز آن است. این جنبش، با در بر گرفتن نزدیک به تمامی اتحادیه‌های کارگری موجود در انگلستان و برخوردار از پشتیبانی لایه‌هایی از خرده بورژوازی برای نخستین بار با پیشنهاد یک منشور ۶ ماده‌ای (چارت)، مبارزه‌ای ۳۰ ساله را تجربه نمود تا سرانجام، به بورژوازی، حق رای برای کارگران و ورود به پارلمان یعنی ارگان حکومتی سرمایه داران را بپذیراند. این یک آزمون بود؛ اما این



تجربه نمی‌توانست جز پابرجایی مناسبات استثمار- استبدادی سرمایه‌داری پی‌آمد دیگری داشته باشد.

تا آنجا که به مبارزه طبقاتی کارگران باز می‌گردد، مارکس توانست این آزمون را با کشفی در چرخشگاه تاریخی، جایگزینی پرولتری بیابد. این خطابه‌ها از آنجا ضرورت می‌یافت که به پشتوانه‌ی برخی بینش‌های نمایندگان از اتحادیه‌های کارگری انگلستان در شمار «وستن» ها، به جای راه انقلابی مبارزه، به کژ راه‌های کشانیده می‌شد. مارکس در بخش دوم سخنرانی خویش در ۲۷ ژوئن سال ۱۸۶۵ در شورای انجمن بین‌المللی کارگران در لندن این دریافت‌گران بها را به دنیای کار و سرمایه این‌گونه روشن و بارز، باز گشود.

«اتحادیه‌ها اگر همانند مرکز مقاومت در برابر تجاوزها و ستمگری‌های سرمایه‌کارکرد داشته باشند، نشانه‌ی سودمندی خواهند بود، در حالی که به سبب استفاده نادرستی که از نیروی خویش می‌نمایند، تقریباً بدون استفاده و بی‌اثر گردیده‌اند. اغلب اتحادیه‌ها هدف خود را از دست می‌دهند، زیرا که تنها کار خود را به جنگ‌های پارتیزانی (محلی) در برابر پی‌آمدها و آثار رژیم کنونی کم‌دامنه می‌سازند. در صورتی که بایستی در همان حال، به هدف دگرگونی تمامی مناسبات کوشش کنند و نیروی سازمان یافته‌ی خویش را همانند اهرمی برای آزادی همیشگی و نهایی طبقه‌ی کارگر و نابودی همیشگی و سرانجامی «مناسبات مزدوری به کار برند.» (دو رساله اقتصادی مارکس- کار مزدور، سرمایه، بها، ارزش، سود). پیشنهادهای مارکس و انگلس که با پی‌گیری و استدلال همراه بودند، در سخنرانی‌های یک هفته‌ای در انگلستان در جمع نمایندگان کارگران، به عنوان پیمان نامه‌های شورای عمومی بین‌الملل اول پذیرفته شد. مهمترین دستاوردهای این چالش طبقاتی در دفتر دو رساله اقتصادی مارکس- کار مزدور، سرمایه، بها، ارزش، سود<sup>2</sup> گرد آوری شده‌اند می‌توان به بیان زیر دریافت:

- مباره بین کار و سرمایه در جامعه طبقاتی، جبری و حتمی بوده و نمی‌توان از آن جلوگیری نمود.
- افزایش مزد کارگران و یا کاهش ساعات کار در نتیجه‌ی مبارزات اتحادیه‌ای، به بهای کالاهای ربطی نداشته و تنها کمی از سود سرمایه می‌کاهد.
- اتحادیه‌ها نه تنها نباید از اعتصابات و مبارزات کارگران جلوگیری کنند، بلکه وظیفه‌مندند که به هنگام کارگران را در مبارزه برای خواسته‌های خویش،

2 دو رساله اقتصادی مارکس- کار مزدور، سرمایه، بها، ارزش، سود.

تشویق و رهبری کنند.

مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها نباید مانع مبارزه سیاسی کارگران و هدف اصلی آنها که الغاء و واژگونی مناسبات مزدوری و جامعه‌ی سرمایه داری ست گردد.

و در پی دست‌یافت به دانش مبارزه طبقاتی پرولتری بود که در سپتامبر ۱۸۷۱ در کنفرانس بین الملل اول در لندن اعلام شد که «کنفرانس به تمام اعضای بین‌الملل گوشزد می‌کند که در چگونگی مبارزه طبقه کارگر، فعالیت سیاسی و فعالیت اقتصادی باید به طور جدایی ناپذیر به هم وابسته باشد»

رسیدن به چنین دستاوردی، خود به خودی و بر آمده از ارادم‌گرایی مارکس و انگلس و دیگر اندیشه‌ورزان پرولتاریا نبود. این فصل از دانش مبارزه طبقاتی، همانند دریافت فلسفی از فلسفه‌ی تاریخ تا جمع بست دیالکتیکی دهه‌ی ۱۸۵۰ و زمانه‌ی مارکس و انگلس بود که می‌بایستی همانند کشف نیروی بخار، تئوریزه می‌گردید. زیرا که طبقه کارگر به مانند نیروی مادی

فلسفه در جامعه طبقاتی پدیدار شده و تولید را بر دوش گرفته بود و دیر یا زود می‌بایستی فلسفه و دانش این طبقه نیز به اندیشه می‌نشست و نگاشته می‌شد. بین الملل کارگران در سال ۱۸۶۴ بایستی سازمان یابی خود را اعلام می‌کرد زیرا که جنبش کارگری در پی‌آمد گسترش سرمایه داری به ویژه در انگلستان در غلیان بود. در این چرخش تاریخی، جنبش کارگری به هشدار مارکس می‌بایست در سه مسیر تئوریک، اقتصادی- عملی و سیاسی<sup>۳</sup>، در برابر سرمایه‌داران ایستادگی می‌کرد. راه کار پرولتری و کار در کشاکش و تنش دیدگاه‌های گوناگون کارگری و خرده بورژوازی، کشف شده بود و سرمایه نیز راه کار خود را به پیش می‌نهاد. در کنگره دوم بین الملل اول، در سال ۱۸۶۷ قطعنامه شد که:

- «رهایی اجتماعی کارگران بدون رهایی سیاسی آنها عملی نمی‌شود»
- «برقراری آزادی سیاسی به عنوان یک مرحله مقدماتی، مطلقاً ضروری ست.»
- رهایی طبقه کارگر، نه به دست نخبه‌گان و یا احزاب، بلکه به دست خود طبقه سازمان یافته و خود آگاه، انجام می‌گرفت.

مبارزه برای رهایی طبقه کارگر، به معنی مبارزه برای امتیازات و انحصارات طبقاتی نبود، بلکه مبارزه برای حقوق و وظایف برابر و الغاء سراسری سلطه‌ی

طبقاتی اعلام شد.

اتحادیه انجمن بین الملل کارگران که آیین نامه‌ی اتحادیه انجمن بین الملل کارگران (که سپس بین الملل اول نامیده شد) اعلام نمود که :  
 « انقیاد اقتصادی انسان کارگر به انحصارگر وسایل تولید، همین به معنی زندگی، اساس تمام اشکال برده‌گی، رنج‌های جامعه، فروپاشی ذهنی و وابستگی سیاسی قرار دارد» به همین سبب بود که نیرومندترین سازمان‌های توده‌ای کارگری، در سراسر جهان، به اتحادیه بین الملل پیوسته بودند و نگاهایشان امیدوارانه به آن دوخته شده بود.

در تداوم چنین روندی، نه تنها در انگلستان، بلکه در دیگر کشورهایی که بورژوازی و نهادهای «مدنی» آن یا به بیان هگلی «جامعه مدنی» و یا «همان شبکه خصوصی در نظام سرمایه‌داری که، پیوندگاه طمع کاری‌ها و غرض‌های اقتصادی رقیب خصوصی در مناسبات سرمایه‌داری» در آنها استقرار یافته بود، به کارگران، اجازه داده شد تا در این ۳۰۰ سال، درخواست‌های خود را از پارلمان‌ها و نهادهای قانونی تثبیت‌گرانه‌ی سرمایه درخواست نمایند. کارگران با چرخه‌ی اتحادیه‌گرایی در این سده‌های درازاستثمار، تنها بندگی خود و فرمانروایی سرمایه را بازتولید کردند. کارگران، در هر دوره‌ی رای گیری، کوشیده یا توانسته‌اند تا گروه بندی‌هایی از سرمایه داری، با نام های حزب کارگر، سوسیال دموکرات، سوسیالیست و... برای پیشبرد امور و فرمانروایی نظام استبدادی سرمایه‌داری را بر فراز کرده های خود به حاکمیت بنشانند. ورود طبقه‌ای جدید در فرآیند تولید و سوخت و ساز جامعه بشری و نیز پیش‌برد چنین خواست‌هایی که در انگلستان سال ۱۸۳۵ برخی موارد با شکواییه نوشته‌هایی که گاهی تا ۵ میلیون امضاء (کارگران) را با خود داشت و با اعتصاب‌های عمومی و دستگیری و زد و خورد با نیروهای سرکوب و شکنجه و زندان همراه بود، همه و همه پیش زمینه‌ها و واقعیت‌هایی بودند که به یاری آنها مارکس و انگلس به عنوان اندیشه ورزان سوسیالیسم علمی، بتوانند فلسفه سیاسی- اجتماعی طبقه کارگر را از مادیت وجودی خود طبقه کارگر کشف نمایند و مفاهیم مادی اندیشه و عمل را در تمامی عرصه‌های زندگی انسان‌ها بگسترانند.

با این همه با گذشت نزدیک به ۳۰۰ سال آزمون و دستاورد و شکست، گفتگو در مورد ساختار و وظایف نهادهای کارگری و نیز درجه چشم داشت از این تشکل‌ها

هنوز نیز تداوم داشته و ضربان جامعه با شریانی بزرگ و جهانی به نام طبقه کارگر در سپهر گلوبال در تب و تاب مانده است. اما آنچه که در این دوره و با شدت یابی شعار «جامعه مدنی»، در ایران و بنا به الزامات ساختاری و سیاسی سرمایه سالاری و نهادهای مورد نیاز نولیبرالیسم یا بازار آزاد سرعت ارزش افزوده، تازگی دارد، نوشتارهایی ست در مورد «تشکل‌های کارگری»، که در برخی از نشریات مستقل و غیر مستقل نشر یافته، و بین طیف‌های راست و میانه و چپ سوسیال دمکرات ایرانی به گونه ای تب آلوده بالا گرفته است. چه از سوی نمایندگان و ارگان‌های دولتی و نیز مربوط به کارفرمایان خصوصی و یا به طور غیر مستقیم، وابسته به دولت و چه عناصر و محافل مدافع و یا مدعی دفاع از خواسته‌های طبقه کارگر، همه و همه از ضرورت تشکل‌های («مستقل») کارگری سخن می‌رانند. در بسیاری موارد، این مفهوم «تشکل‌ها» که گاهی با صفت «مستقل» نیز زینت می‌یابد، اسم عام انواع تشکل‌های صنفی (سندیکاها و اتحادیه‌ها) - و نه نهاد طبقاتی - سیاسی به معنای واقعی کارگری - گردیده است. مروری بر تجربه‌ی بزرگترین تشکل و جنبش کارگری در نیم سده اخیر می‌تواند، برای کارگران و فعالین جنبش کارگری درس آموز باشد. چرا که تجربه‌ی لهستان، نوعی کاربرد يك بار مصرف نبود، زیرا اگر برای کارگران لهستان نان و نوبی به بار نیامورد و کارگران را از چاله به چاه افکند، حاکمیت مالکین سود و سرمایه را تا دوره‌ای بیمه نمود. از کجا که در جایی دیگر، در هر جا که پای کارگر و اعتراض و مبارزه طبقاتی در میان باشد، تجربه‌ی نوع لهستانی، با همان ماهیت و سودا، اما با رنگ و پوشش‌های دیگری بار دیگر تجویز نشود. بی‌آنکه طبقه کارگر و سطح مبارزات و تولید و چگونگی لهستان سالهای ۱۹۸۰ را با ایران و طبقه کارگر این بخش از جهان را یکسان انگاریم، در فصل نخست این دفتر به چالش کار و سرمایه در لهستان می‌پردازیم.

## تجربه اتحادیه همبستگی در لهستان

### حاکمیت و برقراری سوسیالیسم دولتی

تا پیش از انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و تنها به‌جز دوره ای کوتاه، لهستان همیشه زیر سلطه ی روسیه، اتریش و آلمان قرار داشت. در پی نخستین گام پیروزی انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و با اعلام خود مختاری لهستان و به دست آوردن حق تعیین سرنوشت جامعه به‌دست طبقات حاکم، بورژوازی بومی به رهبری فاشیست‌هایی همانند پیلسودسکی، دیکتاتوری سرمایه را حاکم گردانید. در این دوره دهها هزار کارگر و کوشندگان جنبش سوسیالیستی قتل عام شدند و هر برآمد کارگری به دست ارتش و دیگر دستگاه‌های سرکوب در هم کوبیده شد. با چیرگی حزب و دولت حاکم بر شوروی و حذف قدرت شوراها از مدیریت تولید و توزیع از سالهای ۱۹۲۰ به بعد زمینه برای شکست انقلاب اکتبر و نیز به‌سایه کشاندن طبقه کارگر استثمار طبقاتی به‌شیوهی دیگری [که بعدها به استخافونیسیم] معروف گردید آغاز شد. این روند ویرانگر تا به آنجا انجامید که زمینه‌ی پیمان اوت ۱۹۳۹ شوروی - آلمان به رهبری استالین، بزرگترین ضربه را به جنبش کارگری و طبقه کارگر جهانی وارد آورد. این پیمان تا آنجا که به لهستان و به طبقه کارگر باز می‌گردد، به رسمیت شناسی اشغال لهستان را در پی داشت. در حالیکه از همان سال ۱۹۳۳ آشکار بود که فاشیسم به‌مثابه دولت موقت بحران، اروپا و به‌ویژه طبقه کارگر جهانی را تهدید به ویرانی می‌کند، این پیمان، فاشیسم را برای تدارک جنگ جهانی و اشغال لهستان و تقریباً تمامی اروپا و کشتار میلیون‌ها انسان توان بخشید. مولوتف رئیس کمیساریاهای خلق و کمیسر امور خارجی شوروی در نطق‌های خود، آلمان به رهبری حزب فاشیست هیتلری را کشوری که «برای صلح در تلاش است» و نه جنگ، باز می‌شناساند. وی در رابطه با لهستان، لغو استقلال و یکپارچگی لهستان را این‌گونه اعلام می‌کند: «هرکسی می‌تواند بفهمد که مساله احیای لهستان قدیم نمی‌تواند مطرح باشد.» یعنی که لغو به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها به دست خویش! وی می‌افزاید:

«روابط دوستانه ما با آلمان از بیخ و بنا بهبود یافته است، گسترش همکاری‌های عملی ما و حمایت سیاسی از آلمان در تلاش‌های آن برای صلح آغاز شده است... ما همواره معتقد بوده ایم که برای تضمین یک

صلح پایدار در اروپا وجود یک آلمان نیرومند شرطی حیاتی است.<sup>4</sup> در پی این پیمان، بخشی از لهستان را روسیه و بخش دیگر را آلمان نازی به اشغال در می آورند. پس از جنگ جهانی دوم، ساکنین این سرزمین زیر آوار اشغال و عقب نشینی ویرانگرانه‌ی سرمایه داری آلمان در حالیکه بیش از یک سوم جمعیت و افزون بر ۹۰ درصد از دام ها و نزدیک به تمامی راهها و امکانات زیربنایی صنعتی و کشاورزی خود را از دست داده بودند، زخم‌دار و گرسنه دست و پا می زدند. بخشی از هزینه‌ی بیرون راندن ارتش نازی از لهستان، به عنوان گوشه‌ای از توان یک سیاست غیرکارگری حزب حاکم و رهبران شوروی، جان باختن میلیونی کارگران و نیروهای ارتش سرخ شوروی و صدها هزار نفر از کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان لهستانی بود. جنگ جهانی دوم پایان گرفت و در کنفرانس یالتا، دولت‌های پیروز، بر تشکیل یک دولت ائتلافی در لهستان به سازش رسیدند. انگلستان و آمریکا براین شرط پای فشرده که نیروهای بورژوایی وابسته به غرب که به رهبری میکولاژچیک در لندن پایگاه داشتند، حزب «دهقانان» را اعلام و خود میکولاژچیک به عنوان نخست وزیر و وزیر کشاورزی در دولت ائتلافی جدید شریک گردد. در یک همه پرسی که برای گزینش دولت انجام گرفت، «لوبلین» که رهبری حزب کارگران را به عهده داشت و به شوروی نزدیک بود اکثریت آراء را به دست آورد. در پی این انتخابات، در سال ۱۹۴۶ پارلمان چند حزبی لهستان با ترکیبی از چپ و راست برپا گردید. در پی آرامش نسبی جنگ جهانگیر دوم، با برتری اقتصادی و نظامی آمریکا و آغاز جنگ سرد، دیری نپائید که نخست وزیر ائتلافی (میکولاژچیک) که نمایندگی بورژوازی غیر دولتی را به عهده داشت، به آمریکا کوچید تا نیروهای مهاجر لهستانی در غرب را سازمان دهد و با پشتیبانی آمریکای شمالی، با سرنگونی دولت نزدیک به شوروی در لهستان نیز، مناسبات و رژیم سیاسی سرمایه داری رایج در غرب را برقرار سازد و شوروی را زیر فشار بگذارد.

پس از جنگ جهانی دوم، همانند دیگر کشورهای بلوک شرق، در لهستان نیز نوعی «سوسیالیسم» حاکم گردید و لهستان به بلوک شرق و متحدین شوروی پیوست. با برقراری ساختار هرمی قدرت، حزب حاکم که کارکرد و سیمایی مسخ گونه- چه در مناسبات تولیدی و چه در ساختار سیاسی- از سوسیالیسم را نمایندگی می‌کرد، بوروکراتیسم مستبدانه‌ای را حاکم گردانید. این نخبه‌گان به مانند «شبه طبقه‌ی»

4 از کمینترن تا کمینفورم نوشته فرناندو کلودین ترجمه فارسی فرشیده میریغدادی، شاپور اعتماد و هایدن سناوندی ص ص ۳۲۳ و ۳۲۴ □

حاکم زیر نام سوسیالیسم و حکومت کارگری، انگل وار، زیست و حاکمیت خودکامه‌ای را در برقراری سازماندهی عمودی کار، بیگانه سازی تولید کنندگان از تولید خویش و نیز تصاحب کار پرداخت نشده، و به بیان دیگر، فرمانروایی و مالکیت بر نیروی کار و تولید را تضمین و در انحصار خویش گرفت. حزب حاکم (حزب کارگران متحد لهستان) که خود را «سوسیالیست» وانمود می‌کرد، در واقع همان حزب پیشین «سوسیالیست» لهستان بود که با الگوی متداول احزاب برادرو برآمده از انسنتیو و الگوی کمینترن، در آغاز جنگ جهانی دوم موجودیت می‌یافت. این حزب در سال ۱۹۳۸ پس از سرکوب و نابودی بخش اقلیت حزب کمونیست به اتهام «لانه‌ی تروتسکیسم»، با «حزب سوسیالیستی» که پیوسته در شکست‌ها و ناکامی‌های طبقه کارگر نقش موثری داشت، ادغام گردید. همین «حزب سوسیالیست» بود که در پائیز سال ۱۹۲۳ در آن هنگام تاریخی که کارگران در پی يك اعتصاب سراسری شهر «کراکوی» را آزاد ساختند و با درهم شکستن سواره نظام حکومت، و خلع سلاح پیاده نظام می‌رفتند تا خودگردانی را سامان دهند، کارگران را متقاعد نمود که شهر را به سرمایه داران بازگردانند. از آن پس، طبقه کارگر به گونه‌ای خود ویژه، پیوسته با دست کشیدن از کار و با بست نشینی در کارخانه، روش «اعتصاب لهستانی» یعنی اشغال مراکز تولیدی را به آزمون گذاشت و به کاربرد مبارزات طبقاتی کارگران جهان تبدیل و به نام خویش ثبت نمود. این اعتصابات تا جنگ جهان‌گیر دوم ادامه یافت.

### خیزش کارگری سال ۱۹۵۶

خیزش کارگری در سال ۱۹۵۶ با افزایش ناگهانی قیمت کالاهای اساسی، حکومت‌گران را به رفرم‌هایی در ساختار حکومتی کشانید. حاکمیت هرچند این شورش را «دسیسه‌ی امپریالیست‌ها» خواند اما، رهبر حزب- اوچاپ (Ochap) - ناچار گردید به این امر گردن نهد که: «آگاهی مقامات حکومتی از شرایط عینی و فضای موجود در کشور ناکافی و ظاهری بوده است».<sup>5</sup>

این خیزش که به تراژدی پوزنان (مرکز قیام کارگری سال ۱۹۵۶) شناخته شد، سبب گردید که گومولکا (Gomulka) پس از ده سال تحمل بی‌مهری استالین و باران وی و در کناره زیستن، با محبوبیت و در نقش يك قهرمان، به مقام دبیرکلی

5 ساخت اقتصادی و جنبش کارگری لهستان، پیترگرین، سومین دور مبارزات در لهستان- New Left Review فوریه-اوریل ۱۹۷۷، پل سونیزی.

حزب و رهبری دولت جایگزین شود. گومولکا که در سال ۱۹۴۹ به اتهام داشتن گرایش‌های ناسیونالیستی و جدایی طلبانه، زیر فشار اتوریته “حزب کمونیست شوروی”، برکنار و روانه زندان شده بود، پس از مرگ استالین، آزاد و به حزب پیوست. این فرصتی بود که وی جایگاه خویش را در سال ۱۹۵۶ برای دبیرکلی حزب و نخست وزیر لهستان، یعنی بالاترین رده تصمیم‌گیری در سیستم هرمی قدرت سیاسی- طبقاتی، آماده سازد. وی ۱۵ سال نظام موجود را در حکومت پاسداری کرد. کارگران در این دوره تا سال ۱۹۵۰ امید خود را از حزب و سوسیالیسم موجود و بلوک شرق، از دست داده بودند و به گرایشی در حزب به رهبری گومولکا که برخلاف آنچه کارگران لهستان می‌پنداشتند، نه از جایگاه سوسیالیستی، بلکه با نگرشی غیر سوسیالیستی سر به فرمان استالین و حزبش نداشت - در این توهم که آرزوها و نیاز اجتماعی و مشترکشان بر آورده شود- به فرمانروایان هرمی تولید، امید بستند.

رهبری جدید برای تداوم روند و مناسبات مبتنی بر بهره‌کشی، در مداخلات کارگری، به فرم‌های سطحی دست زد. این تاکتیک جدید، یک دسیسه بود، تا خواست خودگردانی و کنترل واقعی کارگری را خنثی سازند. برای برقراری “خودگردانی” قلابی - صوری شبیه آنچه در یوگوسلاوی زمان مارشال تیتو بر قرار شده بود- از همان سال ۱۹۵۶ با فرم در دستگاه حاکمیت و جابجایی مهره‌های حکومتی، به پیشنهاد حزب و اتحادیه‌های دولتی، کنفرانس‌هایی بر گزار گردید. این شیوه، به ظاهر نوعی خودگردانی را در کارخانه‌ها پشتیبانی می‌نمود تا خواست و گرایش خودگردانی واقعی را آچمز کند. این راه حل از بالا فرمان داده شده بود و بوروکراتیک به شمار می‌آمد، راه کار حکومت‌گران بوده و از بالا دیکته می‌شد، ساختاری فرمالیستی داشت و نه بنیادین. خودگردانی ساختگی، به جای آنکه از پایه، برنامه‌ریزی تولید و توزیع و نیاز جامعه را برآورده سازد و برنمایندگان هر لحظه قابل برگماری و برکناری نظارت و کنترل داشته باشد، سیاستی دروغین از خودگردانی خود آگاهانه کارگری را به نمایش می‌گذاشت. این خودگردانی، کارگر را به کارگزار دولت - حاکمیتی که در نقش کارفرمای بزرگ در حزب حاکم و دولت حزبی و بیگانه با خواست و مطالبات طبقه کارگر هویت یافته بود- تبدیل می‌کرد. نه تنها، روی‌کرد و راستائی شورآگرایانه نداشت، بلکه اندیشه‌ی شورایی را نیز بوسیله‌ی آپارات‌ها و دیوانسالاری حزبی، سرکوب می‌کرد. در این الگو، نمایندگان حزب حاکم، همکاره بودند و در تشکل‌های کارگری از جمله اتحادیه‌ها و سندیکاها، نشانه‌ای از استتقلال به چشم نمی‌خورد. با این همه، در سال ۱۹۵۶



اندیشه سازمانیابی شوراهای کارگری و خودگردان، در حال جوانه زدن بود که با مانورهای گومولکا، ناتوان گردید. ایده سازمانیابی شورایی، اما هنوز در بخش‌هایی از مراکز صنعتی به پنهانی در چالش بود. دستگاه حاکمه، در شرایطی به اتحادیه صنفی، و حتی نوع مستقل آن تن می‌داد، اما شوراها در چارچوب مناسبات اقتصادی موجود- بنا به خود ویژگی و پویایی‌اشان- برای آنها ناپذیرفتنی بودند. زیرا که شوراها با کنترل تولید و توزیع، خواه ناخواه به سوی سازمانیابی خودگردانی سیاسی و اقتصادی و حق تعیین سرنوشت تولیدکنندگان به دست خود آنان پویه داشت. شورا، یادآور خودگردانی سیاسی و اجتماعی حکومت شونندگان و یادآور کمون پاریس و آرمان جنبش کارگری و سوسیالیستی انقلاب اکتبر در روسیه و شعار قدرت به دست شوراهای مولدین بود.

حضور مخفی گرایش شورایی بطور موازی با آشکاری اتحادیه، کنترل واقعی بر تولید و توزیع و خودگردانی شورایی تولیدکنندگان بر سرنوشت خویش را خواستار بود. با چیرگی گومولکا بر لهستان و خروشچف بر روسیه شوروی و گسترش و تحکیم مناسبات سوسیالیسم دولتی، این گرایش در برابر دخالتگری اندیشه‌گران وابسته به مناسبات حاکم، ناتوان گردید و مجال بروز و گسترش نیافت. میلیون‌ها کارگر، در اسارت از خود بیگانگی، همچنان با بازتولید و انباشت «سوسیالیستی» (تعریف جدیدی از مفهوم سازی انستیتیوی مارکسیست - لنینیستی مسکو) و ارزش افزوده، اسارت خویش را شماره می‌زدند. در این دوره به رهبری گومولکا و حزب حاکم، سیاست خاموش سازی و کارگردایی از حزب شدت یافت، به گونه ای که در فاصله سال های ۷۰- ۱۹۵۹ نزدیک به نیم میلیون کارگر (ناخاموش) از «حزب کارگران متحد» اخراج شدند و این اخراج، محرومیت میلیون ها کارگر و افراد خانواده‌های آنان، از بسیاری از امکانات زیستی - اجتماعی را در پی داشت که به نام حزب «کارگران» و «دولت کارگری» علیه طبقه کارگر به کار گرفته می‌شد. شمار کارگران عضو حزب در سال ۱۹۷۰ نزدیک به ۸۰۰ هزار نفر گزارش شده که ۲۰٪ کل اعضاء حزب را کارگران، ۵/۱۱٪ دهقانان و ۵/۴۲ درصد آنها را بقیه سفیدها تشکیل می‌دادند.

### خیزش سال ۱۹۷۰

در دسامبر سال ۱۹۷۰ درست همانند سال ۱۹۵۶ افزایش قیمت‌ها، بار دیگر مبارزات کارگران در برابر کاهش دستمزدهای واقعی و علیه تنگناهای زندگی را بروز داد. گومولکا نیز مانند همتای پیشین خویش، از صدر نشینی قدرت سیاسی به

کناره رانده شد، تا جایگاه خود را به سردیوان سالار دیگر حزبی، بنام ادوارد گیرگ (Gierek) بسپارد، زیرا دستگاه حکومتی، در آن شرایط ویژه، به يك جابجایی نیاز مبرمی بود. لیدر جدید، فرزند يك معدنچی ذغال سنگ و خود نیز کارگر همان معدن بود. وی پس از دریافت مدرک مهندسی، اشراف منشانه نردبان قدرت سیاسی و راهروهای بوروکراتیک را پیموده و در سال ۱۹۵۹ به دفتر سیاسی حزب، یعنی بالاترین مرکز قدرت سیاسی رسیده بود. پیمودن مسیر "کار تا حکومت بر کار" و دستیابی به بالاترین جایگاه آپارات حزبی، که بیشتر به يك نمایش خنده‌آور شبیه بود، برای بوروکرات‌ها و فرزندان و وابسته‌گانشان حتی اگر دارای مدارک بالایی دانشگاهی بودند، يك راه کار به شمار می‌آمد. این جایگاه حزبی در بلوک شرق، سکوی پرشی بود برای دستیابی به جایگاهی در هرم سیاسی قدرت. گومولکا با این گذار و با پیشینه‌ی کارگری، این بار از "رهبری گروهی و دمکراسی" و "تغییراتی در شیوه‌ی عمل و فعالیت حزب و رهبران حکومتی" سخن راند. بدین‌گونه، سیل بند خیزش دسامبر ۱۹۷۰، یکی از رهبران هرم حاکم را بازنشسته نمود تاجای وی را به "رهبر" دیگری بسپارد. هدف، حفظ قدرت سیاسی برای ایمنی مناسبات اقتصادی بود. بیمه‌ی مناسبات مبتنی بر استثمار نیروی کار با تبلیغ این پاره که گویا با نشانندن يك فرد با خاستگاه کارگری، در بالاترین جایگاه حکومتی در دستگاه هرمی (هیرارشیک) و بوروکراتیک- روند تداوم بهره کشی و سلطه‌ی طبقاتی فروکش خواهد کرد، در بلوک شرق تازگی نداشت.

در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۷۰ "شورای" وزرا با اعلام افزایش قیمت‌ها به میزان ۳۰ درصد، بر آن شد تا نرخ سود و چپاول ارزش اضافی را افزایش دهد. در حالیکه رهبران اتحادیه‌های کارگری (وابسته به حزب حاکم) از واکنش در برابر این افزایش قیمت کالاهای حیاتی، سرباز زدند، کارگران مراکز عمده تولیدی به اعتراض برخاستند. زیرا که این افزایش قیمت، به طور مستقیم، کاهش مزد واقعی کارگران را در پی داشت- کاهشی که به نوبه‌ی خود، افزایش زمان کار بردگی (بدون مزد) را اجباری می‌ساخت. در این خیزش، بیش از ۳۰۰۰ تن از کارگران کشتی سازی در گدانسک با شعار "نان" و این‌که "رسانه‌ها دروغ می‌گویند..." به سوی ایستگاه رادیویی به حرکت درآمدند. نیروهای نظامی و انتظامی کارگران را خاموش ساختند. کارگران دفتر مرکزی حزب را به عنوان سمبل قدرت بیگانه با زندگی تولیدگران، به آتش کشانیدند. اعتصاب سراسری گردید و در ۱۷ ژوئن در گدینیا ده‌ها کارگر کشته می‌شوند. این رخداد، جلوه‌ای بود از خود ویژگی مناسبات طبقاتی دو طبقه‌ی آشتی ناپذیر. تانک‌ها به نام "حزب

کارگران" به غرض درآمدن تا طبقه کارگر را سر جای خود بنشانند. عزم کارگران اما از غرض تانک‌ها و زره پوش‌ها رساتر بود. اعتصاب، سراسری گردید. دولت برای دفاع از سلطه طبقاتی خویش، به حمله برخاسته بود و طبقه کارگر یورش **تدافعی** خود را آغاز کرده بود.

کمیته‌های اعتصاب رهبری و سازماندهی اعتصابات و رویارویی با دولت کارفرما را رهبری می‌کردند. برکناری گومولکا گریزناپذیر شده بود.

ادوارد گیرک، به میان کارگران آمد، کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌هایی برای انتخابات جدید را پیشنهاد نمودند. حاکمیت، با دادن چند امتیاز ناچیز، بیمه و ماندگار شد. بوروکرات‌های حاکم، وعده اصلاحات دادند، از جمله اینکه قیمت‌ها را برای دوره‌ای، ثابت اعلام نمایند. کارگران، اینک خواهان رفم‌های بیشتری بودند، با این همه، نهادهای طبقاتی مستقل و نوینی که خواست کارگران بود، وجود نیامد. در این خیزش، دست‌کم صد کارگر کشته و هزاران تن بازداشت و مجروح گردیدند.

### بر جست‌ترین خواسته‌های کارگران:

\* برپایی شوراهای کارگری و اتحادیه‌های مستقل از دولت و حزب دولتی،  
\* لغو سانسور،

\* محاکمه کشتارگران و انحلال نیروهای سرکوب.

رژیم حاکم به وقت‌کشی نیاز داشت تا بدون به زبان آوردن پاسخ نهایی نه!، تمامی این درخواست‌ها را زیر پا بگذارد. ادوارد گیرک با خزیدن به رأس قدرت، با برخورداری از پشتیبانی‌های برژنف رهبر جمهوری‌های شوروی، ابتدا با کلیسا دمساز شد و با امتیازدهی به دهقانان و آرام ساختن روشنفکران با کاربرد همزمان حربی ترس و امتیاز، در برابر کارگران به مانور پرداخت و با شرکت در گفتگو و دیالوگ‌های کارگری، در کارخانه‌ها، مناظره و "مشورت" را شعار قرار داد. وی با ایزوله ساختن کارگران، این مجال را یافت تا در یک فرصت مناسب و کوتاه، آنان را به سکوت و سرکوب بکشد. طبقه کارگر در فقدان دانش مبارزه‌ی طبقاتی، بار دیگر در این رویارویی طبقاتی شکست خورد.

### خیزش کارگری سال ۱۹۷۶

«سوسیالیسم دولتی» در لهستان، در سال ۷۴، به‌یاری قانون اصلاحات ارضی، به رسمیت شناختن مزارع کوچک خصوصی را تصویب کرد و به سود خصوصی سازی، امتیازات بیشتری بخشید. در لهستان "سوسیالیست"، در این برهه، ۸۵٪ از

زمین‌های کشاورزی در اختیار مالکین خصوصی بود. با این قانون، کشاورزان ثروتمند، دارا تر شدند و بیش از پیش، امکان استثمار کارگران را یافتند و بر دارایی و انباشت خویش افزودند. این خود، رشد ناگهانی سرمایه خصوصی را در پی داشت. آمارها نشان دهنده‌ی آنند که در سال ۱۹۷۵ نزدیک به ۴۱ درصد جمعیت لهستان، کارگران یدی و ۳۳ درصد دهقانان خصوصی بوده و ۲۳ درصد بقیه کارگران یقه سفید. آمار نشان می‌دهد که در این سالها (۱۹۷۵) ۴۱ درصد کارگران و ۱۰٪ از دهقانان خصوصی عضو حزب می‌باشند.<sup>۶</sup>

در دهه هفتاد، دشواری‌های فزاینده اقتصادی برآمده از مناسبات غیر سوسیالیستی و بهره‌کش و بحران زرا، کمبود کالاهای اساسی و مورد نیاز مردم، نارسایی‌های شدید در بهداشت و درمان، درازتر شدن صف‌ها، کمبود مسکن، وام‌های خارجی سنگین، تورم و کاهش مزد واقعی را پی‌آمد داشت.

گرانی کالاهای ضروری زندگی، در سال ۷۶ بار دیگر، سوت اعتصابات کارگری را به صدا در آورد. این نخستین بار بود که به دست کارگران اعتصابی، پرچم سرخ‌نه به عنوان سمبل مبارزاتی خود که به مانند پوشش قدرت نخبه‌گان خود نمای می‌کرد، به زیر کشانیده شد. این خود گویای آن بود که سرود و پرچمی که سال‌ها همچون پوششی برای سوسیال‌دمکرات‌های حاکم به کار گرفته شده بود، در لهستان به عنوان نعلی وارونه و به مثابه سمبل بوروکرات‌ها و نخبه‌گان حاکم، هرگز خواست‌ها و آرزوهای کارگران را برآورده نساخته بود. در این فرود و فراز، پرچم ناسیونالیسم- پرچم لهستان- بالا رفت و سرود و شعار ناسیونالیستی جای‌گزین سرود انترناسیونال گردید. این نشانه‌ی از خود بیگانگی کارگران با خویش‌ترین خویش بود. کارگران اینک، سرود و پرچمی را برداشته بودند که به عنوان سمبل ایدئولوژیک، بهره‌کشان به اسارت‌شان می‌کشانیدند. برقراری خودحکومتی شورایی تولیدکنندگان، جای‌گزین خود آگاهانه‌ی سومی بود که در یک خودغافل‌ی طبقاتی فراموش گردید.

سال ۱۹۷۶ کارگران لهستان بار دیگر، در برابر بالاترین مقامات حزبی که برای خاموش ساختن اعتصاب با تاکتیک "مشورت با کارگران" به کارخانه آمده بودند، با زبانی روشن و بدون ابهام سخن گفتند: "آیا باید خون جاری شود تا اینکه کمیته مرکزی حزب و دولت تغییر کند؟ آیا ما نباید محدود نمودن مدت ریاست این‌گونه مقامات را مورد بررسی قرار دهیم تا از رخدادهایی همچون سال ۱۹۵۶ و ۱۹۷۰

6 ساخت اقتصادی و جنبش کارگری لهستان، پیترگرین، سومین دور مبارزات در لهستان- New Left Review فوریه-اوریل ۱۹۷۷، پل سونیزی

جولوگیری کنیم؟“ و بالاترین مقام حکومت، ادوارد گیرگ، دبیر کل حزب، با دهن کچی، خود را به نفهمی زد: “من درست متوجه منظور شما نشدم!”<sup>7</sup> این پاسخی ابلهانه و در عین حال نفرت آور بود.

در خیزش سال ۱۹۷۶، از طبقه کارگر، در شهر صنعتی رادوم “Radom” دو کارگر کشته و دهها تن دیگر زخمی و نزدیک به (سه هزار) ۳۰۰۰ نفر دستگیر شدند. در این کشاکش، روشنفکران و دانشجویان به موج اعتراضاتی پیوستند که در میان خواسته های خویش، دغدغه کارگران را نیز بازگو می‌کردند. با پیوستن لایه‌های غیرکارگری، خواست های تمام خلقی و «همه با هم»، نه تنها جلودگر، بلکه با پرچم «دموکراسی» بر خواست ها و افق کارگران سایه افکن گردید. در این‌کارزار، که طبقه کارگر می‌بایست سرنوشت ساز حکومت شوندگان باشد، لایه های گوناگون طبقاتی با انگیزه ها و خواست های طبقاتی- سیاسی و اجتماعی ناهمگون و ضد و نقیض یکدیگر، در چارچوب مناسبات بورژوایی خواهان رفرم های سیاسی و اقتصادی بودند. این صفوف ناهمگون، در يك برآیند - در آنجا که در عمل، تضاد آشتی‌ناپذیر کار و سرمایه را به سازش می‌خواندند- همگرا می‌شدند. کارگران این معادله را وارونه نساختند و مالکیت خصوصی و تولید کالایی که در ماهیت استثمار و استبداد طبقاتی را صورت می‌بخشند، به چالش نکشیدند. جبهه واحد همه با همی به دیگر لایه‌های اجتماعی و حتی گرایش‌های بورژوایی علیه رهبری حزب حاکم، سامان یافت. با برپایی «کمیته دفاع» از کارگران (KOR)- ارگان لایه های غیرکارگری، به نام کارگران اعلام موجودیت نمود و به زودی چلیپای کلیسا را بر فراز سر خود یافت. کلیسا با این موعظه‌ی مسموم با صلیب و انجیل، سهم بیشتری می‌خواست، به ویژه آنکه، در سال ۷۶ محدودیتی برای کلیسای کاتولیک در پارلمان لهستان- که همیشه سهم کشیشان را محفوظ داشته بود- محسوس بود.

اینک “همه با هم”، در برابر اقلیت حاکم، بر می‌خاستند تا خواست های طبقاتی کارگران را در رودخانه‌ی زهرآگین «دمکراسی» سرمایه، ذوب و در خود حل کنند. امواج اعتصابات کارگری، بستر کشتی اپوزیسیونی گردید که با قطب نمای سرمایه‌ی جهانی، بسوی مرداب‌های نولیبالیسم و بازار آزاد سرمایه، بادبان بر افراشته بود!

کمیته دفاع از کارگران (KOR) که در ژوئن سال ۷۶ با شرکت ۱۲ تن از

7 ساخت اقتصادی و جنبش کارگری لهستان، پیترگرین، سومین دور مبارزات در لهستان- New Left Review فوریه-آوریل ۱۹۷۷.

روشنگران شکل گرفت، وظیفه خود را دفاع از حقوق صنفی کارگران اعتصابی و دستگیر شده اعلام نمود. «کمیته دفاع کارگران»، ارگانی بود غیرکارگری که رفته رفته به «کمیته دفاع از حقوق بشر و شهروندی» [ROPCIO] تبدیل گردید و عملاً در برابر استقلال عمل و خودآگاهی طبقاتی کارگران، نقش بازدارنده‌ای به پیش برد. طبقه کارگر لهستان سرنوشت خود را به دست روشنفکران و فن‌گرایان (تکنوکرات‌ها) سپرد و خود در نقش سیاهی لشکر، تماشاگر شد و یا به تماشا نشانده شد. کمیته دفاع (KOR)، و استحالتهای آن، نه یک نهاد طبقاتی کارگری بلکه، نهادی بود وابسته به طبقه‌های دیگر، که خواسته‌های «دیگران» را دنبال می‌نمود. پوپولیسیم، به هزینه‌ی جنبش پویا و خودپوی کارگری و بر بستر امواجی که میلیون‌ها کارگر را به میدان کشانیده بود، در سودای دیگری بود. از آنجا که لایه‌های غیرکارگری، دهقانان، روشنفکران غیرسوسیالیست شیدای دموکراسی و بازار آزاد سرمایه، نهادهای سیاسی و صنفی پرتوان خویش را نداشتند، «جنبش اتحادیه‌ای»، با الگوی سوسیال دموکراتیک و با وظایف عقب افتاده‌ی که پاسخی جز تثبیت وضع موجود نمی‌خواست و نمی‌گرفت، توان مندترین ابزار این رفرم تثبیت‌گرانه‌ی روند استثمار بودند.

## اتحادیه همبستگی

اتحادیه‌های غیر دولتی، یاد آور دو ویژگی بودند:  
 نخست- برای کارگر بازگوکننده و بیانگر تشکل صنفی خود ویژه‌ای بودند که تنها در دایره بسته‌ی تثبیت‌گرایی و چانه‌زنی و در شرایط و قوانین موجود، مجاز شناخته شده و رسمیت می‌یافتند.  
 دوم- برای لایه‌های غیرکارگری، رقبای بورکرات حاکم و در واقع اپوزیسیون و غرب سرمایه و کلیسا، وسیله‌ای بودند، سیاسی و در نقش اسب تروا برای فتح دژ دولت. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به یاری نهاد پوششی خود- سازمان جهانی کار (ILO)- اتحادیه همبستگی کارگران را لوکوموتیو خود ساخته بودند.  
 این تشکل‌ها، سالهای سال در کشورهای زیر حاکمیت سوسیال دموکراسی، در نقش بازوان حکومت و مناسبات سلطه‌گرانه بورژوازی، وظیفه‌ی تسمه نقاله‌ی پیوند کار با سرمایه را داشته‌اند. کارنامه‌ی اتحادیه‌های سراسری این کشورها مانند LO (اتحادیه سراسری) در سوئد، و یا هم اکنون DGB در آلمان و CGT در فرانسه با حاکمیت سوسیال دموکرات‌ها، با داشتن میلیون‌ها کارگر عضو، در کارکرد، پشتوانه حاکمیت سیاسی طبقه حاکمه‌ی بورژوازی به شمار می‌آیند. امروزه، بیشتر

کشورهای عضو بلوک شرق پیشین که با حاکمیت سوسیال دموکرات‌ها یا همان‌هایی که روزی تابلوی «کمونیسم» و «سوسیالیسم» را بر پیشانی دیوان خانه‌های خود داشتند، به پشتوانه‌ی چنین تشکلهای کارگری، سیه روزی کارگران را شماره می‌زنند. در لهستان سال‌های ۱۹۷۰، همین روند بازدارنده بود که اتحادیه‌های کارگری با خواسته‌هایی فراطبقاتی - اقتصادی بوجود آمد و در سال‌های ۱۹۸۰، اتحادیه کارگری «همبستگی» - اتحادیه‌ای که با الگو و کاربرد اتحادیه‌های کشورهای غرب که تثبیت کار مزدوری را بر پرچم داشتند - از آن زاده شد. «همبستگی»، با آن ساختار، شعار، پرچم، رهبری و خواست‌ها، سازش طبقات را در برنامه داشت تا کارگران با دیگر لایه‌ها و طبقات از جمله دهقانانی که در غرب به شدت محافظه کار، واپسگرا و خواهان گسترش مناسبات سرمایه داری و ارتجاعی هستند، همراه و دمساز گردند و به زبانی مشترک برسند. سرانجام این روند، ماندگاری زنجیر بردگی، بر دست و پای کارگران بود.

لهستان در این شرایط، در سال ۱۹۸۰ بالغ بر ۳۵ میلیون جمعیت داشت، نیروی کاری نزدیک به ۱۹ میلیون نفر که ۲۶٪ در صنایع، ۳۳٪ در کشاورزی و ۱۴ درصد در تجارت و حمل و نقل و بقیه در خدمات چرخه‌ی تولید و توزیع را بر شانه داشتند. در سال ۱۹۷۹ میزان تولید ناخالص ملی افزون بر ۱/۱۱۹ میلیارد دلار و سهم در آمد سرانه‌ای برابر با ۳۸۴/۳ دلار بود. شصت و شش درصد (۶۶٪) از این در آمد، از سرچشمه‌های نیروی کار در صنایع و ۹٪ از کشاورزی به دست می‌آمد. در چنین شرایطی، طبقه کارگر در لهستان، از لحاظ شمار و تمرکز در صنایع سنگین و پرشمار کارگری، سطح بالای تولید صنعتی، پیشرفت فن آوری و دانش تولیدی، پس از روسیه در اروپا دومین کشور اقتصادی بلوک شرق و دهمین کشور صنعتی جهان، به شمار می‌آمد. طبقه کارگر در چنین شرایطی، اگر به دانش مبارزه طبقاتی و سازماندهی سوسیالیستی مجهز بود، توان برپایی انقلاب پرولتری، برقراری سیستم سیاسی - اجتماعی شورایی و آغاز فرارویی به مناسبات سوسیالیستی را داشت.

در این دوره در لهستان نزدیک به ۳۰۰ هزار واحد اقتصادی وجود داشت که یا خصوصی بودند، یا به وسیله بخش خصوصی اداره می‌شدند. در این بخش تولیدی، تولید کالایی و ارزش افزایی در نتیجه استثمار نیروی کار و مالکیت خصوصی، آشکارا و آزادانه در جریان بود. در این برهه، ساختار صنعتی لهستان بیشتر با وام

از غرب و تأیید و سفارش بانک جهانی و صندوق بین المللی پول کارکرد داشت. این سیاست، سبب گردید که وضعیت اقتصادی- اجتماعی حکومت شوندگان، و بویژه طبقه کارگر دشوارتر گردد. انگیزه بهره‌کشان حاکم در افزایش پی در پی قیمت ها، کاهش دستمزدها یا در واقع کاهش بازهم بیشتر بهایی که برای بازتولید نیروی کار هزینه می‌شد، روی کرد داشت. این کاهش دستمزد، افزایش قیمت‌ها و تورم روزافزا، کارگران و لایه های میانی و پائینی جامعه را به تنگناهای گرسنگی و درد و ستم بازهم سنگین تری می‌کشاند و در سوی دیگر برای مالکین سرمایه و نخبه گان حاکم و حزبی و مدیران، اندوخته و انباشت می آفرید. بدینگونه، سیستم اقتصادی لهستان آن روز هیچ نشانه و پیوندی با سوسیالیسم نداشت. حاکمیت، برنامه‌ریزی اقتصاد حاکم سرمایه‌داری دولتی را به عهده داشت. وجود عمومی کار مزدوری شاخص اصلی روند تولیدی حاکم بود. هرچند بازار آزاد رقابت سرمایه، نقش اصلی را نداشت، اما این به معنای سوسیالیستی بودن مناسبات تولیدی نبود و نمی‌توانست باشد. استثمار طبقه کارگر یعنی ربودن ارزش کار مزدوری شاخص اصلی بارآوری ارزش که انباشت سرمایه و سرقت از دسترنج کارگر را امکان پذیر می‌ساخت، خصلت نمای تولید و اقتصاد بود.

### شاخص های تولید کالایی در لهستان سالهای ۱۹۷۰

- سهم کارگران از تولید، ناچیزتر از پیش و تنها کفاف زنده ماندن و بازتولید نیروی کار تا روزکاری دیگر،
- ناکام ماندن تولید کنندگان از تولید خویش،
- تولید برای برآوردن انگیزه هایی غیر از خواست تولیدگران،
- تولیدی که به از خود بیگانگی کارگر می انجامید،
- ارزش افزایی برای حاکمان و نخبه گان حاکم،
- رفاه و آسایش برای بوروکرات های صاحب اختیار و دستگاه های دولتی و آپاراتچی‌های حزب حاکم،
- تولید برای غیر و نه برای برآوردن نیازمندی های مصرفی جامعه،
- روند تولید نه به گونه ای که تولید کنندگان به عنوان اعضاء برابر جامعه، سهم برابر ببرند.
- روند تولید به افزایش قیمت کالاهای حیاتی می‌انجامید،
- این روند، کاهش مزد اصلی کارگران را در پی داشت،
- این روند بحران زا و تورم آفرین گردیده بود.



- تولیدکننده گان از تولید و از خویشتن خویش بیگانه گردیده بودند. نموده‌های چنین ناخوانایی‌هایی در هر جا و هر زمان که مجال می‌یافت، به گونه‌ای اعتراض آمیز خود را نشان می‌داد و در برابر روند جاری، قد بر می‌افراشت و واکنش نشان می‌داد.

این شیوه و مناسبات تولیدی، هیچ نشانه‌ای از سوسیالیسم نداشت، یعنی آن شیوه‌ی تولید آنتاگونیستی که با انباشت سرمایه، تولید اجتماعی رشد می‌نماید، اما هم‌زمان و پیرو تناقضات ذاتی خود، بی آنکه از لحاظ فنی با بازدارنده‌ای روبرو گردد، رکود و بحران‌های خودویژه، را به بار می‌آورد. برای حکومت، راه کار برون رفت از بحران اقتصادی در لهستان در هر برهه، تولیدکنندگان بودند که فشار سنگین هزینه را به‌گرفته می‌کشیدند و به واکنش بر می‌آمدند. در این شیوه غیرانسانی تولیدکنندگان چندان نقش و اراده‌ای در تعیین شرایط خویش نداشتند، از خود بیگانگی، تن سپاری و تسلیم به راهی که تیره بختی‌اش را شماره می‌زد، بازتولید چنین روندی بود. جز سرپیچی و جایگزینی نقشه مند مناسبات و دولت موجود، به راه کاری که بازتولید هردو را ناممکن و بی بازگشت می‌ساخت، راه دیگری نبود. اما کارگران، این راه کارها را در دستور کار و به پشتوانه نداشتند.

در دهه ۱۹۷۹ روی‌آوری دولتی که با هزار و یک پیرایه نمی‌توانست نمایی از سوسیالیسم را نمایندگی کند، به جذب سرمایه خارجی شدت می‌بخشد. پی آمد این روی کرد، اشغال بازار لهستان است. سرمایه‌های خارجی، بازار و نیروی کار ارزان لهستان را به هدف اشغال دوباره بازارهای جدید، به آزمون می‌گذارند. در شرایطی که جنگ سرد به سود امپریالیسم غرب به پایان خود نزدیک شده بود، نزدیک به ۴۵٪ از تمام سرمایه‌گذاری‌های جدید به صنایع کارخانجات وارداتی سرازیر گردید به ویژه در رابطه با فرانسه و آلمان به پیشنهاد و ارزیابی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، صدها میلیون دلار وام بانکی ستانده می‌شود. در این برهه لهستان در اشغال سرمایه‌های جهانی بود. بنا به گزارش روزنامه نیویورک تایمز در ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱ اعلام می‌شود که «دولت قبلی در لهستان بین ۲۶ تا ۳۰ میلیارد دلار به ۵۰۰ بانک آمریکایی، انگلیسی، آلمان غربی، فرانسه و سویس بدهکار است و بهره‌ی این وام‌ها افزون بر ۵۰۰ میلیون دلار می‌باشد.» هم‌زمان، برژنف رهبر شوروی نیز به یاری فرمانروایان حاکم می‌شتابد. لهستان بنا به تاریخ و موقعیت جغرافیایی- سیاسی‌اش، دیر زمانی بود که در یک بستر، دست چپ در دست حکومت شوروی و دست راست خویش را در دست غرب داشت. در سال ۱۹۷۵، بازپرداخت ۷۰۰۰ میلیون دلار وام از جهان سرمایه

داری به سر رسید خود نزدیک می‌گردید، کسری موازنه بازرگانی، بحران افزایشی خود را آشکار می‌ساخت و ۲۵٪ صادرات به باز پرداخت وام‌های خارجی هزینه می‌شد. این همه باید از شاه‌رگ‌های نیروی کار، به پیکر سرمایه پمپاژ می‌گردید. با خیزش کارگری، تداوم پایدار حکومت به شیوهی گذشته، پرسش انگیز شده بود، برخی از شرکای بازرگانی حکومت و کشورهای وام‌پرداز، به ویژه ایتالیا- که واردات کشاورزی را ممنوع ساخت- در پرداخت وام و اعتبار درنگ کردند و شوروی قیمت نفت خود را با جهشی ناگهانی، بالابرد (۱۳۰٪). افزایش ناگهانی قیمت ها، خواست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز بود، زیرا که سازگارسازی و یکسان گردانی قیمت ها با قیمت های بازار آزاد سرمایه، پیش شرط تصویب وام های اورژانس به شمار می آمد. بوروکراسی انگل- گروه حاکمه و کارگزاران نورچشمی- مدیریت تولید را به عهده داشتند تا سود آوری را تداوم بخشند. دولت برای جبران بازپرداخت بدهی‌های خارجی از بر آوردن نیاز بازارهای داخلی شانه خالی کرد، هرچند در پی خیزش و اعتراضات کارگری، دستمزد اسمی کارگران بالارفته بود، اما مزد کارگران در برابر افزایش قیمت‌ها، نه همخوانی داشت و نه پاسخ گوی نیازهای زیستی آنان بود. تولیدات بخش کشاورزی رشد داشت، در حالی‌که پاسخ‌گویی نیاز داخلی نبود. سالانه ۵/۲ میلیون تن غله از آمریکا وارد می شد تا افزون بر ۳۰۰ میلیون دلار در عرض ۵ سال به بانک‌های آمریکایی ریخته شود. سرازیر کردن کالاهای مورد نیاز جامع به بازارهای خارجه، باید شدت می‌گرفت تا به ارز خارجی تبدیل و به کام بانک های جهانی و نخبه‌گان حاکم ریخته شود. اولویت با بانک ها بود، نه با تولید کنندگان داخلی، کشاورزان خرده پا و یا توده های مردم.

حکومت کنندگان با بر آمد نخستین خیزش‌های کارگری و بحران سیاسی، به چاره‌جویی واداشته شدند. حاکمان بی‌خدا (آته نیست)، کلیسای کاتولیک مزمین عهد عتیق در لهستان را به یاری خواندند. کمر بند سبز که از سوی بلوک غرب و جنگ سرد، رنگ می‌گرفت، با رنگ سیاه تا می‌خورد و دور تا دور شوروی و بلوک شرق، اکنون تا قلب این بلوک، تنیده می‌شد. کشیش‌ها برای آخرین ورد از دخمه‌های کلیسا ها به بیرون و به سوی کارگران روانه می‌شدند. رژیم، علیه کارگران به مانور "مشورت" دست یازید. مشورت با کارگران، برای تداوم استثمار و سازش، تاکتیک جدیدی بود تا در این تنگنا، برای مهار اعتراضات کارگری و بازگرداندن آنان به تن سپاری به حاکمیت موجود در گفتگوی دو اردوی

حکومت‌گران و حکومت‌شوندگان، به آزمون گذارده شود. گیرگ، گفتگو با کارگران و بویژه کارگران گدانسک را پذیرا می‌گردد تا «به انتقادات کارگران گوش فرا» دهد. «تشخیص مصلحت نظام» در لهستان، اینک بر آن است تا رفرم‌هایی در ساختار اتحادیه‌های وابسته به دولت که مورد بیزاری کارگران بودند، آغاز گردد. شماری از رهبران اتحادیه‌های کارگری یا کارگزاران دولت و حزب حاکم، به سود حفظ تمامیت نظام حاکم برکنار شدند. همیشه در چنین شرایطی به ضرورت، عده‌ای از کارگزاران، باید در سوخت و ساز سیستم قربانی شوند. در این برهه، امتیازات بیشتری به بخش خصوصی و سرمایه‌های غربی داده شد. کلیسا و کشاورزان درشت، از رفرم‌های دولتی، بیش از همه سود بردند.

مدیران اقتصادی بورکراسی حاکم با تفکر اقتصادی سرمایه‌داری با انگیزه رقابت در بازارهای جهانی سرمایه یا همان انگیزه تولید کالایی، چهره سرمایه‌دارانه مناسبات حاکم بر لهستان را به نمایش می‌گذارند. این ایدئولوژی سرمایه‌داری بود که آشکارا به چاره‌سازی در می‌آمد. کارگران همانند دیگر کارگران دنیای سرمایه‌داری، گذشته از اختناق و نبود آزادی‌های سیاسی، از بیم گرانی، بیکاری و کاهش دستمزد، بیش از این نمی‌خواستند زیر پوشش پرچم سوسیالیسمی دروغین، به سرمایه‌داری انحصاری یاری رسانند. گروه حاکمه، با بلع ارزش‌های افزوده و رانت از سرمایه‌گذاری‌های خارجی و صادرات، به هزینه‌نداری و استثمار کارگران و عموم مردم، کورس رقابت اقتصادی با سرمایه‌داری غرب و در بازارهای آزاد رقابت جهانی را در پیش گرفته بود. دولت سرمایه‌دار برای این رقابت، نیاز به کاهش هزینه تولید و بالابردن بهره‌وری و بهینه‌سازی تولید داشت. برای این حضور و برابری با دیگر کالاهای بازار رقابت جهانی، کیفیت و کمیت تولید در سطح استانداردهای بین‌المللی، می‌بایست به هزینه‌ی طبقه کارگر بهبود و فزونی یابد. کارگران بار دیگر در اعتراض و اعتصاب خشم‌آگین و سراسری خویش در سال ۱۹۸۰ رهبران را به زیر کشیدند، اما مناسبات را به پرسش نگرفتند. به همین سبب، دولت جدید نماینده منافع نخبه‌گان حاکم بود و نه کارگران. با خیزش کارگران، دولت به چالش خوانده شد، اما جای‌گزینی پرولتاریایی در دستور کار طبقه کارگر نبود. طبقه کارگر، به همین سادگی، بار دیگر حکم تداوم استثمار خویش را امضا نمود.

در لهستان، هدف و نیروی حرکتی تولید، آفرینش ارزش افزوده (کار پرداخت نشده) به مثابه ارزش مبادله اضافی بود، یعنی روندی که بخشی از روزگار اجتماعی کارگران را گروه بیگانه‌ای تصاحب می‌گردید که قدرت سیاسی را در

جنگ داشت. در این روند ارزش افزوده یا بخش پرداخت نشده‌ی روزکار افزایش می‌یافت، در حالیکه همزمان، ارزش نیروی کار به‌شدت، در حال فروکاستن بود. این تصویر، چهره نمای یک اقتصاد سرمایه داری می باشد.

### خیزش کارگری سال ۱۹۸۰

در نخستین روز ماه ژولای سال ۱۹۸۰ به دستور دولت، ۴۰٪ به قیمت گوشت افزوده شد. این بار نیز این کارگران بودند که در اعتراض به کاهش رسمی مزد بخور و نمیر خود به اعتصاب برخاستند. طبقه کارگر بار دیگر، سال ۱۹۵۶، ۷۰ و ۷۶ را تکرار کرد. در لوبلین واقع در جنوب خاوری لهستان، کارگران اعتصابی، ۴ روزکنترل شهر را به دست گرفتند. در این اعتصاب، کارگران راه آهن و رانندگان اتوبوس پیشتاز بودند. رژیم حاکم در رسانه‌های تبلیغاتی خود همراه با اعتراف به گسترش موج اعتصابات، وحشت زده، نتوانست ابراز نگرانی خود را پنهان دارد. در شهر لوبلین، دولت طبقاتی، به افزایش دستمزدها تا ۱۵٪ گردن نهاد. و چند روز بعد در ورشو پایتخت لهستان به یک افزایش ۲۰ درصدی دستمزدها، تن داد. اعتصاب، نخستین نشانه‌های خود را آموزش داد. در دست گرفتن مهار اعتصاب، یعنی اشغال آموزش‌شده‌ی سازمانیابی کارگران و اخلال در آموزش انقلابی آنان در دستور کار اصلاح طلبان قرار گرفت. در این برهه نیز، هم حاکمیت و هم اپوزیسیون غیرکارگری همگرا بودند تا اعتصاب، تنها در چارچوب رفرم و اصلاحات، محدود بماند و به «خط قرمز» نزدیک نشود. در کارخانه کشتی سازی لنین در بندر دانسک در میان افراد کمیته اعتصاب، نام لخ والسا Lech (Walensa) و یک کارگر زن به‌نام آنا والنینویچ (AnnaValentynowicz) به چشم می‌خورد. در این همایش (۱۵ اوت ۱۹۸۰)، پنجاه هزار کارگر بندر گدانسک، به اعتصاب پیوستند. خواست کارگران اکنون، حضور نخست وزیر، یعنی دبیرکل حزب به مثابه‌ی بالاترین عنصر حکومتی در گدانسک بود. گیرک در تلویزیون حاضر شد و مانند هر نماینده طبقه‌ی سرمایه‌دار از کارگران خواست تا به‌کارهای خود باز گردند و تولید را از سرگیرند. اما در همان روز، دولت با کارگران به گفتگو پرداخت. کارگران برآن پای فشردند تا گفتگوها، نه در پشت درهای بسته، بلکه به صورت باز و آشکار انجام پذیرد. دهها هزار کارگر-نگران و ناشکیبا- بوسیله بلندگو در کشتی سازی، گفتگوها را زیر نظر داشتند. علیرغم ناخشنودی کارگران، لخ والسا و دیگر نمایندگان در حال گفتگو با دولت، به افزایش

۵/۱۲ درصدی دستمزدها و دریافت دستمزد روزهای اعتصاب به سازش رسیدند. اما این سازش، جلوگیری گسترش اعتصاب‌ها نبود. مراکز صنعتی و کار و تولید یکی در پی دیگری در سراسر لهستان به اعتصاب پیوستند و کار از حرکت باز ایستاد. باراندازها و بنادر صادرات بارگیری فلج ماندند. دست‌های آفرینش‌گر کارگران، در همایش‌های اعتراضی به نشانه‌ی مبارزه علیه بهره‌کشان، به هم گره خورده بودند. در ۱۸ اوت، گروه‌های بزرگ کمیته مشترک اعتصاب گدانسک-گدینیا-سوپوت برگزار گردید. این گامی بود به سوی سازمان‌یابی سراسری کارگران. این کمیته، نمایندگی بیش از ۳۰۰ هزار کارگر را در منطقه و بیش از ۳۰۰ مرکز تولیدی را به عهده داشت. کمیته مشترکی با حضور هرکمیته و هر مرکز دو نماینده سازمان یافت و کمیته هماهنگی با ۱۸ نماینده برگزیده شد. اینک مهمترین درخواست کارگران کشتی سازی گدانسک از حزب حاکم، سازمان‌یابی «اتحادیه‌های مستقل کارگری» ست. دیگر مراکز صنعتی الگوی گدانسک را برگزیدند و صدها هزار کارگر به اعتصاب برآمدند. گدانسک به عنوان مرکز رهبری کارگران جلوه‌گر شد. آموزشگاه‌ها، مراکز درمانی و بهداشتی و کارخانه‌ها بوسیله کمیته‌های کارگری راهبری می‌شدند. از دیگر شهرها غذا و کالاهای مورد نیاز به کمیته و گدانسک رسانیده می‌شد. این گونه راه کارها، شیوه‌هایی هستند که کارگران به ویژه در کشورهای پیرامونی می‌توانند از آن آزمون بگیرند. رژیم حاکم، نمایندگان خود را برای گفتگو به گدانسک گسیل داشت، تا با تاکتیک شناخته شده‌ی گفتگو با بخش‌های جداگانه کارگری و نمایندگان بخش‌های پراکنده، اتحاد کارگران را از هم بگسلاند.

## خواسته‌های کارگران

کارگران، یکپارچه برخواسته‌های سراسری خود پافشاری داشتند:

- حق اعتصاب،
- آزادی بیان،
- تشکل‌های صنفی آزاد و مستقل،
- پایان یابی سانسور،
- آزادی زندانیان سیاسی،
- گفتگوی باز و آشکار،
- پایان یابی امتیازات ویژه برای نخبه‌گان حزبی و بوروکراتها،
- افزایش دستمزدها و حقوق،
- دریافت مقرری خانوادگی در سطح مقرری خانوادگی ارتش و پلیس امنیتی،

- مهدکودک برای همه گان،

- تعطیلی يك شنبه ها (پیشتر هر ۴ هفته يك روز یکشنبه تعطیلی برقرار بود)،

-افزایش مرخصی مادران،

- انحلال مغازه های تجارتي

- و...

این درخواست‌ها هرچند لازم، اما ناکافی بودند. خواست‌های طبقه کارگر، با ایستادن در همین میزان، مطالباتی رفرمیستی و تثبیت‌گرا به‌شمار می‌آمدند و تغییر بنیادین مناسبات را در افق نداشتند. از این‌ها گذشته، بدون هیچ‌گونه تضمین اجرایی، پیش از پیش باخت کارگران را بازگو می‌کردند. در آن شرایط، اندیشه و افق و خواست طبقه کارگر لهستان فراتر از این نمی‌رفت. زیرا عوامل بیرونی تعیین کننده‌ای بر مغز و اندیشه آنان تلقین و تحمیل شده و سایه افکنده بود. می‌شد این سایه‌ها را کنار زد و شرایط را تغییر داد. زیرا که نیروی مادی و به پیرو آن اندیشه‌ی چنین دگرخواهی، در جامعه عینیت داشت و نیروی معنوی پرولتاریا در فلسفه و اقتصاد سیاسی و سیاست، سال‌ها پیش تبیین تئوریک یافته بود. آزمون‌های گران بهای کمون پاریس و اکتبر در حافظه‌ی تاریخ جنبش کارگری زنده بود. برای کارگران بیگانه با خویش، رفرمهای سیاسی و اقتصادی قابل پذیرش در چارچوب حاکمیت سیاسی و اقتصادی، آخرین هدف بود و نه يك سکوی پرش برای غلبه بر دولت و مناسبات اقتصادی و دگرگونی ریشه‌ای آن‌ها به شیوه انقلابی. گدانسک به گونه‌ای یادآور روزهای کمون پاریس بود، اما در آنجا که به حذف قدرت سیاسی بورژوازی باز می‌گردد، نه با اندیشه و شیوه‌ی کمونی، بلکه با نگرش رفرمیستی. رهبران اعتصاب، با جمع بندی نمودن ۲۱ ماده، ۲۱ بند صنفی-دموکراتیک را به هم بافتند و با این رفرم، باز تولید ارزش اضافی را بیمه نمودند. کمیته (مرکزی) اعتصاب، نه تنها با سرنگونی سوسیالیستی حکومت و برقراری شوراهای برای خودمدریته‌ی، بیگانه بود، بلکه نمی‌توانست بیگانگی کین‌توزانه و نقش بازدارندگی خود را علیه نگرش شوراگرایانه پنهان دارد. لخ والسا و همراهانش به شرکت در قدرت سیاسی می‌انديشيدند. در این گیر و دار، کارگران با شك و تردید، در نقش گلابیاتورها به کشاکش جنگ قدرت می‌نگریستند. طبقه کارگر در این کار و زار، نه با آمادسازی‌های خویش، نه با آموزش طبقاتی خویش و نه با دیدگاه وهدفی روشن پیشتاز شده بود. از همین روی، سوسیال-دمکرات‌ها به‌نام سوسیالیسم و به رهبری گومولکا، گیرگ، استانسلاو کانیا و یاروزلسکی و اینک در آغاز فروپاشی کاریکاتوری از سوسیالیسم، لخ والسا و صلیب، در برابر کارگران قرار می‌گیرند،

تا برافق جنبش کارگری، سایه افکنند. والسا وظیفه‌مند است تا دروازه های بلوک شرق را به روی دیده بانانِ نولیبرالیسم، کالا و سرمایه‌ی جهانی بگشاید تا بازار آزاد استثمار، آشکارا و گستاخ، نیروی کار ارزان را برای سرمایه‌های چند جانبه‌ی مهاجم به یغما برد. این هجوم دوباره، که در دهه‌ی نود با یورش جهان‌گیر بازار واحد جهانی سرمایه (گلوبالیزاسیون) و با چهره‌های آشکار اشغالگران، سراسر جهان را از کشورهای اسکاندیناوی گرفته تا فرانسه، بلوک شرق و کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین و... در نوردید، نخستین کشور بلوک شرق را که آمادگی چنین تجاوزی را داشت، تسخیر کرد. به زودی از مجموع ۵/۳ میلیون دهقان دارای مالکیت خصوصی، نزدیک به دو میلیون نفر در حزب متحد دهقانان سازمان یافتند. این سازمانیابی، وزنه‌ای بود که به موازات جنبش کارگران در سویی دیگر گام بر می داشت.

## ناقوس‌ها به صدا در می‌آیند؟

ناقوس‌ها به صدا در می‌آیند. کلیساهای بیرژیتاها (Saint Birgita) و نیکلاس (saint Nicolas) های "مقدس" به رهبری کشیشان کاتولیک، که از پاپ فتوا می‌گرفتند، به دستور واتیکان و غرب سرمایه داری در نقش ستادهای دعا و بسیج، ماموریت می‌یابند تا سرنوشت کارگران را در يك تند پیچ تاریخی دیگری، به‌بردگی شماره زنند. کلیسای کاتولیک، با پیشینه‌ای تاریخی در کشورهای بلوک شرق، به‌ویژه در لهستان، در جامعه و در پارلمان، از قدرت و حضوری سنگین برخوردار بود و حتی در دوران سلطه سوسیالیسم غیرکارگری و اوج قدرت "حزب کمونیست"، گروه نمایندگی کلیسا، جایگاه ویژه پارلمانی خود را حفظ کرده بود. آشکار است که این گروه نمایندگی، در نقش مراقبین دین به نمایندگی از "مالکیت مقدس خصوصی" در پارلمان، تماشاچیان موارء طبقات نبودند. پاپ و کلیسا، پشت نام کارگران از دولت درخواست کردند تا به حقوق فردی و جمعی شهروندان احترام گذارده شود. درسالهای ۱۹۷۰ احترام به "حقوق فردی و جمعی"، اسم شب به رسمیت شناختن گسترش مالکیت خصوصی و بازار آزاد بهره‌کشی و تمامی پی‌آمدهای اقتصاد کالایی و چپاول بود. کلیسا، نه تنها مبلغ این روند، بلکه خود شریک و از رانت خواران چنین سیاستی بود.

در تاریخ ۳۱ اوت سال ۱۹۸۰ لخ والسا که کمیته اعتصاب کارگران کارخانه گدانسک را نمایندگی می‌کرد، به‌عنوان نماینده طبقه کارگر لهستان، موافقت‌نامه‌ای را با نمایندگان حکومت، به‌امضا رسانید. بدین‌گونه از سوی معاون نخست وزیر و نمایندگانی همانند لخ والسا سازش‌نامه‌ی ۲۱ ماده‌ای را به‌مثابه پایان دادن به‌پیشروی جنبش کارگری اعلام نمودند: آزادی اعتصاب و آزادی برپایی اتحادیه مستقل از حزب حاکم و دولت، مهمترین این خواست‌ها به‌شمار می‌آمدند. در عمل اما، کارگران، تنها به‌بخش ناچیزی از درخواست‌های ۲۱ ماده‌ای خود دست یافته بودند. اتحادیه‌ها لگامی می‌شدند تا بر این اسب سرکش مهار زنند.

لخ والسا اینک با صلیب برگردن، در برابر دوربین‌ها و بر تریبون‌ها نمایان می‌شد. پروژکتورها و دوربین‌ها روی این چهره‌ی برگزیده و مورد اعتماد غرب و کلیسا، بزرگنمایی می‌کردند. اسقف‌های اعظم با ردهای سیاه آیات عظام و در هیأت نمایندگان شخص پاپ اعظم در چپ و راست وی گام برمی‌داشتند. مهارکنندگان



جنبش کارگری، همبستگی همه با هم را چون زنجیری برای اسارتِ غول در حال بیداری جامعه، یعنی طبقه کارگر فریاد می‌کشیدند و زیر لب سه حلقه‌ی تثلیثِ اسارت خویش: پدر، پسر و روح القدس را زمزمه می‌نمودند؛ شعارها و سرودهای مذهبی و میهنی در همایش صلیب‌ها و آیات انجیل و ورد درهم می‌پیچیدند تا روند تاریخی سازمانیابی سوسیالیستی و خواست‌های طبقاتی و مستقل کارگران شنیده نشود. راه کار و دانش لغو کار مزدوری، لغو مالکیت خصوصی و تدارک انقلاب سوسیالیستی، که از بنیاد، هیچ وجه مشترکی با مطالبات دیگر لایه‌های اجتماعی نداشت، نباید به اندیشه می‌نشست. میلیون‌ها نسخه‌ی انجیل و تورات از سوی غرب، «فی سبیل‌الله» بین تهی‌دستان پخش گردید. کارگزاران خدا برآن بودند تا با جابجایی حاکمیت سیاسی، بی‌آنکه به ماهیت استبدادی سرمایه‌خللی وارد آید، خود، خدایگانی مستبد شوند. پشتیبانی از تشکیل اتحادیه مستقل کارگری از سوی پاپ، کلیسا و نهادهای مدعی «مدافع حقوق بشر» غرب بالا گرفت تا حقوق انسانی يك طبقه را پایمال کنند. بین واشنگتن- نیویورک- واتیکان- ورشو و گدانسک پل هوایی پشتیبانی، رهنمود و مشاوره و رای زنی برقرار گردید. کارگردان و دستیاران، آکتور نقش اول را آماده ساخته بودند. از آنجا که طبقه کارگر خود، چگونگی ابداع و خلاقیت خویش را فراموش کرده بود، محکوم به آن بود تا در نقش سیاهی لشکر، توانی سخت بپردازد. از آنجا که توان ابتکار عمل از کارگران گرفته شده بود، به‌جای شعور انقلابی و دانش مبارزه طبقاتی، کارگر لهستانی به منجلاب رفرمیسم و نمایش در زمین دیگران کشیده می‌شد. طبقه کارگر از آنجا که با مغز خود نمی‌اندیشید، محکوم به آن بود تا با مغزهای پوسیده‌ی پاپ و والسا ذهنیت گیرد. با چنین حضوری، چرا طبقه کارگر نمی‌بایست محکوم به بازتولید سرمایه، انباشت، فقر و نداری و بازتولید خویش نباشد؟! با دربند ماندن کارگران، جامعه همچنان در اسارت ماند.

پاپ، برای به سرقت بردن دستاوردهای جنبش کارگری و انحراف مسیر مبارزات کارگران، دخالت فعال و حضور کشیشان و کلیسا و اسقف‌ها را در امور لهستان و طبقه کارگر، فریضه دینی می‌شمارد، اما در همان حال دخالت برخی کشیش‌ها در کنار ساندینیست‌ها یا زحمتکشان در آمریکای لاتین را منع و تکفیر می‌کند و اخراج ارنستو کاردینال‌ها و میگوئل دی اسکوتوها از کلیساهای نیکار آگونه را خواستار می‌شود. اخلاق دوگانه و تزویر در پشت محراب و منبر کلیسا، بیش از پیش آشکار می‌گردد.

همه‌ی امیدها، هم از سوی سرمایه جهانی و هم کارگر لهستانی، به لخ والسا که با مریدیس بنز و هلی کوپتر، صلیب برگردن، با بادی گارد و اسکورت، به این سوی و آن سوی برده می‌شد، بسته شده بود. نگاه‌های کارگران به آن سوی ابرها، در ورای مه غلیظی که بندر گندانسگ را در خود می‌فشرد، جادو مانده بود.

با شدت‌یابی بحران سیاسی، در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۰، رهبر حزب کمونیست، «استانیسلاو کانیا» به جای گیرک می‌نشیند. و در ۲۱ نوامبر، نماینده کلیسای کاتولیک روم به‌دستگیری نخست وزیری لهستان به انجام وظیفه در دستگاه سلطه برگزیده می‌شود. نمایندگان کلیسا بار دیگر در قدرت سیاسی، به دیده بانی حاکمیت مالکیت خصوصی و انباشت سرمایه ماموریت می‌یابند. روز شمار این دوره، خود بیانگر ماهیت روندی است که به اهداف خویش نزدیک می‌شد: ماه مارس ۸۱ در گفتگوی بانک‌های جهانی در ورشو، پرداخت وام به لهستان، به تضمین آزادی عمل نسبی اتحادیه‌های همبستگی مشروط می‌گردد. ۴ اکتبر ۱۹۸۱، لخ والسا در پیامی به‌رهبران ایالت متحده آمریکای شمالی، همراه با درخواست کمک از ریگان (۱۹۸۴) اعلام می‌دارد که:

”درحال حاضر ممکن است لهستان برای شما سرمایه‌گذاری سودمندی به نظر نیاید، ولی اگر اینجا ما با آنچه که انجام می‌دهیم توفیق یابیم، دراز مدت شما سود آنرا خواهید برد. برای همین است که سرمایه‌گذاری در لهستان ارزشش را دارد.“<sup>8</sup>

## رادیکالیزاسیون جنبش کارگری و مداخله‌ی مذهب و سازمان‌های جاسوسی سرمایه

کارگران، در پایان تابستان ۱۹۸۰ کارگران بر درفش‌های خود نوشتند:

« کارگران تمامی کارخانه‌ها متحد شوید!»، این شعار، کاریکاتور مسخ گونه‌ای بود از «کارگران سراسر جهان متحد شوید!» مانیفست کمونیست. منشور طبقه کارگر در لهستان اما نه برنامه عمل و تئوری شرایط رهایی خویش، که وارونه و ناخود آگاه، احکام صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را در پیش روی داشت. برای اپوزیسیون بورژوازی که رهبری جنبش کارگری را در کف گرفته بود، رفرم سیاسی-اقتصادی راهبرد نهایی بود و همین استراتژی را به کارگران حقه کرد. با

8 لخ والسا، گفتگو با واشنگتن پست، □ اکتبر ۱۹۸۱ پس از درخواست کمک از رهبران آمریکا.

این روان-شناختی، زمان اعلام تشکلی صنفی برای سرنهادن کارگران به قوانین سرمایه فرا رسیده بود. به زودی اتحادیه همبستگی با نزدیک به ۱۳ میلیون عضو به جنبش در آمد و در برابر رژیم دیوان‌سالار و استبدادی حاکم که زیر نام سوسیالیسم حکومت می‌کرد قامت بر افراشت.

دولت در حالی پای پیمان نامه را امضا کرد که اتحادیه‌های مستقل نقش سیاسی ایفا نکنند! در لهستان جنبش کارگران در دهه ۸۰ در پویه‌ی سیاسی شدن تکوین می‌یافت که از سوی طبقات بالایی و لایه‌های میانی جامعه که بر مالکیت خصوصی پای می‌فشرده به‌کثر راه برده شد. کارگران به‌جای پای‌فشاری برخواست‌های طبقاتی-سیاسی خویش، خواسته‌های سیاسی اپوزیسیون بورژوائی رژیم حاکم را پذیرفتند و به بیراهه کشانیده شدند. هرچند، **جنبش اقتصادی اتحادیه‌های کارگری سیاسی** شد، اما نه با سیاست‌های آزادی‌بخش پرولتری، بلکه با سیاست‌های طبقاتی و اسارت‌آور بورژوازی که پشتیبانی‌های بی دریغ سرمایه جهانی و کلیسا را با خود داشت. طبقه کارگر، بار دیگر محروم از ساختارهای سیاسی - طبقاتی خویش، پیش پای دموکراسی سر بریده شد. به‌حرکت درآمد تا بار دیگر به جای لوکوموتیو دیگر طبقات و اقشاری که خواهان حفظ و گسترش مالکیت خصوصی و تثبیت جامعه‌ی طبقاتی بودند، همچنان برابر باشد. در سال ۱۹۸۱، سرمایه‌های چند جانبه، همانند اشغالگران آلمان نازی، لهستان را به اشغال خود در آورده بود:

بهره و ام‌ها در این سال، به بانک‌های آمریکایی، آلمان غربی و انگلستان، سوئیس و فرانسه به ۵۰۰ میلیون دلار و اصل وام‌ها تا میزان ۲۶ تا ۳۰ میلیارد دلار آمریکایی گزارش شده است.<sup>۹</sup> هر دلار حکم یک سرباز اشغال‌گر را داشت. این وام‌ها در جهت تولید کالایی به‌کار برده می‌شد و در انباشت سرمایه به چرخه‌ی تولید و سوداگری می‌افتاد. پوشش سوسیالیسم بورژوائی همانند سرپناه بازار مکاره ای بود که زیر بام آن، تولید و مبادله‌ی اقتصاد کالایی با تمامی دغل‌کاری‌ها و پی‌آمدهایش، رواج داشته باشد. روزنامه نیویورک تایمز نوشت:

“بانکهای درگیر، در ضمانت دهی جدید از این پس، پیشرفت اقتصادی لهستان را بیش از آن حدودی که صندوق جهانی پول (I.M.F) اقتصاد کشورهای غیرکمونئیستی دچار اشکال را کنترل می‌کند، زیر نظر خواهد گرفت.”<sup>۱۰</sup>

9 گزارش ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱ نیویورک تایمز .

10 نیویورک تایمز ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹ □

امپراتوری مالی، اینک همانند دولتی در دولت موجود لهستان، نه تنها "اقتصاد دچار اشکال" را کنترل می‌نمود تا روند خصوصی سازی و برقراری بازار آزاد خرید و فروش نیروی کار را سرعت بخشد، بلکه سیاست (دولت) را نیز، زیر نظر داشته باشد.

صلیب سرخ جهانی، کمک‌های "مردمی" و مشکوک خود را برای سوء استفاده سرمایه جهانی از نیروی کارگران اعتصابی می‌فرستاد، از سوی دیگر روسیه به یاری دولت شتافت و فرانسه و آلمان غربی وام‌های تازه‌ای به رژیم حاکم پرداختند. حکومت در "یک بستر و دو رویا"، به بقاء خود می‌اندیشید.

در آخرین هفته ماه مارس سال ۸۱ هنگامیکه ۱۳ میلیون کارگر در آستانه اعتصاب سراسری بودند، لخ والسا اعتصاب سراسری را لغو کرد و به تهدید اعتصاب بسنده نمود. وی این تهدید را "آخرین مبارزه ما!" نامید و بیان داشت که "رویا رویی به پایان رسیده است."

بسیاری از کارگران و برخی از فعالین همبستگی، رهبری را خائن و گفتگوها را "بی‌معنا" نامیدند. پس از این رخداد بود که کارگر زن، آنا والنئونویچ به سبب انتقاد از والسا و سازش ناپذیری، از کمیته سراسری همبستگی برکنار شد.

روز ۱۸ اکتبر ۸۱ «کانیا»، برکنار و «یاروزلسکی» به عنوان رئیس دولت، جایگزین وی گردید. و در ۱۵ نوامبر همین سال، دولت یاروزلسکی درخواست عضویت در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را نمود. یاروزلسکی، هنوز خود را یک «سوسیالیست» می‌نامید. کف «سوسیالیسم» موجود در بازار سرمایه آخرین حباب‌های خود را از دست می‌داد.

رژیم حاکم اینک با دریافت وام و احساس آغاز بحران اعتلایی در درون جنبش کارگری، در ۱۳ دسامبر مجال یافت تا به رهبری ژنرال یاروزلسکی نخست‌وزیر جدید، به یک پاتک نظامی دست یازد و فعالین جنبش و رهبران همبستگی را به زندان افکند. ارزیابان سیاسی حکومت با آغاز انتقاد و ابراز ناخشنودی کارگران از جناح سازشکار والسا در رهبری جنبش کارگری، اعتلا جنبش را دریافته بودند، برای جلوگیری از رادیکال شدن طبقه کارگر، در سراسر کشور، شرایط ویژه اعلام شد. یکی از اهداف برقراری حکومت نظامی، سرکوب فعالین رادیکال جنبش کارگری و سازش با جناح سازش‌پذیر والسا بود.

در سال ۱۹۸۲، آمریکا و متحدان وی علیه لهستان اعلام تحریم اقتصادی نمودند و در حمایت از لخ والسا و پیشبرد پروژه‌های رفرفرم‌های اقتصادی - سیاسی و از هم پاشی بلوک شرق به کارزاری شدیدتر دست زدند.

لشگر دعا، در آن هنگام که سرمایه، از پویهی کارگران بسوی خودگردانی بیمناک گردیده بود، ماموریت داشت تا آسمان جامعه را با سمّ نیایش و مویه‌های مذهبی و تبلیغ ناسیونالیسم اشباع سازد. مذهب و ملی‌گرایی تجویز شده از سوی پاپ و مشاورین آنسوی دریاها، در ادامه در بلوک شرق، یوگوسلاوی، و هر آنجا که راهی و مسیری برای گشودن بازار آزاد غارت ضروری بود، از دخمه‌ها و بایگانی تاریخ بیرون کشیده شدند. به رهبری پاپ ژان پل دوم، سرود انترناسیونال به دعا و سرودهای مذهبی و تبلیغ میهن پرستی تبدیل می‌گردد.

( بی‌سبب نیست که با تعلق نیافتن جایزه‌ی صلح نوبل به پاپ، لخ والسا علیه کمپته‌ی صلح نوبل معترض می‌گردد!) و به‌جای دانش مبارزه طبقاتی، لخ والسا و کشیش **Popie Laszko** به‌رهبری فکری و سیاسی طبقه‌ی کارگری که در ناخودآگاهی طبقاتی توسط روشنگران دیگر طبقات، مغزش ربوده شده بود، می‌نشینند. این يك دهن كجی تاریخ، در سالهای پایانی هزاره دوم بود.

با پشتیبانی سرمایه‌های چند جانبه، از لخ والسای یهودا که با تبلیغات رسانه‌های غرب به مسیح تبدیل شده بود، حکومت و جناح حاکم برای نجات تمامیت نظام، به سازش تن در داد. لخ والسا، از بازداشت آزاد و اتحادیه همبستگی قانونیت می‌یابد تا در تداوم شیوه تولید سرمایه دارانه به روش معمول غرب، نقش تثبیت‌گرانه‌ی روند ارزش افزایی کارگر بیگانه با خود و تولید خویش را به پیش برد.

السا هرچند در ماه ژانویه سال ۸۱ به واتیکان رفته و به زیارت پاپ اعظم نائل شده و پای‌بوسی یکی از واپس‌گراترین کارگزاران ایدئولوژیکی سرمایه را حج خوانده بود، برای دومین بار به زیارت پاپ می‌شتابد. وی علیرغم ناخشنودی توده‌ها از حضور پاپ در آستانه‌ی روز کارگر در لهستان، این را «حق اخلاقی خود می‌داند» که با لگد زدن به خواست کارگران و دیگر توده‌های مردم، در واتیکان با پاپ دیدار کند. هرچند خود به‌خوبی می‌داند که سفر پاپ به لهستان در آستانه اول ماه می، برای به زیر گرفتن پیام و تأثیرات روزجهانی کارگران در سال ۱۹۸۳ و آگاهانه از سوی برنامه ریزان سفر پاپ به لهستان تدارک دیده شده است. والسا پاپ را «افتخار ملی لهستان» و ایدئولوژی خود را «باورهای اجتماعی کلیسا می‌شمارد.» انگیزه پاپ در این شرایط حساس که برای دومین بار پس از سال ۷۹ به لهستان سرشار از خروج کارگری پای می‌گذارد، آشکارتر از روز است. پاپ، مامور است تا پروژه‌ی تقدیس مالکیت خصوصی و تداوم اسارت نیروی کار به سرمایه را غسل تعمید دهد. والسا در این دیدار رهبران جنبش همبستگی را با خود در واتیکان، به دست‌بوسی پاپ می‌کشاند تا وفاداری خویش به تندیس جهل و بندگی

فکری بشر و اسارت جنبش کارگری در لهستان را مهر تائید زند. والسا، در نامه‌ای که در سال ۸۳ به پاپ می‌نویسد، وی را مطمئن می‌سازد که:

“که ما گذشته را رها کرده و به آینده چشم دوخته‌ایم. پدر مقدس اجازه بدهید به دیدارتان بیایم و پای موعظت‌ها بنشینیم... من نمی‌خواهم در این نامه بسیاری چیزها را بنویسم زیرا که مسائل شخصی و مذهبی‌ام به شمار می‌آیند...”<sup>11</sup>

السا می‌توانست این نامه را پنهانی بفرستد و از مسائل شخصی باورهای مذهبی دم فرو بندد، اما آگاهانه نامه را سرگشاده فرستاد. وی با علنی نمودن این نامه، در آنجا که از “ما” نام می‌برد، بر آن است که اعلام دارد؛ وی در جایگاه کارگران سخن می‌گوید تا بدین وسیله پاپ و سرمایه جهانی را از سرسپاری کارگران، مطمئن سازد و بگوید او اکنون مهار طبقه کارگر متشکل شده را در دست دارد و از جانب طبقه کارگر بیگانه با خویش سخن می‌گوید. این نامه در واقع پیمان نامه‌ای است به نام طبقه کارگری که در برابر پاپ براسارت خویش سوگند می‌خورد. پاپ، در پاسخ، والسا را “به‌دست کسی که از آسمان برای رستگاری” آمده است، می‌سپارد تا او به نوبه‌ی خویش یوغ طبقه متشکل شده در اتحادیه را به دست سرمایه‌گذاران چند جانبه واگذارد.

## نامه پاپ ژان پل دوم، به لخ والسا

آقای لخ والسا نماینده کمیسیون سراسری اتحادیه مستقل و خودگردان همبستگی  
خیابان گران والد ۱۰۳-- ورشو، لهستان

جناب والسای عزیز، متن فراخوان را که در این شرایط تراژیک که سرزمین مادری ما تجربه می‌کند- خطاب به رئیس شورای وزرا، ژنرال یاروزلسکی برایت ارسال می‌دارم. همزمان میل دارم به شما اطمینان دهم که در این لحظه‌ی بسیار دشوار با تمامی وجود با شما و خانواده‌ی شما و همه آنانی که در عذابند هستیم. شما را به دست کسی که از آسمان برای رستگاری ما فرستاده شد، کسی که به وسیله مریم مقدس به دنیا آمد، می‌سپارم.

واتیکان- ۱۸ دسامبر ۱۹۸۱  
ژان پل دوم<sup>12</sup>

### قانونیت‌یابی اتحادیه همبستگی

در این برهه است که اتحادیه مستقل همبستگی قانونیت می‌یابد. اتحادیه به‌شرطی می‌تواند مستقلاً عمل کند که جز به بیان مسائل صنفی کارگران به مسائل سیاسی نپردازد. بورژوازی می‌داند که در شرایط ویژه و بروز تنش‌های اجتماعی و سیاسی، باید کارگران را به‌بیان خواسته‌ها و سیاست‌های تثبیت‌گرانه قوانین دستمزدی و مناسبات استثمارگرانه سمت و سو دهد.  
با قانونی شدن اتحادیه :

- ۱- تمامی کادرها و فعالین جنبش کارگری شناسایی شدند.
- ۲- با شناسایی سازشکاران و فراریان از طبقه مانند لخ والسا، خرید برخی و سرکوب گرایش پرولتری امکان پذیر گردید.
- ۳- با رهبران سازشکار به سازش رسیده شد.
- ۴- لخ والسا به عنوان کارگری پشت کرده به طبقه‌ی خویش، در این کشاکش‌ها، این آزمون و اعتماد را از خود نشان داده بود که به عنوان کارگزار سرمایه بازار آزاد، توان به دست گرفتن سرنوشت منافع بورژوازی گلوبال در لهستان را دارد. به‌پاس این خدمت، به او جایزه نوبل داده شد (۱۹۸۳) و سپس وی را به ریاست قوه مجریه بورژوازی برگزیدند. کارگران اینک یهودا را می‌دیدند که شلاق به دست برشانه‌های به صلیب بستگان، به حکومت نشسته و آنان را به معادن و کارخانه‌های کشتی‌سازی و مزارع می‌راند.
- ۵- با آوار اتحادیه‌ی سراسری، هرگونه فعالیت شورایی زیر گرفته شد.
- ۶- اتحادیه که با برخورداری از پشتیبانی ارگان‌های مالی و تبلیغی از آغاز پیدایش، به کلیسا و بورژوازی جهانی وابسته بود و هرگز مستقل زاده نشد - همان‌گونه که با جهانی شدن سرمایه - چرا که خاصه آن است، عملاً در برابر هر تحرك و كوشش آگاه‌مندان و مستقل پرولتری ایستاد.
- ۷- تشکل‌های دهقانی و مذهبی و دیگر اقدار اجتماعی قانونیت یافتند و با رشد و گسترش خود عملاً بر جنبش کارگری سوار شدند.
- ۸- چهل ساعت کار در هفته که اتحادیه‌ها در برخی کشورهای غربی، کاهش آن تا

12 والسا، راه امید، خاطرات لخ والسا.

مرز سی شش ساعت را خواستار بودند، برقرار گردید.

۹- انتشار يك نشریه کارگری و برخورداری از رادیو و تلویزیون به تصویب رسید، تا با این امکانات بیانیه‌های اتحادیه را به آگاهی همگان برسانند و سیاست سازش و تاریک نمودن افق دید کارگران را در چارچوب تنگ و ابهام آفرین تریبونونیسیم (اتحادیه صنفی)، پوشش تبلیغی دهد. رسانه‌های گروهی، به سازمان ده ذهنیت‌ها به سود سرمایه مامور بودند.

۱۰- اتحادیه، سرانجام بعد از رسمیت‌یابی، با تابلو « استقلال » در حالیکه از همان روز نخست، به دولت جایگزین پیوند داشت، با خواسته‌هایی کم دامنه و زیر کنترل، در چنگال بورژوازی حربه‌ای ماند و به کارگران ایست داد. ماه عسل سرمایه جشن گرفته می‌شد.

۱۱- کارگران در اتحادیه تشکل یافته بودند تا به صورت طبقه در تنظیمات سرمایه بازی کنند؛ از آن پس، هرگونه خواست کارگری، فزون‌خواهی نامیده شده، محکوم و در نطفه خفه می‌گردید، زیرا که مجاز نیست اتحادیه و سندیکاها صنفی از چارچوب مجاز پافراتر بگذارند.

۱۲- اتحادیه و سندیکاها، دیگر **دژهای پرولتاریا برای انقلاب** و حامل آزادی نبودند و نمی‌توانستند باشند.

۱۳- اتحادیه همبستگی بر افق جنبش کارگری سایه افکند.

زمانیکه پیش پرده‌های نمایش پروستریکا به رهبری گورباچف در اروپای شرقی شتاب گرفت، حزب «کمونیست» لهستان، پشتیبان اصلی خود را از دست داد و زمین را واگذار نمود. طبقه حاکمه برخوردار از رانت‌ها و ارزش‌های افزوده، به سود جناح دیگری از انگل‌های اجتماعی بر کنار گردید. اتحادیه همبستگی ارگان و بدنه‌ی این گزینه‌ی تازه بود.

حکومت و پاپ، به سود سرمایه، به تشکیل اتحادیه همبستگی رای دادند. چرا که تشکل‌هایی غیر از این در مصاف طبقاتی عزم دیگری می‌یافتند! همبستگی، تثبیت‌گرا بود، در حالی که تشکل‌های شورایی، در مناسبات و شیوه حکومتی در اقتصاد و سیاست، خواهان دگرگونی‌های رادیکال بودند. کمیته‌ها و شوراهای خودآگاه کارگران؛ خواست و اراده‌ی کارگران آگاه را به نمایش می‌گذارند، در حالیکه اتحادیه، نشانه‌ی اسارت کارگران در مناسبات فروش نیروی کار معنا می‌یافت.

جناح بورژوازی در اپوزیسیون، با توجه و شناختی که از ساختار همبستگی در آن



بر ره داشت، مطمئن بود که این اتحادیه دارای آن چنان پتانسیلی است که توان آن را داراست تا هرگونه برداشت و آزمون انقلابی کارگری با پیشنهادهای شورآرگرایانه‌ای را سد کند. کارگران اما، این هوشیاری و ساختار سیاسی و آگاهی را نداشتند تا شوراهای خودگردان را گزینه سازند. هوشیاری کارگران را استبداد سوسیالیسم بورژوائی و اوراد کلیسا و تبلیغات سرمایه جهانی ربوده بود. هرچند که با تخدیر سکرآور روشنفکران مدهوش و از خویشتن خویش بیخود شده باشند، گناه کارگران در این تن سپاری به تجاوز، نیز نابخشودنی بود.

شاید بیان مارکس در هیجدهم برومر برای مردم فرانسه، در مورد کارگران لهستان و اساساً مردم این سرزمین نیز کاربرد پیدا کند که گفته بود:

“کافی نیست، مثل فرانسوی‌ها، بگوئیم که ملت فرانسه غافل گیر شده است. غفلت يك ملت، مانند غفلت زنی که اجازه دهد تا نخستین ماجراجویی که از راه می‌رسد بر وی دست یابد، بخشودنی نیست. با این گونه برداشت ها، هیچ مشکلی را نمی توان گشود. مشکل با این ترتیب فقط به بیان دیگری در می‌آید. زیرا همچنان با این مسئله روبرو هستیم که چگونه ملتی ۳۶ میلیونی توانسته است به دست سه سردار صنعتی غافلگیر شود و بدون مقاومت تن به اسارت دهد.”<sup>13</sup>

تسلیم کارگران به بورکراسی پوسیده‌ای زیر نام سوسیالیسم، به خیزش انقیادآور کارگران و به حکمروایی بورژوازی بدون ماسک و آشکار جهانی بازتولید شد. این رخداد را شاید بتوان با حکومت پروس سال ۱۸۴۸ سنجد که به گفته مارکس، “بورژوازی تصمیم گرفته بود که دوره منفعل تسلیم مردم به دوره فعال انقیاد مردم به حکمروایی خود (سرمایه)، به آن‌گونه که با سلطنت توافق کرده بود برود.”<sup>14</sup>

13 کارل مارکس، هیجدهم برومر، لویی بناپارت، بازگردان فارسی، باقر پرهام.

14 کارل مارکس، بورژوازی و ضد انقلاب در آلمان.

## فروپاشی دولت نوع «بلوک شرق» و روی کار آیی دولت رسمی سرمایه

لخ والسا و اتحادیه همبستگی‌اش عملاً رهبری پروژه‌ای را در دست داشتند که رفرم اقتصادی- سیاسی همگرا با بازار آزاد در بلوک شرق را در افق داشت. این دگرگونی و سرانجام جنگ سرد به پشتوانه سیا و سرمایه جهانی و کلیسا پیش می‌رفت. سرداران ستاد اجرایی این بلوک امپریالیستی، لخ والساها بودند تا همه طبقات را در هم آمیزند و کارگر لهستان را پیش قراول کارگران بلوک شرق به تداوم اسارت به شیوه و به نام اصلی خود- بازار آزاد اقتصاد سرمایه داری- محکوم سازند.

سرانجام، با کناره گیری ۵۰۰ هزار تن از عضویت حزب حاکم، طبقه کارگر در لهستان به دست بورژوازی تشکل پذیرفت و دولت یاروزلسکی فرو پاشید. جایگزین دلخواه سرمایه جهانی و کلیسا به حکومت نشست. نولیبرالیسم اقتصادی و سیاسی پیروزی خود را بر دوش طبقه کارگر جشن گرفت. باسرنگونی رژیم موجود (لهستان) بدون پیش شرط سازمانیابی طبقاتی- انقلابی سوسیالیستی، سرکوب برآمدهای مبارزاتی را با حربه دمکراسی افزایش داد. این بورژوازی پس از سرنگونی قدرت سیاسی از پس قدرت اقتصادی - اجتماعی خود دوباره سربلند کرد. پس بار دیگر ثابت نمود که: هر سرنگونی بدون تدارک سازمان یابی و انکشاف سوسیالیستی برای طبقه کارگر تغییری در ماهیت استبداد ذاتی سرمایه که همانا اجبار کارگر در ارزش افزایی و کار اضافی بدون مزد می‌باشد در بر ندارد.

لخ والسا در کتاب خاطرات خود چنین نوشت: « من پس از کنفرانس هلسینکی<sup>15</sup> برابرم روشن شد که نظمی بین المللی وجود دارد که می‌توان به آن بازگشت و نیز برابرم آشکار شد که هستند کسانی که این مسائل را برای ما روشن خواهند ساخت - طبیعتاً دانش اجتماعی کلیسا اساس این مسئله بود و بدون این دانش، هیچ چیزی

15 کنفرانس و پیمان جهانی هلسینکی که والسا از آن نام می‌برد، از ابتدای سالهای ۱۹۷۰ آغاز و در روز نخست اوت ۱۹۷۵ به امضا رسید. این کنفرانس امنیتی همکاری‌های اقتصادی و رابطه را بلوک شرق را مشروط به «گشایش ارتباطات بشری مانند پیوستن‌های خویشاوندان، مسافرت به خارج و داخل و... گشایش رسانه‌ای در ردیف آسان‌گیری‌های بیشتر برای روزنامه نگاران و پخش اخبار و گزارش‌ها و رعایت حقوق بشر و...» بود در این کنفرانس به روسیه شوروی در مورد نقض حقوق بشر انتقاد شده بود.

امکان‌پذیر نبود، حتی اندیشه چنین چیزی غیر ممکن بود، بدون این دانش اجتماعی وضعیت حاکم بر لهستان می‌توانست به اعتراضات غیرقابل‌کنترلی بیانجامد، و این نظم انسانی و اجتماعی سبب جلوگیری گرایش‌هایی خشن و کنترل‌ناپذیر گردید. پلاتنوم همبستگی به رهبری لخ والساها، تلاش برای وجود آوردن جامعه‌ای "آرام" بود. نظم بین‌المللی، همان نظم نوین جهانی سرمایه بود. گلوبالیزاسیون به هجوم دوباره‌ی خود و پایان جنگ سرد پا نهاده بود. ارتش ناتو به عنوان یک ارتش دفاعی چند سال بعد، رسماً به یک ارتش مهاجم، پنجاهمین سالگشت خود را با فروریختن بمب‌های رادیو اکتیو، بر یوگوسلاوی جشن می‌گرفت. مشاورین و کارشناسان سرمایه "مسائل" بسیاری را برای والسا روشن ساختند. کلیسا، شمایله‌ها، موعظه‌ها، قوانین و تلقین‌های برده‌پرورانه آن‌ها، اعتراضات کارگری را که بنا به خصلت ذاتی مبارزه طبقاتی، ماهیتی ضد سرمایه دارانه و پتانسیل به انحلال‌کنش قدرت سیاسی و اقتصادی مالکیت خصوصی را داشتند، بر روی زمین، به زیر مهمیز خود کشانیدند. این "نظم انسانی و اجتماعی" مورد نظر کلیسا و CIA، که می‌توانست به‌وسیله گرایش‌های شورایی و رادیکالیزاسیون جنبش کارگری به "اعتراضات غیر قابل کنترل سرانجام یابد"، به هر وسیله می‌بایست به مهار در آید. چه نیرویی جز دین یا به گفته والسا؛ جز "این نظم انسانی و اجتماعی" می‌توانست در برابر این "گرایش‌هایی خشن و کنترل‌ناپذیر" بایستد؟

همراه همه اسارت‌ها، پشتیبانی‌های کلیسای کاتولیک مشروط به این فشارها علیه حقوق انسانی زنان بود. نقش کلیسای کاتولیک به‌ویژه در اعمال ستم دوگانه علیه زنان کارگر و تبعیض جنسیتی در اتحادیه همبستگی به رهبری لخ والسا نمایان می‌شود. نقش کلیسای کاتولیک در مردسالاری همبستگی و کاهش نقش زنان برای شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و فشار برای برقراری ممنوعیت سقط جنین و محدود نمودن راه‌های پیشگیری از حاملگی و... از جمله اهرم‌های کلیسا و روحانیتی بود که دست راست خود را زیر سر اتحادیه "مستقل" کارگری و همبستگی داشت. شگفت‌آور نیست که در اتحادیه همبستگی پیوسته نقش زنان کاسته شد و نه تنها آنا و آنتونوویچ‌ها کنار گذاشته شدند، بلکه اعمال فشار و خشونت علیه زنان به‌ویژه زنان کارگر و زحمتکش به درجه‌ای می‌رسد که ابتدایی‌ترین حقوق انسانی زنان، زیر پا گذارده و بسیاری از زنان، به عنوان نیروی ذخیره کار به کنج خانه‌ها رانده می‌شوند. با این‌یورش، سرمایه نولیبرال به یاری همبستگی و کلیسا، با "تعدیل اقتصادی" و کاهش نیروهای تولیدی و در نتیجه کاهش هزینه تولید، با شدت بخشی بر شدت استثمار و بارآوری، به گرایش بالارونده‌ی نرخ سود،

دست می‌یابد. با بازداشتن بخش بسیاری از زنان از شغل و راندن آنان به عنوان نیروهای مازاد تولید؛ عملاً محروم نمودن آنان را از حقوق انسانی و اجتماعی شماره زدند. برای نمونه، بنا به قانونی که در حکومت لخ والسا و همبستگی و اتحادیه کارگری مستقل وی با پافشاری کلیسا به تصویب رسید، برای مادرانی که به سقط دست بزنند تا سه سال زندان در نظر گرفته شد و پزشکان و پرسنل بهداشت و درمان، نیز از این تهدید و زندان در امان نمی‌مانند. بهای دارو و وسائل پیشگیری از بارداری که پیشتر به رایگان در اختیار زنان قرار می‌گرفت، آنچنان افزایش یافت که خرید آن برای نیازمندان کم در آمد، بسیار دشوار گردید.

آمارها شاید تا حدودی ماهیت کلیسای پشتمیان والسا و اتحادیه همبستگی دلخواه سرمایه را بیانگر باشند: سال ۱۹۸۹-۹۰ آمار نشان می‌دهد که نزدیک به ۳/۵۱٪ زنان دانشجو بوده اند، اما آمار بیکاری ۶۲٪ را نشان می‌دهد. در حالیکه حضور زنان در عرصه کار و تولید در سال ۱۹۸۰ نزدیک به ۴۵٪ افزایش یافته بود.<sup>16</sup> این افزایش، خود نشان دهنده‌ی نیاز تولید به نیروی کار ارزان و بارآور زنان می‌باشد، که در سالهای بعد با یورش جهانگیر سرمایه، در سراسر دنیا، بسیاری از زنان را در برخی رشته‌های تولیدی و خدماتی خانه نشین ساخت. در سال ۸۹ نخستین انتخابات "آزاد" به شیوه غرب سرمایه داری، در اروپای شرقی بعد از ۱۹۳۹ انجام می‌گیرد. در این انتخابات از ۱۰۰ نماینده سنا، تنها ۶ نفر یعنی ۶٪ زن هستند در حالی که در سال ۱۹۵۶ این شماره ۱۷٪ بود. در سال ۹۵ بیکاری به ۲۰ درصد یا افزون بر ۲ میلیون نفر گزارش می‌شود و ۵۰٪ از مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند، درحالی که پیش از چیرگی همبستگی، دستکم به صورت آشکار پدیده بیکاری، دغدغه‌ی اصلی کارگران نبود.<sup>17</sup> در سال ۹۰ در حالیکه اتحادیه همبستگی بهر هیری والسا در راس قدرت سیاسی امور سیاسی و اجرایی سرمایه را به پیش می‌برد، ۷۸٪ مردم از وخیم‌تر شدن استانداردهای زندگی نسبت به گذشته اعتقاد دارند. در ماه ژانویه سال ۹۰، تولید نسبت به ژانویه سال گذشته ۲۰ درصد و صادرات ۱۶ درصد کاهش نشان می‌دهند.

وزیر امور خارجه وقت لهستان در سال ۹۰ خود اعتراف دارد که دستکم ۷۰ درصد شرکت‌ها، از طریق بورس سهام به بخش خصوصی واگذار شده و با ابراز

16 ساخت اقتصادی و جنبش کارگری لهستان، پیترگرین، سومین دور مبارزات در لهستان- New Left Review فوریه-آوریل ۱۹۷۷.

17 تدی جان فرانک (Teddy John Frank) دبیر بین المللی حزب م-ل انقلابی سوئد، هفته نامه پرولتر، ارگان سیاسی حزب م-ل انقلابی سوئد، شماره ۷ (۱۵-۲۱ نوامبر ۱۹۹۶).

افتخار بر آنست که “ صندوق بین‌المللی پول با چنین روندی خشنود است.” وی می‌افزاید: “ اخیراً ما اعتصابات کارگری چشمگیری داشته‌ایم اما همه اقتصادی بوده اند و خوشحالیم که سیاسی نشده اند.”<sup>18</sup> لهستان از یک کشور صنعتی در این دوره ۱۰ ساله پس از اشغال به وسیله بازار آزاد اقتصاد به سالهای ۷۰ بازگشت می‌کند و همانند کشورهای آمریکای لاتین یا کشورهای واپس‌نگه‌داشته شده در آسیا به تولید مواد خام و صدور کارگران ارزان و بردگان جنسی مورد نیاز صنایع و بازارها غرب تبدیل می‌شود. کارگران لهستان برای برآورده سازی نیازهای اولیه و حیاتی کارخانه‌های کشورهای اروپایی به تولید ذغال سنگ، سیمان، فولاد، کود شیمیایی، کاغذ و چوب به استثمار شدید کشیده می‌شوند و با این روند، آمارها نشان‌دهنده آنند که در سال ۹۵، لهستان بین ۴۰-۵۰ درصد پتانسیل صنعتی خود را از دست داده و به سالهای ۷۰ بازگشت داده شده است.<sup>19</sup>

شاخص تولید نشان‌دهنده آن است که بسیاری از شاخه‌های تولیدی در کنترل کنسرن‌های غربی می‌باشند؛ از جمله فیات لهستان که به ساختن موتور فیات برای ایتالیا گمارده شده و یا کاغذ سازی گدانسک که برای کنسرن کاغذ سوئدی البرگ (Elberg) تولید می‌کند.<sup>20</sup>

### اتحادیه «همبستگی»، اسب تروای سرمایه‌های چند جانبه

جنبش همبستگی و نهادهای بیرون از حکومت و به اصطلاح مستقل از دولت حاکم در لهستان سالهای ۷۰ و ۸۰، جنبش برای دموکراسی را پرچم ساخته بودند تا بر اوضاع چیره شوند، زیرا دموکراسی در ارزیابی نهایی، یعنی به دست گرفتن گرفتن دولت. جنبش برای دموکراسی، توان مندی بورژوازی را جستجو می‌کند، زیرا که دموکراسی بورژوایی به عنوان بروز شکلی از دولت مستبد سرمایه، جلوه‌ای از توان مندی سرمایه‌داری ست نه ناتوانی آن. دولت حاکم بر لهستان به گونه‌ی شکل ویژه‌ای از سیاست استبداد، بهانه‌ی تهاجم سرمایه‌های چند جانبه بود. در لهستان، سرمایه جهانی با آغاز فروپاشی رقیب خود در بلوک شرق، از موضع ناتوانی رقیب، حرکت کرد و دموکراسی و بازار را به چنگ آورد. پس از پایان گرفتن جنگ سرد در سال ۸۹، شعله‌های جنگ جهانی به گونه‌ای دیگر برای اشغال دوباره و

18 هفته نامه پرولتر، ارگان سیاسی حزب م-ل انقلابی سوئد، شماره ۷ (۱۵-۲۱ نوامبر ۱۹۹۶)

19 هفته نامه پرولتر، ارگان سیاسی حزب م-ل انقلابی سوئد، شماره ۷ (۱۵-۲۱ نوامبر ۱۹۹۶)

20 هفته نامه پرولتر، ارگان سیاسی حزب م-ل انقلابی سوئد، شماره ۷ (۱۵-۲۱ نوامبر ۱۹۹۶)

گشودن و گسترش بازارهای سرمایه در قفقاز و ماوراء قفقاز، چمنستان، بالکان، خلیج فارس، افغانستان و عراق و خلیج فارس و... با بمب های ارتش ناتو و پنتاگون زبانه کشید تا توپخانه‌ی هر حجمی از سرمایه، به‌توان خویش سهمی از این بازار چپاول را به چنگ آورد. برای گشایش برخی سرزمین‌ها، نیازی به جنگ کلاسیک جهانی نبود، کلیسا و اشرافیت کارگری و روشنگرانی مانند والسا در لهستان، واسلاو هاول شاعر و نمایش‌نامه نویس در چک و اسلاوکی، لندس برگیس موزیسین در لیتوانی و گورباچوف و یلتسین به‌ریاست جمهوری پرتاب می‌شوند، دینسکو میراسیا نویسنده، در رومانی به‌جای چائوشسکو به‌عضویت کمیته موقت حکومتی می‌نشیند، ووریاس خوزا نویسنده و "سوسیالیست" پیشین، درکشور پرو، کاندیدای ریاست جمهوری می‌گردد تا امورات نظم کهن سرمایه را با همان ارتش و نیروی سرکوب به پیش برند و ارزش افزایی نیروی کار را مدیریت کنند. آیا در همان روزهای حاکمیت همبستگی، دموکراسی جز تشدید استثمار و فلاکت چیز دیگری بر گرده کارگران و تهی دستان سربرار می‌کرد؟

استبداد، مگر ماهیتی جز محروم نمودن جبری تولید کننده از دسترنج خویش، اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی، به بیگاری واداشتن کارگر و حکوت بر اکثریت شهروندان، و خاموش‌سازی آرزوی آزادی، به فراموشی سپاری دغدغه آسایش مولدین مفهوم دیگری دارد!؟

مگر استبداد چیزی جز استفاده از قدرت و ابزار حکومتی تثبیت گرا و به‌انحصار گرفته شده برای پیشبرد منافع طبقاتی حاکم و اقلیت فرمانروا معنا می‌دهد؟ مگر این ساختار حکومتی- طبقاتی مبتنی بر سلسله مراتب، برپا نگاهدارنده و نگاهبان مناسبات طبقاتی‌ای نیست که در وجه ذاتی‌اش، استثمار فرد از فرد را ممکن می‌سازد؟

و مگر پروژه‌ی اتحادیه مستقل و همبستگی، با این وجه ذاتی استبداد، قصد چالش داشت؟

در لهستان، لایه‌های خارج از نخبه گان حاکم، برآن بودند تا با سواری بر موج جنبش کارگری و به هزینه‌ی رنج و خون کارگران، بر اوضاع سیاسی و اقتصادی و سر نوشت خویش فرمان رانند. سرمایه جهانی و کلیسا هزینه های سیاسی، تبلیغاتی و مالی و کارشناسانه‌ی این راهبرد را برآورده می‌ساختند. استبداد ذاتی سرمایه شکل دیگری از حاکمیت سیاسی خود را سازمان می‌داد. کادرهای این دموکراسی و چنین شیوه ی حکومتی در روندی نزدیک به ۱۵ ساله ساخته و پرداخته

شده بودند. اطمینانی که پاپ به لُخ والسا و یارانش داشت به اسقف‌های دست‌نشاندهی خود که در حجره‌های کلیسای واتیکان لانه گزیده بودند، نداشت. فشارهای اجتماعی راه خروج خود را از سوپاپ اتحادیه همبستگی می‌یافت. این هواکش، نفس هر سازمان یابی شورایی را می‌برید. کارگران و توده‌های زیر ستم، در گرداب از خود بیگانگی، جایگزینی جز گزینش سرمایه جهانی- کلیسا نمی‌یافتند. زیرا منشور کارگران، از اندیشه‌ی رهایی و دانش مبارزه طبقاتی تهی بود. طبقه کارگر، به جای مانیفست حزب کمونیست و به‌جای برداشتی طبقاتی و خردمندانه از آن، انجیل مقدس عهد «عتیق» و «جدید» با روکش طلاکوبی چاپ غرب را بر سر نهاده بود. کارگر به‌جای شعار و برنامه طبقاتی خویش، کجاوه‌ی دموکراسی را بر دوش گرفته بودند و با دستان خویش، کسانی را به سرنوشت خود حاکم می‌گردانید تا همچنان از خود، بیگانه بماند. کارگران بجای تن سپردن به دموکراسی اهدایی کلیسا و سرمایه باید دموکراسی، یعنی دولت غلبه می‌کردند و تابوت آنرا به گورستان می‌سپردند، اما پایه‌های آن را نه واژگون، که بر دوش خویش افراشتند و مغلوب آن شدند. دموکراسی، آنان را در چنگ گرفت و جنبش خود- رهایی، سرانجام و ناسزاوار، به خود- بردگی انجامید. طبقه کارگر در لهستان، با این خطای تاریخی، آزمون مبارزه طبقاتی برای رهایی طبقه خود و از آن مسیر رهایی جامعه را در پیش نگرفت. طبقه کارگر لهستان به نیابت از سوسیال دموکراسی و لایه‌های غیر کارگری و میانی، به سود بورژوازی مبارزه کرد و به روشنگران دمکرات - لیبرال و اشرافیت کارگری، اعتمادی ساده اندیشانه داشت و با آنان دمساز و همراه گردید. طبقه کارگر، شعار و پرچم بورژوازی را برگزید و فلسفه خود را فراموش نمود. طبقه کارگر در برابر پاپ زانو زد تا انجیل را ببوسد، دست پاپ اسارت گرایانه دراز شد تا یوغ بردگی را بر گردن وی که آماده تن سپاری بود، زنجیر گرداند. این طبقه چگونه در نمی‌یافت که خرده مالک کشاورز، روشنفکر میانی و کلیسا و سرمایه جهانی، مناسبات، دولت و خواست‌های دیگری را پی می‌جوید که باخواست تاریخی و طبقاتی کارگران تضادی آشتی‌ناپذیر دارند؟! آن ارگان‌های طبقاتی و سیاسی که با دلار و انجیل، در لهستان زیر حکومت تک حزبی و سوسیالیسم موجود در «بلوک شرق»، لُخ والسا را صلیب برگردن به کارخانه‌ها و به گل گشت‌های سراسری روانه ساختند، می‌دانستند که در پی چیستند. کارگران نمی‌دانستند. دیدیم که طبقه کارگر و زحمتکشان در لهستان، در پی این همه تلاش و هزینه، آنگاه که حکومت را به لُخ والسا و دار و دسته اش سپردند، به چه سرانجامی کشانیده شدند. کارگران لهستان در اوج اعتصابات و در حالیکه تولید و توزیع را در

چندین شهر در کنترل خود داشتند، در آن شرایط انقلابی که می‌بایست ارگان‌های انقلابی و خود-حکومتی خویش را سازمان دهند و به واژگونی بورژوازی و به‌جایگزینی اعمال قدرت پرولتری بپردازند، به اتحادیه صنفی دوران رکود و پوسیده‌ی عهد کهن آویختند و در پی صلیب و شمایل و عَم و کُتَل و سرمایه‌سینه زدند.

برنامه اقتصادی اتحادیه‌های همبستگی، فضای مناسب و بازار آزادی برای خرید ارزانترین نیروی کار، سودمندترین تولید و ارزش افزاترین شرایط را برای سرمایه چند جانبه جهانی گشود. در پی خیزش کارگران و جابجایی مهره‌های حکومتی، خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی (بیکار سازی) و مقررات زدایی (برای آزادی استثمار بی هیچ مانع قانونی، نمونه برداشتن شمولیت قانون کار در ایران در کارگاههای کمتر از ۵ و سپس ۱۰ نفر کارگر در سال ۱۳۷۸ و ...۸۲...) و... دیگر استانداردهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، آغاز گردید. خصوصی سازی شرکت های دولتی و فروش مراکز تولیدی به آنانی که انباشت داشتند و به سرمایه‌های چند جانبه شدت گرفت. شماری از قدرت مداران پیشین که از انباشت کافی برای سرمایه گذاری و خرید نیروی کار برخوردار بودند، با چرخشی تند، با شرایط روز سازگاری یافتند. آنان با دم‌ساز شدن با کسانی که در آینده به قدرت سیاسی چنگ می‌انداختند، در بازار آزاد سرمایه به بخش خصوصی روی آوردند.

اتحادیه همبستگی به رهبری والساه، به سهم خویش در لهستان، پروژه حفظ "ثبات" نظم جهانی سرمایه و سرکوب اندیشه های شورایی تا اشغال کشورهای در قلمرو بلوک شرق را به پیش برد. اتحادیه همبستگی، نوعی کودتا با پشتیبانی از پائین بود، تا وظایف ضد انسانی خود را به انجام برساند.

دولت برآمده از اتحادیه همبستگی، دولت نولیبرال بورژوایی بود- دولتی برای سرکوب طبقه کارگر و مانند هر حکومت طبقاتی بورژوایی دیگر، ذاتاً استبدادی. مگر جایگزین اتحادیه ها در نفی این وجه ذاتی استبداد- یعنی نفی و رفع استثمار فرد از فرد- چیزی غیر از حکومتی تثبیت گرا و نماینده اقلیت بورژوا بود؟

و مگر در لهستان و یا در دموکرات‌ترین کشورها در آنجا که پای حقوق انسانی و اجتماعی انسان کارگر در میان است، این خصلت استبدادی سرمایه نمایان نمی‌گردد؟

یکی از عمده ترین عوامل شکست جنبش‌های کارگری در جهان و نیز در لهستان، رهبری مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگری به‌وسیله دیگر لایه‌ها و طبقاتی



غیرکارگری به‌ویژه سوسیال دموکراتیسم و با شعار دموکراسی و پارلماناریسم بوده است. جنبش دموکراسی که به‌وسیله بورژوازی و دیگر لایه‌های غیرکارگری و نمایندگان روشنگر آنان در لهستان، در شیپور اتحادیه‌های کارگری دمیده شد، «جنبش همبستگی» طبقاتی برده‌گان و برده‌داران را زیر پوشش خود داشت.

نگاهی به لهستان زیر حاکمیت اتحادیه همبستگی در سال‌های ۹۰ که سیاست و مناسبات آشکارا بورژوازی معمول و متداول در غرب برپا داشته و بحران عمیق و کامل اقتصادی و تورم برقرار گردانیده، ماهیت و کارکرد بورژوازی این پروژه‌ی جهان سرمایه را بازگو می‌کند. در این سال‌ها، برنامه‌ریزی تولید به اراده و خواست سرمایه‌گذاری‌های چند جانبه و چپاول بیشتر از سوی بانک‌های غربی فریاد کشیده می‌شود. اتحادیه همبستگی، تنها نه به عنوان اتحادیه صنفی معمول که با کارفرما برای تداوم "وحدت" نسبی کار- سرمایه به میانجی‌گری می‌پردازد، بلکه به مثابه‌ی یک نهاد حکومتی، آشکارا در برابر طبقه کارگر قرار گرفت. از همان آغاز کسب قدرت سیاسی، بورژوازی حاکم بر لهستان به رهبری والسا، یک سره، خواسته‌های بانک جهانی و دولت‌های وام‌دهنده و سرمایه‌گذار را پذیرفت و به‌مثابه دولت نو لیبرالیسم بورژوازی به فرمانروایی نشست. این دولت وظیفه داشت تا با خصوصی سازی (Privatisation)، تعدیل اقتصادی (بیکار سازی، تشدید بهره‌کشی، تعطیلی و یاکاهش خدمات اجتماعی، تعطیلی برخی رشته‌های تولید و...) به هدف افزایش نرخ سود، هزینه تولید را پائین آوردن و مقرات زدایی (Deregulation)،

با برنامه تطبیق ساختاری (Structural Adjustment)

(Program) گشودن مناطق اقتصادی آزاد (Free Trade Zones) و گسترش سازمان‌های غیر دولتی (NGOs) پروژه جهان‌گیرسازی هجوم سرمایه (گلوبالیزاسیون) را تکمیل نمود.

در سال‌های ۹۰، در حالیکه رهبر اتحادیه- لخ والسا- در نقش نخست وزیر در راس دولت نشسته و مدیریت مناسبات بورژوازی را به عهده دارد، همبستگی مدعی‌ست که به عنوان یک ارگان صنفی کارگری، از منافع کارگران دفاع می‌کند. این شگفت‌آورترین و در عین حال شرم‌آورترین دو رویی عنصر بورژوازی و جعل تاریخی را به نمایش می‌گذارد. در جامعه لهستان با مناسبات بی‌پرده و غالب بورژوازی، دولت نماینده و ابزار طبقه حاکمه، وقیحانه مدعی است که در عین حال طبقه کارگر را نیز نمایندگی می‌کند! در سال ۹۰، پس از گذشت ده سال از تشکیل اتحادیه و سال‌ها کارگذاری والسا با تکیه بر این ابزار حکومتی، گردانندگان هنوز می‌کوشند این باوه را که گویا:

«همبستگی ائتلافی است از اتحادیه، حزب سیاسی و یا جنبش اجتماعی»  
 را تداوم دهند. در سال ۹۰ لخ والسا با شرکت در یک کنفرانس خبری  
 در واکنش به اعتصاب کارگران معادن در لهستان به تخطی اخطار کرد  
 که همه‌گان دلیلی برای اعتصاب دارند، اما اجازه ندهید احساسات چیره  
 شود. اگر همه اعتراض کنند و اعتصاب، به هرج و مرج و خودباختگی  
 فرو می‌غلطیم و باز هم سوء تفاهات بیشتری به وجود می‌آید.<sup>21</sup>

اتحادیه همبستگی به رهبری والسا به عنوان یک گرایش و ارگان سیاسی سرمایه در  
 مبارزه طبقاتی جاری آنروز، تضمین‌کننده آزادی برای نیروهای سرمایه بود و  
 چنین نیز عمل کرد داشت. پیش‌گیری از آکسیون‌ها و پراوتیک و ساختار بنیاد کار  
 علیه بنیاد سرمایه، به عهده‌ی اتحادیه گذارده شده بود. کارگران رفته رفته این را  
 دریافتند» اما در نبود آگاهی طبقاتی به اشرافیت دیگری روی آوردند. سال ۱۹۹۰  
 شمار اعضا همبستگی به گفته لخ والسا ۲ میلیون نفر بود که تنها، که یک میلیون  
 نفر از آنان حق عضویت می‌پرداختند به گفته (Jan Bugutyn) رهبر OPZZ  
 «ائتلاف اتحادیه‌های سراسری لهستان در سالی که هنوز والسا نخست وزیر است،  
 بیش از ۶ میلیون عضو دارد که در ۲۰۰۰ اتحادیه منطقه‌ای تشکیل داده شده‌اند»<sup>22</sup>  
 در حالیکه در سال ۱۹۹۶ بیش از ۸۰ درصد از اهالی لهستان دریافته بودند که  
 روزگارشان از دوره‌ی حاکمیت نخبه‌گان بوروکراتی که زیر نام سوسیالیسم  
 حکومت می‌کردند، فلاکت بارتر گردیده است، «همبستگی» به‌عنوان ساختار  
 سیاسی حاکمیت بورژوایی، آخرین روزهای کارگزاری خود را می‌پیمود.  
 لخ والسا در انتخابات جدید اکتبر ۱۹۹۷ نشان می‌داد که این بار جناح راست کاتولیک  
 را نمایندگی می‌کند. در این دوره‌ی انتخابات، لخ والسا کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای  
 به سود کلیسا که جناح راست همبستگی را تشکیل می‌داد براه انداخت. اکنون به  
 طور کامل، احزاب بورژوایی و کلیسا، تکیه‌گاه همبستگی را تشکیل می‌دادند. برای  
 تداوم سیاست فلاکت بار گذشته، ائتلافی از احزاب بورژوایی از جمله، احزاب  
 راست کاتولیک زیر نام همبستگی، وارد نمایش انتخابات گردید. لخ والسا در این  
 دوره ماموریت داشت که علیه آنانی که مخالف نقش و نفوذ کلیسا بودند کارزاری  
 گسترده برپا سازد، اما نتیجه وارونه شد، زیرا که اکثریت مردم در برابر این ستون  
 پنجم سرمایه در اردوی کارگران ایستادند. طبقه کارگر پس از آزمونی که با  
 هزینه‌ای گزاف همراه بود، برای چندمین بار پاسخ ندانم کاری خود را گرفت.

21 هفته‌نامه پرولتر، ارگان سیاسی حزب م-ل انقلابی، شماره ۱۵ (۱۸-۱۲ آوریل) ۱۹۹۰

22 هفته‌نامه پرولتر، ارگان سیاسی حزب م-ل انقلابی سوئد، شماره ۷ (۱۵-۲۱ نوامبر) ۱۹۹۶

## سوسیال دموکرات‌ها به کارگزاری سرمایه باز می‌گردند

کارگران، بدون جایگزینی انقلابی، بی‌آنکه به سازمانیابی مستقل و سوسیالستی خود بپردازند، اتحادیه همبستگی را رها کردند. در سال ۹۰ دیگر از آن ۱۳ میلیون کارگر عضو همبستگی سالهای ۸۰ نشانی نیست. از سوی مقامات همبستگی در این سال (۱۹۹۰) ادعا می‌شود که اتحادیه همبستگی، دومیلیون عضو دارد، اما لُخ والسا اقرار می‌کند که تنها یک میلیون نفر حق عضویت می‌پردازند. والسا از سال ۸۹-۸۱ به یاری این اتحادیه همبستگی به ظاهر مستقل- با هزار و یک زنجیر وابسته به سرمایه- نظم سرمایه جهانی را در لهستان از جمله‌ی سازمان دهندگان بود. ادغام لهستان در بازار جهانی سرمایه همانند سایر کشورهای بلوک شرق، در این سرزمین وظیفه والسا و یارانش بود و اتحادیه همبستگی ابزار چنین استحاله‌ای کارگران هزار و هزار، بار دیگر با کناره‌گیری از اتحادیه‌های همبستگی، به اتحادیه‌های دیگری که اینک با سراسری نامیدن خود، بوسیله اپوزیسیون "چپ" سازماندهی شده بود، کولی‌وار، کوچ می‌کردند تا به زنجیر اسارت بردندگان دیگری تن بسپارند و یوغ بردگی خود را به کارگزاران دیگری واگذارند. این سازمان بورژوایی جدید، با نام «*انتلاف اتحادیه‌های سراسری لهستان*» (OPZZ) جلوه‌گر شد بود. OPZZ جدا از همبستگی، در سال ۹۰ نقش مهمی در پیروزی *انتلاف* "چپ" (سوسیال دمکراسی) بر *انتلاف* کلیسا- والسا، داشت و بیش از ۶ میلیون عضو را در بر می‌گرفت. کارگران هرچند دیگر پشت سر سیاست‌های ضدکارگری و ارتجاعی "همبستگی" ردیف نشدند، دیگر بار، به سازماندهی اتحادیه "مستقل" دیگری کمر بستند تا همانند اسب‌های روغن‌کشی دوران باستان، "روز از نو روزی از نو"، فرمانروایان دیگری را برای سروری خود برگزینند. کارگران، به سوی *انتلاف* چپ، یعنی به سوی همان بوروکرات‌های فاسدی که روزی علیه آنها به جنبش برخاسته بودند، باز گشتند.

دولت و اتحادیه همبستگی جدید (OPZZ)، به رهبری سوسیال-دمکرات‌ها، پیوستار همان مناسبات موجود را وظیفه مند است. دولت سوسیال-دمکرات وقت یا همان "کمونیست‌های" دوران حاکمیت سوسیالیسم موجود، اینک به عنوان کارگزار سرمایه‌های چند جانبه، اعتراف دارد که در برابر خصوصی‌سازی سکوت می‌کند و می‌گوید که "ما به عنوان یک اتحادیه وظیفه‌ای جز بهبود دستمزدها و شرایط کار و

محیط کار و بازنشستگی نداریم<sup>23</sup> یعنی که اتحادیه و سندیکای مستقل، آری، اما سیاسی شدن کارگران و این تشکل‌ها خیر!

در این دوره بیش از ۴۰ درصد از مردم در انتخابات شرکت نکردند و ۶۰٪ یعنی اکثریت اهالی این بازی دموکراسی را بایکوت نمودند. سوسیال‌دمکرات‌ها یا همان گرایش‌های حاکم دوران پیش از همبستگی، در دوره دوم، بر لُخ والسا پیروز شدند، در حالیکه در بازی انتخابات، تنها آراء بیش از نیمی از ۴۰٪ شرکت‌کنندگان، یعنی کمتر از ۲۵٪ آراء کل جامعه را با خود دارند. این نمایی از یک دموکراسی تام بود.

لُخ والسا با شکستی که در این انتخابات خورد، سرانجام به یک پوپولیست-ناسیونالیست دست راستی تبدیل گردید. از نظر استبداد و منطق و نگرش، والسا را می‌توان موجودی شبیه "پیلسودسکی" مقایسه نمود که وی نیز در زمان خود به عنوان یک خودکامه‌ی نظامی، در برابر جنبش کارگری و جامعه به پا خاسته (سال ۱۹۲۶)، با شیوه‌ای فاشیستی و سرکوبگرانه، حکومت راند. والسا، دیگر پرستیژ کارگزارانه‌ی مرحمتی غرب در همان آغاز سال‌های ۹۰ را از دست داده بود. او نیز به سرنوشت دیگر کارگزاران یکبار مصرف سرمایه، با مقرری و اندوخته بر آمده از رانت و رشوه و پورسانتاژ دلالگی، به گوشه‌ای نشست تا خاطره بنویسد. وی با آنکه در رابطه "با برآمد و تهدید کمونیست‌ها" و کارگران سوسیالیست برای صاحبان سرمایه گلو پاره کرد و دیگر خریداری نیافت و خاموشی گزید. لُخ والسا هر از گاهی، همچنان، سوسیال‌دمکرات‌های رقیب را "عنکبوت‌های کمونیست" می‌نامد و به غرب هشدار می‌دهد که "دوستانمان در غرب هشیار باشند که از این به بعد با چه کسانی سر و کار دارند!"

سرمایه در لهستان، روسیه، رومانی، چک و... در جنبش همگانی و با سوءاستفاده از ناخودآگاهی طبقه کارگر، دستاوردی جز بیکاری، کاهش شدید دستمزدها، تن فروشی و اعتیاد گسترده و باندهای مافیا نداشته است. نزدیک به یک میلیون تن از زنان جوان، توسط برده داران جنسی در جامعه مدنی اروپا و زیر نگاه بازار مشترک و مدعی مدافع حقوق بشر اروپا، زیر دست پلیس‌هایی که مو را از ماست می‌کشند، به صورت «قاجاق» صادر و به تن فروشی واداشته شده اند. برچیده شدن تمام یارانه‌ها و خدمات اقتصادی و اجتماعی در کشورهای بلوک شرق، که در همخوان سازی با نرم‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به اجرا در آمد، برای اکثریت ساکنین این سرزمین‌ها، فلاکت و نیستی آفریده و برای سرمایه‌های

چندجانبه و شبکه‌های مافیایی و گروهی انگل حاکم بر سرنوشت میلیاردها انسان، دریا‌های نفت و گاز و طلا به ارمغان آورده است. در لهستان اکنون، یکی از شاخه‌های پررونق بازار اقتصاد آزاد، داد و ستد کودک به طور قانونی است. به گزارش نیویورک تایمز در سال ۲۰۰۱، سفارتخانه‌های کشورهای غربی در ورشو، پایتخت لهستان، صدور ویزا برای کودکان در این دوساله (۱۹۹۹ به بعد) به گونه‌ای بی‌سابقه افزایش یافته است. به نمونه، سفارت آمریکا در ورشو برای ۹۶ کودک لهستانی ویزای اقامت آمریکا صادر کرده است و کشورهای سوئد، ایتالیا و فرانسه به ترتیب، ۱۱۲، ۱۱۵ و ۷۰ مورد ویزا صادر نموده اند. در حالیکه در طول دهه نود شمار کودکانی که در خارج از لهستان به عنوان فرزندی پذیرفته شده‌اند، سالانه کمتر از ۱۰۰ مورد گزارش شده‌اند. باربارا پاسینی مدیر بیناد پذیرش (آداپت) کودک در ورشو بر آن است که در این دوساله به طور قانونی یا غیر قانونی، «ممکن است چند صد، چند هزار و یا چند ده هزار کودک باشد. شماره درست را نمی‌توان به دست آورد... گفتنش سخت است ولی به گمان من، لهستان یکی از جدی‌ترین بازارهای کودک سفید را دارد- اصطلاح شرم‌آوری است- ولی متأسفانه حقیقت دارد.» در این داد و ستد انسان، کلیسا نقش مهمی به عهده دارد. به گزارش مجله هفتگی «نی» (Nie)، مقامات کلیسا با سرپرستی خانه‌هایی که زنان تهی دست دارای کودک در آن‌ها زندگی میکنند نقش دلالان را دارند که بیشترین بهای فروش را سهم خود می‌سازند. مادری که ناچار شده بود کودک خود را با دلالی مقامات کلیسا به یک زوج آمریکایی بفروشد، در گفتگو با این هفته نامه فاش ساخت که پس از خودداری از فروش فرزند خود، از سوی کلیسا در تنگنا گذارده شده است. وی فاش ساخت که کلیسا برای هر فرزند پسر ۲۶ هزار دلار و هر دختر ۱۵ هزار دلار دریافت می‌کند. در اینجا نیز، دلالان بنا به قانون عرضه و تقاضا در بازار آزاد کالایی، کالای دختر را به نیم بهای جنس پسر ارزش گذاری می‌کنند. خانم پاسینی در ادامه گفتگوی خود با نیویورک تایمز همراه با این پیش‌بینی که بازار سیاه خرید و فروش کودک، گسترده‌تر خواهد شد، می‌افزاید: «ما در کشوری زندگی می‌کنیم که اکنون فقر از در و پنجره‌ی هر خانه‌ای دارد وارد می‌شود. تا هنگامی‌که وضع بدین‌گونه است، این کسب و کار هم ادامه دارد.» این آغاز روزگار شومی است که لهستان بازگشته به بازار آزاد سرمایه و عضویت ناتو به آن گام نهاده است و روزگار چک و اسلاوکی و مجارستان و لتوانی و دیگر اقمار بلوک سابق شرق اگر تیره‌تر نباشد، به همین تیرگی است.

اکنون ساختار اقتصادی و امکانات و امور اجتماعی از هم گسیخته است. جامعه در

بحران کامل اقتصادی - اجتماعی فرو رفته و فروشندگان نیروی کار و لایه های آسیب پذیر جامعه، هستی از دست داده، موج موج به بازارهای کار آلمان و دیگر کشورهای همسایه، آواره شده‌اند تا با کمترین دستمزد و حقوق انسانی، سخت‌ترین شرایط کار را بپذیرا و با درجه استثمار هر چه شدیدتری به بردگی گرفته شوند. این درحالی است که دنیای غرب در بلندگوهای خود از "رشد اقتصادی و توسعه و اصلاحات در لهستان" دم می‌زند. دستکم نیمی از جمعیت زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بیکاری به بالای ۲۰٪ رسیده است. کشاورزی نیز در برابر رقابت‌های به ویژه آلمان از هم پاشیده و دهقانان خانه خراب شده‌اند. سوسیال دمکرات‌های حاکم که ائتلاف چپ یا همان "کمونیست"های دروغین پیشین را تشکیل می‌دهند، در پیام سیاسی خود در رابطه با پیشبرد روند اقتصاد بازار آزاد سرمایه، اما با "اصلاحات اجتماعی" برای بانک جهانی و صندوق بین الملل، دل ربایی می‌کنند.

حاکمیت سرمایه نولیبرال برای لهستان چیزی جز استبدادی دیگر، فلاکت و خوار شماری ارزش‌های انسانی، دست آورد دیگری نداشت.

لایحه‌ای که در سال ۹۲ به تصویب رسید ساختار دولتی را به‌گونه‌ای تعریف می‌کرد که برخلاف گذشته که رئیس جمهوری نقشی تشریفاتی داشت و نخست وزیر، بالادست همه بود، قدرت را به رئیس جمهور منحصر می‌سازد. در لهستان، اینک با جایگزینی دوباره سوسیال دمکراسی به عنوان نماینده اجرایی و رسمی بورژوازی جهانی با دغلكاری و قیج سرمایه و مدافعین حقوق بشر و دمکراسی، رئیس جمهور بر هرم قدرت نشسته است. در لهستان نیز همانند مشابه پلئسین و پوتین در روسیه، رئیس جمهور فرمانده کل قوا و بالاترین نقش را در سیاست خارجی و امنیت داخلی و بسیاری از امتیازات دیگر در انتخاب قضات، انتصاب رئیس دولت و وزیران را داراست.

در لهستان، طبقه کارگر با آن جنبش عظیم، از آنجا که از تاریخ درس نیاموخته بود، برای چندمین بار محکوم به تجربه و از سرگیری دوباره آن شد. در این برآمد کارگری- توده ای، درک ضرورت و شناخت امکانات واقعی اجتماعی، قطب نمای جنبش کارگری نبود. کارگران لهستان، با نوعی بار منفی، پتانسیل پذیرش این اسارت را نمایندگی می‌کردند. نیروهای شرکت کننده در جنبش، با پویه‌های سازای خویش، خوکرده با بوروکراسی- سوسیال دمکراسی - اتحادیه صنفی (تریدیونیونیسیم)، در میدان گیج کننده‌ی این سه دایره تگ مرکزی، افسون شده بودند. چنین شیفتگی و از خویشستن خویش بیگانه بودنی، بستری سوسیال دمکراتیک داشت و در این گیج سری نمی توانست سامانه‌ی سوسیالیستی شورارگرایانه‌ای به‌خود گیرد.

تاریخ، این آزمون را به تلخی نشان داد که: اولی (اتحادیه صنفی) در برابر جنبش اشتراکی سوسیالیستی می‌ایستد و از قانون دستمزدها فراتر نمی‌رود، در حالیکه شوراهای این خود-پویه‌گی را دارند تا فراسوی سرمایه و بدان سوی لغو مالکیت خصوصی گسترش یابند. در لهستان، مانند دیگر بازارهای سرمایه، اتحادیه، در مرز سرمایه و کارگر در دایره ارگان سازش طبقاتی ماندگار شد. تجربه لهستان و چیرگی ستیزنده‌ی جنبش اتحادیه‌های مستقل از حاکمیت موجود، با هویت یابی "همبستگی"، آشکار ساخت که طبقه کارگر جز با نفی سه حلقه‌ی زنجیر سوسیال دمکراسی- اتحادیه- پارلمان، نمی‌تواند رهایی را تجربه کند. اتحادیه، حفظ توازن موجود، بقاء مناسبات را بیمه می‌کند و فرمانروایی و تثبیت مناسبات، مشروط به پیوند و استحکام این سه حلقه‌ی بازدارنده می‌باشد. برای آزادی از این اسارت، راهی جز گسست رابطه‌ها و انحلال هر سه غده، تا آخرین سلول بدخیم، باقی نمی‌ماند.

کارگران اعتصابی لهستان می‌بایست برای آزادی خویش و جامعه از اسارت و فلاکت، به‌جای هر نیم دهه یک خیزش و اعتصاب سراسری دولت برافکن و همچنان در بردگی سرمایه‌مندان، سرنگونی سوسیالیستی حکومت طبقاتی را سازمان دهند و این را به آزمون در می‌یافتند که تنها بر روی ویرانه‌ی دولت سرمایه‌داران و تمامی دستگاه‌های استبدادی و ماشین سرکوب این دولت است که می‌توان به بردگی پایان داد و خود-مدیریت شوراهای مولدین را جایگزین نمود تا به لغو مالکیت خصوصی و کارمزدوری رسید. طبقه کارگر لهستانی با چشم بند اتحادیه همبستگی نتوانست دریابد که آنچه که برای والساها و کلیسا و آمریکا سودمند به شمار می‌آمد، بدون شك برای کارگر لهستانی، یا هر کارگر دیگری بردگی آفرین بود. کارگر لهستانی این را اکنون با تمامی وجود دریافته است، اما این را هنوز دریافته است که چه راه کار سیاسی- سازمانی برای پایان دهی به کارمزدوری برگزیند. کارگران، برای آزادی، باید از خود الهام گیرند و از فلسفه‌ی خویش به‌ضرورت تاریخی پاسخی دریابند. طبقه کارگر تنها با آرمان مشترک خود رهایی و با خودآگاهی طبقاتی می‌توانست فریب کلیسا را نخورد. اتحادیه صنفی غرور و آرمان کارگران را زیر نعلین پاپ و یارانه‌های سرمایه‌های چند جانبه، وایمال کرد. در شرایط انقلابی، درحالی‌که بسیاری از شهرها در دست کارگران بودند و در برخی خودگردانی برقرار بود، اتحادیه همبستگی در لهستان، کارگران را سرگرم آن می‌ساخت تا افزایش دستمزد و رفهم را درخواست کنند. طبقه کارگر به پیشواز بردگی خود شتافت- با این پیش شرط که سرمایه همچنان فرمانروا بماند - تا کارگر به عنوان

فروشنده نیروی کار ارزش آفرین، بخش اصلی روزکار را، با بردگی ارزش افزایی کند و در این اسارت، در صورت یورش فزون خواهانه‌ی بورژوازی، دفاع طلبانه، اجازه اعتصاب و دفاع از صنفیت و کارگر ماندن خویش را داشته باشد! سرمایه، این شرط را با چک و چانه، و سرانجام با جان و دل پذیرفت. و چه باک، زیرا که دولت (دموکراسی) در دست طبقه سرمایه دار بود.

در لهستان، قیام کارگران، يك واکنش خود انگیخته و غریزی بود، اما در مرز خود رهایی به آن ایست داده شد و طبقه کارگر، در جایی که پیش روی به معنای آفرینش زندگی بود، درنگ نمود و سلاح اعتصاب و ادعانه‌ی افزایش سطح خواست‌ها و انتظارات خویش را بر زمین نهاد. گویی کارگران، راهبرد (استراتژی) جابجایی مهره‌ها را با سلاح اعتصاب درخواست می‌کردند تا راه برد نخبگان فاسد و بوروکرات را تضمین نمایند! این نه يك وظیفه تاریخی، که يك اقدام ضد تاریخی بود. با این همه، این درنگ و ناکامی، ریشه مادی و زمینی داشت. کارگران از آگاهی طبقاتی، سازمانیابی سوسیالیستی و سازمان سیاسی- مبارزاتی خود آگاهی طبقاتی و جایگزینی قدرت شورایی خویش، برخوردار نبودند. طبقه کارگر، مانیفستی برای اعلام خودگردانی و انقلاب سیاسی-اجتماعی و سازماندهی بدون درنگ و اعلام اقتصاد سوسیالیستی در دست نداشت. طبقه کارگر برافق تاریخی خویش دیده بسته بود و از درون به خود نمی نگریست، در حالیکه نیروهای دیگر، از بیرون به این غول در حال جنبش، به دیده‌ی لوکوموتیوی می نگریستند که از واکن‌هایش می‌بایست تنها، در کاربرد حمل نیروهای دیگر طبقات، بارکشی می‌شد. طبقه کارگر به جای امید به این جناح و آن نخبه در درون حاکمیت و یا تشکل‌های سیاسی بیرون از حاکمیت، به نفی قدرت و نظام حاکم یورش نبرد و به استقرار حکومت خودگردان شورایی نیاندیشید و به همین سادگی، بار دیگر به اسارت خویش رای داد. و این نه “تقدیری آسمانی”، که يك واقعیت و نیرنگ تلخ زمینی بود، زیرا که اندیشه‌ی خودرهایی خویش در سایه‌ی از خود بیگانگی کارگران کم‌رنگ می‌نمود. آرمان شهر دموکراسی در برابر موجودیت غیر انسانی سرمایه، رنگ باخت و انقلاب در آستین شارلاتان‌ها و شعبده بازان در روز روشن، ضدانقلاب بیرون آمد.

در لهستان، هرچند گرایش‌هایی درون جنبش، در مراکز با سازمانیابی شورایی- دستکم در اشکال ابتدایی شورآراییانه- خواستار جایگزینی شکل نوینی از دولت به جای حاکمیت نخبه گان بوروکرات بودند، اما فریاد آنان در زیر سایه‌ی ناخودآگاهی



میلیون‌ها کارگری که مسخ گونه به اسارت خویش رای می‌دادند و در غوغای بلندگوهای گوش‌خراش غرب و کلیسا و رهبرانی که آنان را به کشتارگاه می‌کشانیند به گوش نمی‌رسید. مقام رهبری (کلیسا)، در واتیکان به‌گوش‌های والسای نشانیده شده برشانه‌های قیام و خیزش کارگران دور از سازمان و خودآگاهی طبقاتی خویش، موعظه می‌کرد تا وی همانند یکی از اشرافیون کارگری خیانت کار به طبقه، وظیفه‌مند پیشبرد نقشه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول باشد. طنز تلخ تاریخ بار دیگر به صورت يك كمدی تاریخی، به دهن‌کجی ایستاده بود. اتحادیه همبستگی محلل یک استحال بود. در لهستان امروز همه این فریب را دریافته اند. لخ والسا به لانه خزیده و با دریافت نشان خاین، از سوی کارگران، بازنشستگی خویش را به خواری می‌گذرانند تا مرگ فیزیکی به دیدارش آید. پیروان ایرانی وی در غرب، شگفتا که به تبلیغ این فریب کمر بسته اند.



## بخش دوم

پیش به سوی سازماندهی نهادهای طبقاتی

## اتحادیه‌های صنفی، نهادهایی برای گذشته

تشکل‌های صنفی کارگری، ابزار واکنشی و تدافعی توده‌ای کارگران عضو، در برابر بهره‌کشی صاحبان سرمایه به شمار می‌آیند. تشکل‌های صنفی که غالباً در ظرفیت فراگیر به‌صورت *اتحادیه‌ها* (تریبیونیون) سازمان می‌یابند، ابتدایی‌ترین ابزار طبقاتی کارگران می‌باشند. این نوع تشکل‌ها، با میدان‌هایی کم‌دامنه و در چارچوب پذیرش قوانین دستمزدی سرمایه در چارچوب قوانین و مصالح سرمایه‌داران و دولت‌ها، مجاز شمرده می‌شوند. از همین روی و درست در رابطه با موضوع و جایگاه اتحادیه‌های کارگری ست که، کارل مارکس گفت: «هر مبارزه طبقاتی مبارزه‌ای سیاسی ست». از این منظر، برخلاف تبلیغ و وارونه‌نمایی هواداران چالش‌های صنفی و نه سیاسی (اکنونیست‌ها)، مارکس بدین‌گونه به سیاسی شدن مبارزات اتحادیه‌ای و اقتصادی روی کرد دارد. از همین دیدگاه است که کارل مارکس به عنوان سرآمدترین تدوین‌کننده گان «دانش مبارزه طبقاتی»، اتحادیه‌ها را «ابزار وحدت طبقه‌ی کارگر» می‌نامد که «به کار آماده سازی سرنگونی تمامی جامعه‌ی کهن با تناقض‌های طبقاتی آن می‌آیند». <sup>24</sup> گرچه این ابزار وحدت در سرنگونی قدرت طبقاتی سرمایه کار آمد نشد. اما در تمامی این دوره، اندیشه ورزان‌رهایی طبقه کارگر، با چنین برداشت و چشم‌داشتی از تشکل‌ها صنفی، در تلاش سازمانیابی طبقه کارگر و رهایی نه تنها استثمارشوندگان، بلکه تمامی انسان‌ها از بند شنی و ارگی و از خود بیگانگی بوده‌اند. از دید مارکس، سازمانیابی کارگران باید آنچنان گنجایش و خاصه‌ای داشته باشد تا از چرخه‌ی بازتولید استثمار نیروی کار گذر کند و به رفع و نفی مالکیت خصوصی بیانجامد. با چنین برداشتی، تشکل کارگری در ۱۵۰ سال پیش، راهکاری بود که پراکندگی طبقه کارگر را به همگرایی طبقاتی می‌رسانید. با این مفهوم، جنبش همبسته پرولتاریا و رفع پاره پاره‌گی از راه تشکل‌های مستقل کارگری می‌گذشت که برای حفظ وضع موجود به چک و چانه‌نپردازد، بلکه هم‌زمان و همراه با پیشبرد اشکال ضروری مبارزه‌ی طبقاتی، با چشم‌انداز لغو کار مزدوری پیوستار یابد و به پیش‌بنازد. مارکس در دوران پیشاجهانی شدن سرمایه، بیش از یک سده و نیم پیش، برآن بود که:

"درجه تکامل اتحادیه‌ها... در هر کشور، آشکارا نشان دهنده‌ی مقامی است که آن کشور در سلسله مراتب بازار جهانی به‌دست می‌آورد. انگلیس که صنایع آن به بالاترین درجه‌ی پیشرفت دست یافته است، دارای بزرگترین و سازمان یافته‌ترین اتحادیه‌هاست. این سندیکا در انگلیس به صورت اتحادیه‌های نیم‌بند باقی نماندند، بلکه پا به پا و هم‌زمان با مبارزات طبقه‌ی کارگر پیش رفتند. کارگرانی که اکنون یک حزب سیاسی بزرگ به نام چارتیست‌ها تشکیل داده‌اند..."<sup>25</sup>

از این منظر، اتحادیه‌ها می‌بایست از تشکلهای صنفی به سازمانیابی طبقاتی- سیاسی دگرگون شوند. این سازمانیابی راه کاری است برای نفی دیالکتیکی ذاتی که مناسبات سرمایه‌داری را هویت می‌بخشد. بنابراین نمی‌تواند کوچک ترین شباهتی با تشکل یابی‌های سوسیال دمکراتیک مورد پذیرش سرمایه و دولت نگاهبانش، داشته باشد. هر اتحادیه‌ای که راه برد لغو مالکیت خصوصی را سامان ندهد، و چشم انداز مالکیت اجتماعی را ننگشاید، نمی‌تواند راهی جز تثبیت بیگانگی انسان از هستی خویش را پیش‌رگر باشد. سازمانیابی سوسیالیستی، آن یگانه "کار تاریخی ضروری" است که رهایی طبقه کارگر از کار مزدوری امکان‌پذیر می‌سازد. جز چنین راهی، هر نوع تشکل یابی دیگر، "کار اجتماعاً لازم" مورد نیاز مناسبات سرمایه را رامبردار است. مارکس بر آن بود که پراکندگی و نیم بندی جنبش کارگری با گذر از مسیر تدافعی جنبش سندیکایی، به سازمانیابی پرولتاریائی فرا می‌رود و به آن، نوعی تمرکز، همراستایی، یگانگی و پویندگی می‌بخشد. طبقه کارگر در انگلستان، با پشت سرنهاندن ابزار رسیدن به سازمان سیاسی چارتیسم - که باید از آن نیز گذر می‌کرد و به سازمان سیاسی کار یعنی سازمانیابی سوسیالیستی خویش می‌رسید- بنا نبود دیگر به دوران کودکی خود باز گردد و این چرخه را پیوسته و تا کنون تجربه و بازتولید کند. طبقه کارگر با بازگشت به تکرار چرخه‌ی آغازین، در این دوران اسارت، به خود- اسارتی خویش رای داد. این خوی یابی به بردگی به گونه‌ای ست که اینک در هزاره‌ی سوم، هنوز در چنبره‌های اتحادیه، نه تنها بازتولید سرمایه را پی گرفته و باز می‌آفریند، بلکه خود- رهایی خویش را در خود فراموشی و شیئی وارگی حاکم بر جامعه‌ی بشری از یاد برده است و با پدیداری بدیل بازدارنده‌ی سوسیال دموکراسی یعنی **سازمان سیاسی جنبش اتحادیه‌ای**، تثبیت چرخه‌ی بازتولید سرمایه را ماندگاری بخشید. در واقع سندیکاهای کارگری روبنای سیاسی خود یعنی سوسیال دموکراسی را آفریدند و سوسیال دموکراسی خود به‌عنوان

فریبنده ترین ابزار از گروه بندی سیاسی و اجرایی سرمایه، با تکیه بر زمین اتحادیه های صنفی، تکیه گاه مادی خویش و تداوم استثمار را بازیافت. با چنین روی کردی، جنبش کارگری در نخستین کشورهای صنعتی مانند انگلستان، در جنگ

دفع پاتک‌های سرمایه گرفتار آمد و محکوم به بازتولید کالایی نیروی کار گردید و سرمایه و انباشت را جان پناه شده است. در پیوستار چنین روندی بوده است که اتحادیه ها از آن پس به وسیله سوسیال دموکراسی- که با نام های کمونیسم، سوسیالیسم، حزب کار و کارگر و... جلوه گر شده و می شوند- به ابزاری برای ماندگاری حاکمیت سیاسی و اقتصادی بورژوازی تبدیل گردیدند. تجربه وتاریخ تاکنونی نیز نشان داده‌اند که اتحادیه گرایی (تریونیونیسم) نیز نتوانست بر پراکندگی و گسستگی طبقه کارگر چیره گردد و چند پارگی و موقعیت تدافعی طبقه کارگر، همچنان استخوان لای زخم مانده و مزمن نیز گردید. این وضعیت در کشورهای مرکز (متروپل)، عوامل توان افزای چندی، از جمله پیدایش نوعی اشرافیت کارگری را به خدمت گرفته است. سرمایه در مرکز، با برخورداری از مزایای " نرخ افتراقی استثمار" و غارت سود مافوق و کانی‌ها و مازاد تولید فروشنده گان نیروی کار کشورهای پیرامونی و پرداخت بخشی از این سرقت و ارزش‌های افزوده جهت برآوردن بخش تحمل پذیر خواست‌های صنفی کارگران، تداوم چرخش تولید کالایی و خاموشی سیاسی کارگران در کشورهای مرکز را امکان پذیر می‌سازد. برای برون رفت از چرخه‌ی بازتولید استثمار کار و سرمایه، باید زمینه‌ی بازتولید پایه‌ی تشکیلات صنفی را از یکسو و از دیگر سوی، روی کرد سیاسی چنین تشکلیابی را رفع نمود. طبقه کارگر با آماده سازی و آغازی نوین، باید به آنچنان سازمانیابی بپردازد که دو وجه دیالکتیکی " صنفی و سیاسی" را از درون خویش انکشاف و تابش دهد.

طرح اتحادیه‌های کارگری در برابر نظریات نفی گرایانه پرودن و باکونین ضرورت یافت، زیرا که پرودن و باکونین، در اشکال آنارشیزم و آنارکوسندیکالیسم سالهای ۱۸۰۰ و با هدف نهایی برپایی تعاونی‌های تولید و مصرف، به نفی سازمانیابی سیاسی و نفی استقلال طبقاتی کارگران می‌رسیدند. پافشاری مارکس بر سازمانیابی کارگران، از جمله از طریق اتحادیه، واکنشی بود علیه مخالفت‌ورزی‌های پرودن که در تئوری و عمل، مبارزه طبقاتی را مردود می‌شمرد.

زیرا که پرودن با اعتصاب، قانون کار، اتحادیه‌های کارگری و افزایش دستمزدها مخالف بود، و براین پای می‌فشرد که به یک باره با تشکیل انجمن‌های همیاری می‌توان **دولت** را برکنار و انجمن‌ها را جایگزین دولت طبقاتی نمود. چنین بینشی، بدون لغو و نفی و رفع مالکیت خصوصی در بند پنداربافی بود. پرودنیست‌ها، در توهم، بر آن بودند که "بدون حذف بورژوازی، طبقه کارگر را دگرگون" سازند. نقد ریشه‌ای نظرات حاکمِ تاکنونی توسط مارکس و انگلس، دستکم بیست سال به درازا کشید. از این روی، همیشه و در همه جا، مارکس و انگلس در برابر باکونین، پرودن و لاسال به موازات پشتیبانی از انجمن‌های صنفی و اتحادیه‌های کارگری مستقل، بر خاصی ضد سرمایه دارانه‌ی این تشکل‌ها یافشاری داشتند و حلقه وحدت در اتحادیه را تنها با بروز خصلت ضد سرمایه دارانه آنها به رسمیت می‌شناختند. از همین زاویه و با چنین ویژگی است که اتحادیه‌ی مورد نظر آنان، آموزشگاه سوسیالیسم نامیده می‌شود:

«کارکرد اتحادیه‌های کارگری در مبارزه علیه طولانی شدن ساعات کار، کاهش نرخ دستمزد، و سرانجام سازمان یافتن کارگران به مثابه‌ی یک طبقه»<sup>26</sup>

معنا می‌یابد و در تداوم برداشت از این مفهوم، اتحادیه‌های صنفی برای خواسته‌های کاملاً صنفی محض را مورد نقد قرار می‌دهد:

«اتحادیه‌های کارگری به مثابه مراکز مقاومت علیه تجاوزهای سرمایه خوب فعالیت می‌کنند، ولی برخی از اتحادیه‌ها به خاطر استفاده‌ی ناسنجی ده از نیروی خود شکست می‌خورند. آنها به‌طورکلی به این دلیل ناکام می‌مانند که کار خود را به مبارزه‌ی پارتیزانی علیه نتایج نظام موجود محدود می‌کنند، به‌جای اینکه به‌طور همزمان بکوشند تا این نظام را دگرگون کنند، نیروهای سازمان‌یافته خود را همچون اهرمی برای رهایی نهایی طبقه کارگر، یعنی انحلال نهایی نظام دستمزدی به کار نمی‌برند.»<sup>27</sup>

مارکس و انگلس در پشتیبانی‌های بی دریغ خود از جنبش اتحادیه‌ای هیچگاه و هیچ جا از غیرسیاسی بودن اتحادیه‌ها پشتیبانی نمی‌کنند، بلکه برعکس، نقد آنان از اتحادیه‌های آن دوره، انتقادی‌ست علیه به کار نبردن اهرم این تشکل‌ها برای

26 لزوفسکی، (مارکس و اتحادیه‌های کارگری) ص ۱۶ به نقل از تاریخ سه انترناسیونال ج نخست، فصل ۶، ویلیام فاستر.

27 مارکس، مزد، بهاء، سود.

«انحلال نهایی نظام دستمزدی» است. مارکس بر آن است که: «اتحادیه‌ها باید جنگ علیه تجاوز سرمایه» را ابتدایی‌ترین اهداف خود بدانند. به منظور سازمانیابی سوسیالیستی طبقه کارگر، نخستین بیانیه انجمن بین‌المللی کارگران در اساسنامه خود بر آن است که «رهایی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد، مبارزه برای رهایی طبقه کارگر به معنی مبارزه برای امتیازات و انحصارات طبقاتی نبوده، بلکه مبارزه برای حقوق و وظایف برابر و الغاء کلی سلطه طبقاتی است.» در سندی به کنگره بین‌الملل اول، در سپتامبر ۱۸۶۶، زیر عنوان «اتحادیه‌های کارگری، گذشته، اکنون و آینده»، بر آن پافشاری می‌شود که اتحادیه‌ها:

«هنوز به‌طور روشن در جنبش‌های همگانی و پیکارهای سیاسی وارد نشده‌اند، هرچند به تازگی تا حدی به این وظیفه‌ی بزرگ خویش، آگاه شده‌اند. اتحادیه‌ها جدا از نقش فوری خود در اجرای واکنش علیه مانورهای مأموران سرمایه، باید برای سازماندهی طبقه کارگر و در جهت هدف بزرگ رهایی کامل این طبقه یاری کنند. اتحادیه‌ها با معرفی خود به عنوان پیشگامان و بیانگران کل طبقه می‌توانند تمامی کسانی را که هنوز سازمان نیافته‌اند به درون صفوف خود وارد کنند، آنها باید با دقت، منافع کم‌درآمدترین کارگران را، یعنی کارگران کشاورزی و کسانی را که در موقعیت‌های بسیار دشواری قرار گرفته‌اند، پی‌گیری کنند و به‌توده‌های عظیم کارگری یادآور شوند که تلاش آنها، خودخواهانه یا محدود نیست، بل راستای آن به‌سوی رهایی میلیون‌ها انسان از توده‌های سرکوب شده است.»<sup>28</sup>

اکنون، در پی کوهی از رزم و رنج بیشمار در سال‌های سال، با گذشت نزدیک به یک سده و نیم، کجا ایستاده‌ایم و در پی این همه آزمون‌ها و خطاهای بسیار، و با پیدایش سازمان‌های بسا پرتوان‌تر از اتحادیه‌های آغازین دوران مارکس، و آزمون سازمانیابی شورایی و کمیته‌های کارخانه و کنترل تولید و توزیع، آشکارا می‌بینیم که اتحادیه‌ها دیگر پاسخگوی آن چشم انداز و وظیفه‌ای که مدافعین‌شان به آن‌ها می‌نگریستند، نمی‌باشند. این واقعیت را خود اتحادیه‌های موجود، بی هیچ پوششی به نمایش می‌گذارند و نشان می‌دهند که برخلاف دوران مارکس و اتحادیه‌هایی که تدوین‌گران «دانش مبارزه طبقاتی» می‌شناختند و در چشم داشت، گرفتند، اکنون



دیگر « راستای آنها به‌سوی رهایی میلیون‌ها انسان از توده‌های سرکوب شده» نیست. تنها به یک برهان ساده از صدها دلیل، **اتحادیه‌های مورد نظر راه رهایی طبقه کارگر، به وسیله کارگران آگاه سازمان می‌یافتند، اما اتحادیه‌های کنونی به وسیله نمایندگان سیاسی سرمایه شکل می‌گیرند.** اتحادیه‌های مورد نظر مارکس، گذار از خود اتحادیه، نفی خود تشکل و نفی طبقات را در چشم انداز داشتند، اما اتحادیه‌های کنونی، **تثبیت خویش، تثبیت بورژوازی و تثبیت کار مزدوری را در برنامه دارند.** تفاوت گذشته و اکنون، در این واقعیت تلخ نهفته است که **طبقه کارگر، اکنون به وسیله بورژوازی تشکل می‌یابد و به سمت و سویی که سرمایه می‌خواهد کشانیده می‌شود، اما در گذشته به وسیله کارگران آگاه و بازگشت به خویش را در برنامه داشت.** جهت‌گیری سازمانیابی سوسیالیستی طبقه کارگر به وسیله سوسیال دموکراسی در نیمه راه تاریخی خویش، بریده شد. در آن دوره که اتحادیه‌ها در توازن قوا با سرمایه‌داران، پیرامون حقوق صنفی کارگران با صاحبان سرمایه دست و پنجه نرم می‌کردند، بورژوازی و سرمایه هنوز، جهانی نبودند و ارتش ناتو و سازمان ملل، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی تجارت و سازمان جهانی کار، هزاران هزار ان جی اُ ( NGO «سازمان‌های غیر دولتی»)، و مانند این‌ها را در اختیار نداشتند؛ که سرزمین‌های هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای جغرافیایی آمریکای شمالی را با خاک یکسان سازند، تا مرزهای اقتصادی و سیاسی گسترده تری را اشغال نموده و انسان‌ها را در عراق، یوگوسلاوی، آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا و هر جا که اراده کنند، با بمب و موشک و نیز بمباردهان‌های رسانه‌ای- تبلیغی به خاک و خواری بکشانند. در دوران کنونی، دیگر با ابزاری که از سوی بورژوازی راهبری می‌شود، نمی‌توان در برابر یورش و روند ضدانسانی کنونی هجوم جهان گیر سرمایه‌ی گلوبال ایستاد و با قوانینی که سرمایه تعیین کرده است علیه خود وی مبارزه کرد. اتحادیه‌ها اکنون (عمدتاً و خصوصاً در کشورهای مرکز سرمایه‌داری) به ضد آماج‌های آغازین خود تبدیل شده‌اند. برای مبارزه با سرمایه جهانگیر شده و این یورش سراسری سرمایه، جنبش سازمانیابی نوین و شفاف سوسیالیستی ضروری است. امروزه، درحالی‌که در نتیجه‌ی شدت یابی درجه استثمار، بهره‌وری و ارزش اضافی و بازار قمار و سرقت‌های بورس و سهام (اسپیکولاسیون) به طور روزافزونی رو به افزایش است، مبارزه طبقاتی در چارچوب اتحادیه‌ها (در مستقل ترین شکل سازمانی و سیاسی خویش) دیگر نمی‌تواند، حتی همانند گذشته مانع کاهش شدت یابی استثمار نیروی کار گردد. با افزایش بهره‌وری و ارزش افزوده،

بورژوازی در برابر برآمدهای کارگری، به افزایش نسبی دستمزدها تن می‌دهد؛ اما این هزینه ناچیز از ارزش روده شده از نیروی کار برای خاموش سازی اعتراض، در بازتولید سرمایه و انباشت، خللی وارد نمی‌آورد. مبارزات اقتصادی اتحادیه‌های صنفی، شکستن چارچوب قانون بورژوازی، پایان دهی به قانون کالایی نیروی کار، لغو بازتولید خرید و فروش آن، لغو باز تولید استثمار و تداوم مناسبات استثمارگرانه موجود و نقطه‌ی پایان گذاری در برابر تکرار و تداوم این روند را آماج نمی‌گیرد و وارونه، تمامی این اصول بورژوازی را قانونی خدشه ناپذیر دانسته و به رسمیت می‌شناسد. هدف سندیکا، ردیف نمودن کارگران و نام نویسی نیروی کار برای ابراز التزام عملی و نظری و احترام به حاکمیت قوانین برده داران خویش است.

هنوز، اتحادیه‌ها در سراسر جهان، عموماً و در بهترین حالت، دارای خصلت و وظیفه مشترک مبارزه در جهت افزایش دستمزدها و در تحلیل نهایی تحمل پذیرتر شدن شرایط بهره کشی از «کارگران عضو» می‌باشند. این شیوه‌ی مبارزه، وحدت طبقاتی کارگران را پی‌گیری نمی‌کند. این مشی بورژوازی بلکه، به وارونه، می‌تواند در جداسازی و گسست همبستگی و یک پارچگی طبقاتی کارگران، به خدمت گرفته شود؛ زیرا که در چنین اتحادیه‌هایی، تنها کارگران دارای کارفرمای مشترک در فروش نیروی کار، متحد می‌شوند تا در برابر گرایش افزایش نرخ بهره کشی سرمایه‌دار، گاه گاهی واکنشی تدافعی نشان دهند. از آنجا که اتحادیه‌ها سازمان کل طبقه نبوده و راستا، خودآگاهی و پیوستار طبقاتی را نمایندگی نمی‌کنند؛ پس تمام طبقه سرمایه‌دار و عامل از خود بیگانگی و شیئی وارگی را به چالش نمی‌خوانند، از همین روی، جلوه گاه وحدت طبقاتی کارگران نیز نمی‌باشند. اتحادیه‌ها با افق کم دامنه و تنگ خویش، با خواست‌هایی نازل و در چارچوب نظم و قوانین موجود، جلوه گر می‌شوند. اتحادیه‌ها، در هر شکل خویش، مناسبات بهره کشی که در سرشت خود استبدادی ست را «دموکراتیزه» می‌خواهند! از اینرو، اتحادیه‌ها به قانونیت سرمایه و حاکمیت آن تن می‌سپارند و بازتولید سرمایه را با فروش نیروی کار کارگران تداوم می‌بخشند. طبیعی است که در شرایط موجود، آن تشکل‌های کارگری ی که در جهت رفع سلطه‌ی سرمایه بر کار، شکل نگرفته باشند، در خدمت استبداد ذاتی سرمایه و در واقع به سلطه‌ی مناسبات سرمایه داری سامان و سوی گرفته اند. چنین روی کردی در کشورهای پیرامونی مانند ایران، به استبداد مضاعف طبقاتی یاری می‌رساند، زیرا به آن رنگ و لعاب جامعه‌ی مدنی می‌زند تا زنگار فرسودگی آن را بپوشاند و با تقلب آن را به «خلق‌الله» قالب کند.

از سوی دیگر، جنبش اتحادیه‌ای «بالکانیزه» نمودن طبقه‌کارگر را به پیش

می‌برد. « بوندیست‌ها » در لهستان سال‌های ۱۹۰۰ که به جداسازی سازمان سیاسی کارگران لهستان از کارگران سراسر روسیه دامن زدند، از آغارگران پراکنده سازی طبقاتی کارگران بودند. اتحادیه‌ها، از آنجاکه بر علیه کارفرمای منفرد یا شرایط منفرد برمی‌خیزند در شکل قضایی و حقوقی و قانونیت سرمایه، آسیب پذیر بوده و به سادگی، فریب می‌خورند؛ زیرا که با حقوق‌دانان و با وکلای گران و خبره‌ی کارفرما روبرو بوده و رهبران‌شان به‌سادگی در معرض خرید و فروش واقع می‌شوند. همه ساله بیش از یک میلیون دلار از سوی آکادمی نوبل سوئد به پژوهش‌گران اقتصادی پرداخت می‌شود که چاره و طرحی برای تداوم حاکمیت بهره‌کشان، به میان بگذارد. درحالی‌که همزمان، میلیون‌ها دلار به آموزش و تربیت کارشناسانی هزینه می‌کنند تا به شناسایی و سرکوب پژوهش‌گران یا فعالین نظری و سیاسی که به کاهش فشار بردگی و تنگدستی میلیاردها انسان کارگر و زیر ستم می‌کوشد بپردازند. به کوشندگان راه‌هایی انسان، نه تنها نمی‌تواند ریالی پرداخت، بلکه در بسیاری موارد زیر پی‌گرد و ترور و مرگ قرار می‌گیرند. از همین روی، اتحادیه‌ها - حتا مستقل‌ترین آنها - همیشه در دسترس خرابکاری و تخریب قرار دارند. اتحادیه و سندیکا، در دوران رقابت آزاد سرمایه در سده‌ی ۱۸ میلادی، ساده‌ترین و عام‌ترین تجربه‌ی تشکیلاتی و درعین حال ضروری‌ترین سازمانیابی کارگران بودند. اما اکنون پس از دو سده، به‌ویژه با گلوبالیزه شدن سرمایه، کاربرد این ابزار هزاران بار تجربه شده و سترون به‌سر رسیده است. بی سبب نیست که اتحادیه‌های کارگری، در غرب در نقش ستونهای اصلی حاکمیت بورژوازی، به کارگزاری سرمایه داران و ایفای وظیفه مشغول هستند.

بانک جهانی امروزه براین دیدگاه نیز اشاره دارد که تشکلهای مستقل کارگری [در آنجا که توسعه سرمایه‌گذاری و الگوی جدیدی همانند برخی از کشورهای آسیایی یا نمونه لهستان دهه‌ی ۱۹۷۰ در بخش‌های سودآورتر مد نظر است] نیز به بارآوری تولید یاری می‌رسانند. این کارکرد به ویژه اگر با رویکرد ضد سیاسی و ضد سوسیالیستی این تشکلهای همراه باشد، به آنها اهمیت دوچندانی می‌بخشد، زیرا به ارزیابی بانک جهانی «اگر اتحادیه‌ها، کارگران را در فعالیت‌هایی که بهره‌وری را بالا می‌برد دخیل کنند، آنگاه اتحادیه‌ها می‌توانند با افزایش بارآوری، تداعی‌کننده‌ی سازمان کار باشند.»<sup>29</sup>

از همین منظر، بانک جهانی در بخشی از گزارش سال ۱۹۹۵ خود بر آن است که:

29 گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۵، pp. ۷۹-۸۰، داخل پرانتز از ماست.

«کشورهایی که معمولاً به دلایل سیاسی، آزادی عمل و سازماندهی اتحادیه‌ها را محدود می‌کنند، هیچ مکانیزمی که گفتگو بر سر دستمزد و شرایط کار عادلانه را ممکن کند، باقی نمی‌گذارند. نتیجه این امر دخالت زیاده از حد دولت و وضع مقررات می‌شود...»<sup>30</sup>

بازار آزاد تجارت و سرمایه و سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که با زبان بوش رییس جمهور آمریکای شمالی و بازار مشترک دیکته می‌شوند چنین شرایطی را نمی‌پذیرند. دولت باید تنها ناظر کارکرد و مناسبات سرمایه باشد و بخش خصوصی به مدیریت اقتصاد بپردازد. به‌دید بانک جهانی در ادامه‌ی ارزیابی بالا: «دو نظر کاملاً مختلف در باره‌ی پی‌آمدهای اقتصادی اتحادیه‌های کارگری وجود دارد؛ هواداران، آنها را عاملی می‌دانند که به کارگران صدای جمعی می‌دهد و بارآوری و برابری را بالا می‌برد؛ مخالفان، آنها را انحصارگرانی که با بالا بردن دستمزدها موجب کاهش اشتغال می‌شوند. آیا تحلیل اقتصادی و تجربه‌ی کشورهای مختلف اجازه می‌دهد چنین همسان باورهایی را بپذیریم؟ پاسخ منفی است.» کارشناسان سرمایه که تنظیم جهان را در دست خویش گرفته‌اند بر آن‌اند که: «اتحادیه‌ها، بسته به انگیزه‌هایی که با آن روبرو می‌شوند و چارچوب وضعیتی که در آن عمل می‌کنند، می‌توانند تاثیر مثبت یا منفی بر اقتصاد داشته باشند... فعالیت‌های اتحادیه‌ای می‌تواند به افزایش بارآوری منجر شود... اتحادیه‌ها با برقراری یک روال کار برای شکایات و حکمیت، باعث آن می‌شوند تا تغییر شغل از جانب کارگران کاهش یابد و نیروی کار ثابت بماند و ثبات نیروی کار در آن هنگام که در روابط بین کارگر و کارفرما با بهبود عمومی همراه باشد، بارآوری را افزایش می‌دهد. در بسیاری از مشاغل، کارگران بهتر از مدیریت می‌دانند که چگونه بارآوری را می‌توان افزایش داد. کارگران، چنانچه مطمئن باشند از تغییرات در سازمان کار، آنها نیز بهره‌مند می‌گردند، تمایل بیشتری به سهیم کردن اطلاعات مربوط به بهره‌وری (با مدیریت) خواهند داشت. حضور اتحادیه‌ها به عنوان عامل کارگران، می‌تواند سوء ظن آنها را به اینکه چنین اطلاعاتی تنها به سود مدیریت خواهد بود، کاهش دهد. اگر اتحادیه‌ها کارگران را در فعالیت‌هایی که بهره‌وری را بالا می‌برد دخیل کنند، آنگاه اتحادیه‌ها می‌توانند با افزایش بارآوری، تداعی‌کننده سازمان کار باشند.» از این آشکار تر نمی‌توان وظیفه و ماهیت اتحادیه‌های صنفی را توضیح داد.

30 گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۵، op.cit. World Bank، ۷۹-۸۰، داخل پرانتز از نویسنده کتاب.

در پی الگوهای سرمایه‌دارانه‌ی «تایلوریسم» و «فورديسم» در جهان، چنین الگویی هم اکنون، از جمله در ژاپن معمول گردیده است و «افزایش بارآوری» به سود سازمان سرمایه در دستور چنین راه کار نهادهای بین‌المللی سرمایه است. «تولید لاغر»، شیوه‌ی سازماندهی سرمایه‌دارانه‌ی نیروی کار، مبتنی بر کار گروهی کارگران در جهت افزایش سود در ژاپن زیر نام «دوایر کیفیتی» یا «خودگردانی کارگری»، نه تنها تولید بهره‌کشی از کارگران را افزایش داده، بلکه به اتحاد طبقاتی کارگران ضربه اساسی وارد آورده است.

در پی شرایط سیاسی و اقتصادی، مناسبات سرمایه‌داری، مداخله دولت در امر اقتصاد و برنامه ریزی و پیشبرد روند تولید را به مدیریت و مداخله‌گری گرفت. در همین روند بود که الگوهای کنترل‌کننده کینزی و نوکینزی به وجود آمدند و در برخی کشورهای غربی «دولت‌های رفاه» شکل یافتند. دولت‌ها با دخالتگری در برنامه‌ی تولید و توزیع، همراه با مدیریت روند تولیدی استثمارگرانه سرمایه‌داری، به آن قانونیت و مشروعیت بخشیده و به بازتولید این مناسبات یاری رسانیدند. این الگو، کم و بیش تا سالهای ۱۹۸۰ میلادی ادامه یافت. اما بحران‌ها و رکودها و تناقض‌های بحران‌آفرین درون این مناسبات، با موقعیت سیاسی به دست آمده جهانی و ناتوان‌تر شدن بلوک شرق و پایان‌یابی «جنگ سرد»، تهاجم به امتیازات تا آن زمان به‌دست آمده‌ی کارگران در دستور کار بورژوازی قرار گرفت. الگوی «لیبرالیسم نو» یا بازار آزاد سرقت و استثمار، الگویی بود که به جای «دولت رفاه» می‌نشست و به جای دولت پر هزینه‌ی پیشین، «دولت لاغر» و هر چه کم هزینه‌تر کردن تولید و بارآوری تولید در دستور آمد. دولت تنها ضامن و ناظر بر اجرای قانون حاکم بر مناسبات بود. هجوم به همان اتحادیه‌ها و تشکل‌های کم و بیش موجود و نیز دستاوردهایی که کم و بیش به کارگر امکان آن را می‌داد تا بازتولید، روند استثمار خویش را شماره زند، آغاز شد. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دو نهاد عمده این روند بودند تا سازمان جهانی تجارت و دیگر نهادهای اقتصادی سرمایه‌های چند جانبه، هستی بشر را به‌عنوان محصول کار ربوده شده‌ی کارگر در هر گوشه‌ای از جهان، به سرقت گیرند. سرکوب، کودتا، جنگ داخلی، جنگ‌های بین‌کشورها: نمونه‌ی بالکان، کشورهای بلوک شرق، آمریکای لاتین، جنگ خلیج فارس در آغاز سال ۱۹۹۰، طالبان، مجاهدین، درافغانستان، عراق، و نمونه‌هایی از سیاست گلوبالیزه کردن تهاجم و سرمایه در تمامی زمین‌اند. سازمان جهانی کار (ILO) به‌عنوان ابزار بانک جهانی و صندوق جهانی پول جلوه نموده و در پیش برد سیاست‌ها و نیازهای جهانگیرسازی سرمایه‌ی تهاجمی خدمت می‌کند. اکنون

ببیکار سازی، کاهش از حق بیمه‌های بی‌کاری و بازنشستگی و انجماد دستمزدها، کاهش قدرت خرید و فروگاهی سطح زندگی کارگران، پایین‌تراز مرز فقر و تنگدستی و تهاجم هرچه بیشتری در هر جا که توان یابند در حال گسترش و یورش است.

اتحادیه و تشکل‌ها یا باید شرایط کنونی سرمایه را بپذیرند و به کارگران بپذیرانند یا شاهد از دست دادن اعضا خود باشند و به ارگانهایی هرچه فاسدتر و پوسیده‌تر افول یافته و همچنان در خدمت بنگاه‌های سرمایه باقی بمانند. در غرب، روند خروج از اتحادیه‌های سوسیال-دموکراتیک و پیوستن به انارکو سندیکالیست‌ها، و ایجاد تشکل‌های مستقل در جریان و گسترش است. شورش‌ها و خیزش‌های کارگران و تهی‌دستان شهری در برابر گردهمایی‌های مدیران و سران سرمایه در نشست‌هایی مانند سیاتل در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ در یوتوبرگ سوئد، سال ۲۰۰۲ در جنوای ایتالیا و مکزیک در سال ۲۰۰۳ و این گوشه و آن گوشه جهان که در برخی موارد آماج گلوله‌های پاسداران مسلح و نیروی سرکوب دولت‌های سرمایه‌داری قرار گرفتند و جان باختند، نمونه‌های آغاز روند دیگری است که در بسیاری موارد نه در چارچوب تشکل‌های کارگری، بلکه در چارچوب تشکل‌های جدیدی مانند (attack) و دیگر خیزش‌های فراطبقاتی در برابر مدیران سرمایه به مقابله بر می‌خیزند. این برآمدها، خیزش‌های تدافعی جوانان، کارگران، بی‌کاران و برخی گرایش‌های چپ است که هیچ‌گونه سازمانیابی تاریخی ضروری طبقه‌ای را پیش روی نمی‌گذارند ولی در درون خویش نارضایتی عمومی و مقاومت را به نمایش می‌گذارند و می‌توانند بردارهایی برای آشنایی، پیوند و آموزش سازمانیابی و سمت و سوی طبقاتی را به‌همراه بیاورند. آشکار است که درجه‌ی آسیب‌پذیری این گونه حرکت‌های خودانگیخته و نفوذپذیری آن‌ها از سوی آژیتاتورها و دیگر مامورین امنیتی سرمایه بالا بوده و می‌توانند به راحتی به انحراف کشانیده شده و سرکوب گردند.

سازمان جهانی کار، به عنوان ابزار سرمایه‌های چند جانبه، در چنین شرایطی با چهره‌ای آشکارتر جلوه گر می‌شود. س ج ک در رابطه با ایران دلال سرمایه‌های جهانی ست تا نهادها و ظرف‌های دلخواه را به وجود آورد. برای نشان دادن این واقعیت، بخشی از نوشتار ارگان سیاسی-شواری کار شماره ۲۲، تابستان ۲۰۰۳، زیر عنوان «تاریخچه سازمان جهانی کار» گوشه‌ای از کارکرد و سمت و سوی این نهاد سرمایه‌های چند جانبه را مرور می‌کنیم:

## «تشکل های مستقل کارگری» و مصلحت گلوبالیزاسیون از زبان مدیریت استثمار در ایران<sup>31</sup>

در شرایطی که جناح - باندهای حاکم به هر روی، دوام فرمانروایی اقتصادی و سیاسی خود را در گروهی کارگزاری مصالح گلوبالیزاسیون می دانند، راه کارهای پیشنهاد شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را پی می گیرند. برخی از این سیاست های ضد کارگری از زبان کارشناسان بورژوازی، گواهی است بر این ادعا: دکتر ناصر میرسپاسی، رییس انجمن علوم مدیریت (استثمار) ایران در گفت و گو با خبرنگار صنفی- کارگری خبرگزاری دانشجویان ایران درباره ی سازمانهای کارگری گفت: مساله تشکل های کارگری در ایران يك پدیده سیاسی تلقی می شود، زیرا انجمن های صنفی مستقل در مثلث «کارگر، کارفرما، دولت» باعث قدرت جناح کارگر در برابر دولت و کارفرماست، بنابراین با وجود اینکه در قانون کار ایران تشکل های کارگری مجاز شناخته شده اند و اجازه دارند که به صورت آزاد تشکیل بشوند، اما شرایط سیاسی جامعه تاکنون این اجازه را نداده است که يك تشکل مستقل کارگری شکل بگیرد، هر چند که شوراهای اسلامی کار تقریباً جایگزین آنها شده اند، اما شوراها يك هدف چند منظوره دارند که با اهداف انجمن های صنفی متفاوت است.» وی اهداف «شوراهای» اسلامی کار را اینگونه به زبان می آورد: «یکی از اهداف شورای اسلامی کار کمک به مدیریت در اداره امور شرکت یا کارگاه است...» این کارشناس بورژوا، «شوراهای اسلامی» را «حامی کارگران» این گونه جا می زند: «در حال حاضر به دلیل نبود تشکل کارگری مستقل، شوراهای اسلامی کار عملاً در حمایت از حقوق کارگر انجام وظیفه می کنند و نقش حمایت و کمک به کارفرما را کم رنگتر انجام می دهند.» عضو هیات علمی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی پس از ابراز ناخشنودی از عملکرد «شوراهای اسلامی کار» که هنوز آن گونه که باید و شاید «جانب کارفرما را نمی گیرند»، افزود: «بر اساس تحقیقات انجام شده در مورد ایفای وظایف قانونی شورای اسلامی کار مشخص شد که شوراها بیشتر وظایف انجمنهای کارگری را انجام می دهند تا کمک به مدیریت واحد کارگاهی.» وی ادامه داد «اگر ما يك تشکل کارگری

31 کمون، ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره ۲۲، تاریخچه سازمان جهانی کار و رابطه آن با حکومت اسلامی، تابستان ۲۰۰۳.

**مستقل داشته باشیم، در سازمان بین‌المللی کار از اعتبار بیشتری برخوردار خواهیم شد.** وی نیز به عنوان یک کارشناس و کارگزار سیاسی سرمایه، از پایان دادن به «قومی شدن تشکلهای کارگری» و اعلام «تشکل مستقل کارگری» پشتیبانی می‌کند تا جمهوری اسلامی «از اعتبار بیشتری برخوردار باشد». به راستی «تشکل مستقل» زیر حاکمیت جناح-باندها، از سوی مروجین و مبلغین آن در داخل و خارج کشور جار زده می‌شود، کاربرد دیگری جز «اعتبار» بخشی به رانت خواران حاکم را خواهد داشت. نماینده سیاسی سرمایه در این رابطه ادامه می‌دهد: «به اعتقاد من اگر اولویت با رشد اقتصادی باشد، مثلا در حدی که خواهیم به سازمان تجارت جهانی ملحق شویم، ناچار به اعمال روشهایی هستیم که با قومی شدن تشکلهای کارگری همخوانی ندارد. اما اگر اولویت با ایجاد عدالت اجتماعی باشد، یعنی توجه به طبقه کم درآمد و پرزحمت جامعه که سهم منطقی خودش را از جامعه به دست آورد، ممکن است با اهداف استراتژیک جامعه همسو نباشد، مثلا نرخ رشد اقتصادی طبق آمار بانک مرکزی اکنون ۵/۴ تا پنج درصد است، اگر خواهیم این رقم را به هشت تا ۹ درصد برسانیم و این هدف استراتژیک اقتصادی را دنبال کنیم، قطعاً کارگران فشار بیشتری متحمل خواهند شد و ممکن است عدالت اجتماعی خدشه‌دار شود، چون اولویت با رشد اقتصادی است.» وی ایجاد «تشکلهای مستقل» را به این منظور نیز مصلحت می‌شمارد تا به وسیله‌ی آن، کارگران به سود «اولویت رشد اقتصادی» گردن نهند و «فشار بیشتری متحمل شوند». آشکار تر از این نمی‌توان نیاز گلوبالیزاسیون و سیاست ILO در همخوان سازی و دستکاری در قانون کار (مقررات زدایی) در راستای یورش جهانگیر سرمایه را جمع بندی نمود. رییس انجمن علوم مدیریت (استثمار) ایران در مورد آینده تشکلهای کارگری گفت: «آینده تشکلهای در دنیا به سوی کاهش تشکلهای کلان و ایجاد تشکلهای خرد و سازمانی است. مثلا در ژاپن در هر شرکت شورای کارکنان و کارگران در یک جلسه سالیانه تمام مسائل موجود را بررسی می‌کنند و با مذاکره دستجمعی در مورد ساعات کار، مزد و مواردی از این دست توافق می‌کنند.»

او با بیان این اعتقاد که «در دنیا به تدریج اتحادیه‌های کارگری کاهش پیدا می‌کند و اتحادیه‌های شرکتی با توافق و مذاکره دستجمعی کارگر، کارفرما تشکیل می‌شود و مشکلات از این طریق حل می‌شود»، یاد آور شد: امروزه مدیریت شرکتها با رعایت حقوق کارگران و به دست آوردن رضایت آنان عملا از تشکیل اتحادیه‌ها جلوگیری می‌کنند. چون جلب رضایت کارگران باعث افزایش بهره‌وری و سود خواهد شد. با توسعه پروژه‌های سازمان‌های مجازی کار از راه دور و کار در



منزل، تفکری که در گذشته وجود داشته روز به روز کم رنگ تر می‌شود. در آمریکا بیش از ۲۵ میلیون نفر از طریق کار مجازی امرار معاش می‌کنند؛ یعنی در استخدام شرکتی نیستند و بنابراین هیچ تشکلی هم ندارند. به هر روی دنیا اکنون به سمتی حرکت می‌کند که ما نمی‌توانیم خیلی از آن فاصله بگیریم.»

هرچند که سازمان جهانی کار، اداره‌ای ست سه جانبه، میانه باز و کارگزار بین نمایندگان دولت‌ها و کارفرمایان و کارگران متشکل در تشکل‌های مورد پذیرش سرمایه، تمام کوشش‌اش بر آن است تا کارگران را به سازش بکشاند و روند تولید را بی‌هیچگونه تنش‌ای به سود سرمایه، پا بر جا سازد. سازمان جهانی کار ارگانی ست برای همبستگی بین کار و سرمایه، بین برده و برده دار و به سود برده داری مدرن.

به یورش و دستبردهای اخیر «سازمان جهانی کار» به عنوان نهاد در برگیرنده‌ی اتحادیه‌های کارگری سراسری و نیز مدعی دفاع از حقوق کارگران عضو اتحادیه‌ها، نگاهی بیافکنیم:

### سازمان جهانی کار، کارگزار سازمان جهانی تجارت<sup>32</sup>

« در سال ۱۹۹۸ نمایندگان دولت‌ها در ژنو بیانیه‌ای را به تصویب رسانیدند تا به سود سرمایه‌ی گلوبال، به کنوانسیون‌ها دستبردهایی بزنند. سازمان جهانی کار زیر نام « برداشتن سدهای پیش پای آزادی بازرگانی» کارگزار سازمان جهانی تجارت شده و خود را به حوزه‌های بازرگانی و تجارت وارد می‌کند و با شتاب از یک سازمان اداری و ناظر بر اجرای موازین بین‌المللی کار، به کارگزار دولت تبدیل می‌شود. سازمان جهانی کار بیش از همه کنوانسیون‌های ۸۷، ۹۸ (حق قرار داد جمعی)، ۲۹، ۱۰۰ (مزد برابر)، ۱۱۱ منع تبعیض (برخورداری از حقوق انسانی)، ۱۳۸ (در باره کار کودکان و حداقل سن اشتغال)، را نشانه گرفت، تا به بیان خویش، در این قرارها « تجدید نظر»هایی به وجود آورد. تمامی این کنوانسیون‌ها دست‌کم نیرویی قانونی در کشورها به شمار می‌آیند. امروزه به صورت مانعی در برابر یورش گلوبالیزاسیون، نهادهای مالی و دولت‌های خدمت‌گذار آنها به شمار می‌آیند. در همین روند، مدیران سازمان جهانی کار بر آنند تا

32 کمون، ارگان سیاسی – تئوریک شورای کار، شماره ۲۲، تاریخچه سازمان جهانی کار و رابطه آن با حکومت اسلامی، تابستان ۲۰۰۳.

کنوانسیون‌های بالا را به «اصول پایه‌ای مینی‌مم» در آورند. این «اصول پایه‌ای حداقل» در راستای منافع سرمایه‌های چند جانبه خواهد بود و دولت‌ها نیز اجباری به پذیرش آن‌ها ندارند. هرچند تا کنون، در نتیجه افشاگری‌ها و مقاومت تشکلات مستقل کارگری و فعالین جنبش سوسیالیستی هنوز موفق به تغییر همه آنها نشده است، اما دیر یا زود همانگونه که سازمان ملل و حتی پیمان ناتو، از سوی میلیتاریسم جناحی از سرمایه‌جهانی، دور زده می‌شود، ILO نیز در نبود مقاومت سازمان یافته جنبش کارگری-سوسیالیستی به پیش‌روی خود و بازپس‌گیری دست‌آوردهای جنبش کارگری، ادامه می‌دهد. در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۹۶ روزنامه «تریبون دو ژنو» آشکار ساخت که س ج ک از ورود مستقیم به بخش خصوصی فراتر رفته و بنیان‌گذاری کانون داد و ستد (Business Forum) که در روزهای ۸ و ۹ نوامبر سال ۹۶ در ژنو برپا گردید پرداخته است. این رویکرد به تمامی معنی با انگیزه‌ی آغازین این سازمان در تناقض می‌باشد. سازمان تجارت جهانی نقش تازه خود را در یورش گلوبالیزاسیون در رقابت‌های تجاری و اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به عهده گرفته است. سازمان جهانی کار به عنوان مکمل این نهاد تجاری به بازار آزاد استثمار و چپاول وارد می‌شود. سازمان جهانی کار در این بیانیه، نقش خود را راه بردار روند "فضای اقتصاد و بازرگانی، نقش دولت، شبکه تنظیم، حقوق قضایی، تقویت اتوریته نهادینه‌ای، افزایش تولید، تقسیم مناسب درآمدها و سرانجام مسائل و فرصت‌های گلوبالیزاسیون..." اعلام کرده است. در سال ۱۹۹۷ در نشست سازمان جهانی تجارت در سنگاپور پیشنهادی به تصویب رسید تا ILO را زیر کنترل سازمان جهانی تجارت قرار دهد. سازمان جهانی کار اکنون کارگزار چنین روندی است تا بر بستر گلوبالیزاسیون با چرخش‌پذیری و دمسازگردانی خود به موازات سازمان جهانی تجارت، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادها و پیمان‌هایی مانند پیمان سرمایه‌گذاری‌های چند جانبه (MAI) و سازمان اقتصاد و توسعه (OECD) امتیازات به دست آمده‌ی سالهای سال مبارزات دفاعی کارگران را به سایه کشانیده و به بایگانی بسپارد.

کنوانسیون‌های شماره ۸۷، ۹۸، ۱۰۵، ۲۹، ۱۰۰، ۱۱۱ و ۱۳۸ از جمله نمونه‌هایی هستند که از سوی بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و اتحادیه اروپا نشانه گرفته شده و تلاش در جهت تجدید نظر در آنها در جریان است. در سال ۱۹۹۹ تلاشی انجام گرفت تا کنوانسیون ۱۳۸ (در باره کار کودکان و حداقل سن اشتغال) مورد تجدید نظر قرار دهند و برخی کشورها مانند آمریکای شمالی به جای تایید آن، کنوانسیون دیگری

را پیشنهاد نمود که به تصویب رسید. این نمایش با تلاش نزدیک به ۱۱ هزار NGO و سازمان‌های مذهبی و دولتی با شرکت بیل کلینتون رییس جمهور وقت آمریکا، با کارناوال «گلوبال مارش» به سرانجام رسید. و به جای امضا ممنوعیت کار کودکان، ممنوعیت «سخت ترین اشکال» کار کودکان (کنوانسیون ۱۸۲) مورد تصویب قرار گرفت. در پی این تجدید نظر بود که ایالات متحده آمریکای شمالی به این کنوانسیون پیوست. ان جی اُها با به راه اندازی نمایش «گلوبال مارش» کودکان، که جمهوری اسلامی و («سازمان دفاع از قربانیان خشونت» ساخته و پرداخته وزارت اطلاعات- ساواما) یکی از برپا دارندگان آن بود، در این تجدید نظرها نقش اساسی داشته و دارند. «شورای کار» همراه با هشدار از نقش ان جی اُها و نمایش گلوبال مارش، در سلسله نوشتارهایی در مورد ماهیت و اهداف ضد کارگری NGOها در ارگان سیاسی - تئوریک کمون ها شماره‌های ۱۹، ۲۰ و ۲۱ مقالات مفصلی درج نموده است.»

دستکاری پیمان نامه ۱۰۳ (حقوق زنان کارگر در دوران بارداری و بعد از زایمان)، نمونه‌ای از کارکرد و وظایف س ج ک است: چگونگی این دستبرد را از کمون شماره ۲۲، ارگان شورای کار بازگو می‌کنیم:

### رفرم در کنوانسیون صد و سه<sup>33</sup>

زنان کارگر به عنوان بخشی از طبقه کارگر، پیش و بیش از همه قربانی هجوم گلوبالیزاسیون گردیده اند. ۱۰۳ (حقوق زنان کارگر در دوران بارداری و بعد از زایمان)، یکی از قرارهایی است که اخیراً مورد دستبرد قرار گرفته است. کنوانسیون ۱۰۳ دارای ۱۷ بند می باشد، که برگردان بندهایی را که قرار بود در سال ۲۰۰۰ در نشست ILO (س ج ک) به پیشنهاد نمایندگان کارفرمایان و دولت‌ها که خود وسیع‌ترین بخش این سازمان را تشکیل می دهند، تغییر داده شوند، در زیر می خوانید.

در بند ۱- آمده است که این کنوانسیون شامل زنان شاغل در کارخانه های صنعتی، در مشاغل غیر صنعتی، بخش کشاورزی و زنان مزدبگیری که در خانه کار می

33 کمون، ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره ۲۲، تاریخچه سازمان جهانی کار و رابطه آن با حکومت اسلامی، تابستان ۲۰۰۳.

کنند (Women wage earners working at home) می باشد.

بند ۲- توضیح می دهد که مراد از زن، کلیه زنان بدون مرزهای سنی، ملی، نژادی، مسلکی و یا وضعیت زناشویی می باشد و منظور از کودک، کودک حاصل از ازدواج رسمی و یا یک رابطه غیر رسمی می باشد.

بند ۳(۱)- زنانی که تحت پوشش این کنوانسیون قرار می گیرند با در دست داشتن گواهی پزشکی مبنی بر تاریخ تقریبی زایمان، برخوردار از حق استفاده از مرخصی دوران بارداری می باشند.

بند ۳(۲)- مدت زمان مرخصی دوران بارداری حداقل ۱۲ هفته می باشد و علاوه بر این یک دوره مرخصی بعد از زایمان نیز ضروری است.

بند ۴(۱)- هنگام غیبت به دلیل مرخصی بعد از زایمان زن کارگر باید دارای حق دریافت پول نقد و کمک هزینه پزشکی باشد.

بند ۵(۱)- زن کارگر حق دارد هنگام بیماری کودک خویش جهت مراقبت از کودک از رفتن به سرکار خودداری نماید، مدت زمان این غیبت بر اساس قوانین و مقررات ویژه هر کشور تعیین می شود.

بند ۶- اخطار و یا تهدید به اخراج از سوی کارفرما به دلیل غیبت (مرخصی دوران زایمان و یا مراقبت از کودک) چه در طول مرخصی و چه پس از اتمام مرخصی عملی غیرقانونی است.

نظر به اینکه کنوانسیون شماره ۱۰۳ سازمان جهانی کار که بخشاً از حقوق زنان کارگر دفاع می نماید، مورد تهدید جدی از سوی نمایندگان دولت ها و صاحبان سرمایه در سازمان جهانی کار قرار دارد و این تهدید تحت پوشش "اصلاح" قرار بود در ماه ژوئن در کنفرانس سالانه ILO عملی گردد و یکی از اهداف این "اصلاحیه" مجاز نمودن اخراج زنان کارگر باردار می باشد. همزمان که حقوق مادران کارگر مورد تهدید قرار گرفته است، سرویس های خدمات اجتماعی و کمک هزینه به مادر و کودک نیز در سراسر دنیا از سوی دولت ها که خود نمایندگان صاحبان سرمایه می باشند مورد تجاوز قرار دارد. سرانجام در نشست سالانه س ج ک کنوانسیون ۱۰۳ پس از نیم سده (۱۹۵۲) مورد تجدید نظر قرار گرفت.

با تبلیغ پشتیبانی از تشکیل، «تشکل مستقل» کارگری، کارشناسان س ج ک به ایران سرازیر می شوند تا به همراهی کارگزاران ایرانی خود، روند تولید را به سود نیازهای شرکت های چند جانبه‌ی جهانی سر و سامان دهند.

در ادامه ی اهداف سازمان جهانی کار ارگان شورای کار، کمون را پی می گیریم:

## «ماموریت کارشناسان اقتصادی- حقوقی «سازمان جهانی کار»

در ایران<sup>34</sup>

### ۱- تغییر قانون کار و خصوصی سازی

«ولادیسلاو ایگوروف» (Veladislav Egorov) روز ۱۹ آبانماه ۱۳۸۱ (۱۰ نوامبر ۲۰۰۳) به عنوان کارشناس ارشد مدیر ILO در بخش قوانین کار و برنامه گفت و گوی اجتماعی، در بازدید از اصفهان به کارگزاران جناح- باندهای حکومتی یاد آور شد که « اگر ایران بخواهد به شرایط بهتری برای کارگران و کارفرمایان برسد، بهتر است بخش‌هایی از قانون کار خود را مورد بازبینی و اصلاح قرار دهد.». این بیان، آشکارسازی اهداف مقررات زدایی ILO به سود خصوصی سازی و دیگر راه کارهای گلوبالیزاسیون در ایران است. کارشناسان حقوقی و اقتصادی سازمان جهانی تجارت، در پوشش هیئت ILO، به دعوت کارفرمایان و برای بررسی شکایت استنثار گران، برای تأیید دستبرد در قانون کار به ایران سفر کرده اند. ایگوروف به عنوان یکی از این کارشناسان افزود « به نظر می رسد که شکایات و اعتراضات کارفرمایان ایرانی نسبت به قانون کار، اساسی باشد. وی «شورای سه جانبه» (نماینده دولت، کارفرما و شورای اسلامی کار یا در واقع شورای یک جانبه سرمایه) را نهاد دارای صلاحیت معرفی نمود و افزود « یکی از زمینه هایی که می تواند به رشد و بهبود و توسعه روابط کار بین کارگر و کارفرما کمک کند، «خصوصی سازی» است و ... در این زمینه نیز یک شورای سه جانبه «مشورتی» بایستی خصوصی سازی در کشور را کنترل و سیاستهای کلی آن را تعیین کند. « ایگوروف گفت « دولت ایران قصد دارد روابط بین کارگر و کارفرما را بهبود دهد و تشکیل « شورای سه جانبه گفت و گوی اجتماعی» نشان از همین موضوع دارد» مدیر منطقه‌ی آسیا و اقیانوسیه ILO در زمینه «گفتگوی اجتماعی» در گفتگو با ایرنا، دستیابی به روابط مناسب کار بدون وجود سندیکاهای قوی کارگری و کارفرمایی را غیرممکن دانست.»

ایجاد تشکل‌های کارفرمایی و کارگری به همانگونه که در کشورهای دیگر، درتداوم استنثار نقشی تثبیت گرانه داشته اند، توصیه‌ای است در راستای اهداف و سیاست های ILO و سازمان جهانی تجارت.

یاسویی نودرا (Yasuyuki Nodera)، یکی دیگر از اعضا گروه ILO یا در

34 کمون، ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره ۲۲، تاریخچه سازمان جهانی کار و رابطه آن با حکومت اسلامی، تابستان ۲۰۰۳.

واقع، عضو گروه مشورتی جمهوری اسلامی در مقررات زدایی (قانون کار) و خصوصی سازی، در رابطه با ماموریت خویش گفت: «در منطقه‌ای که من کار می‌کنم - که شامل کشورهای فیجی، مغولستان، نیوزیلند و چند کشور دیگر - مشاهده کرده‌ام که بخش خصوصی نقش بسیار مهمی در توسعه اقتصادی بازی کرده است. ... در مورد ایران توصیه می‌کنم سیاست‌های مناسبی برای اقتصاد غیردولتی تدوین شود، زیرا اقتصاد غیر دولتی است که مرکز اصلی روابط کار را تشکیل می‌دهد.» وی تأکید کرد که «دولت باید بخش خصوصی را کمک کند تا بتواند رشد کرده و نقش خود را برای توسعه و رونق اقتصاد کشور به کار بندد.» وی خصوصی سازی را «دیرپا زود یک امر اجتناب ناپذیر» خواند. «نودرا» افزود «دولت باید بخش خصوصی را کمک کند تا بتواند رشد کرده و نقش خود را برای توسعه و رونق اقتصاد کشور به کار بندد.» وی سیاست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را دیکته نمود: «خصوصی سازی برای اقتصاد هر کشور که رشد و توسعه را مورد نظر دارد، دیر یا زود یک امر اجتناب ناپذیر است» «نودرا» تأکید کرد که روابط کار نبایستی دقیقاً نوعی کپی برداری از غرب با کشورهای دیگر باشد «ایران فرهنگ و تمدن خاص خود را دارد و لذا می‌تواند روابط کار مخصوص به خود را تدوین کند ولی قطعاً چارچوب‌های سازمان جهانی کار می‌تواند مورد توجه و لحاظ قرار گیرند.» این بیان، یعنی مجاز دانستن دولت و کارفرمایان در اعمال قوانین و اراده استبدادی سرمایه، علیه کارگران و زیر پا گذاردن کنوانسیون‌های ILO. این بیان در واقع تأییدی است بر همان پیشنهاد تجدید نظر در کنوانسیون‌ها و رسانیدن به «حداقل پایه‌های اساسی» آنها. یکی دیگر از مامورین گسیل شده از سوی س ج ک برای همیاری در تغییر قانون کار و پیش برد خصوصی سازی، خانم پاتریشیا اودونووان (Patricia O, Donovan)، بود. این مدیر سازمان جهانی کار، در رشته «گفتگوی اجتماعی قوانین کار و مدیریت کارگری» نیز در گفتگو با خبرگزاری حکومت اسلامی («ایرنا»)، جلب اعتماد کارگران برای تن دادن به تغییر قانون کار را منوط به لزوم برقراری یک سیستم تأمین اجتماعی قابل اعتماد کارگران ارزیابی کرد و «خصوصی سازی را یکی از مسایل مهمی دانست که «شورای سه جانبه گفت و گوی اجتماعی شامل نمایندگان دولت، کارفرمایان و کارگران باید مورد گفت و گو

قرار داده و راه حل های مناسبی را به دست آورند.» وی به جناح - باندهای حاکم، چنین هشدار داد: «و گرنه کارگران حاضر به پذیرش خطر نشده و با هر تغییری در شرایط کار مخالفت می کنند.» وی در بخشی از بیانات خود نشان داد که نمایندگانی که به نام کارگران در این «شورای سه جانبه» دولتی شرکت کرده اند دارای خصوصیات مبتنی بر ضوابط ILO: «استقلال در تصمیم گیری»، «نمایندگی مستقیم» و «انتخابی کارگران» نیستند.

مسافرت ۲۷ سپتامبر تا ۳ اکتبر ۲۰۰۲ گروه مشاوره س ج ك (خانم کرتیس و جرنیگان که مورد خطاب تومار نویسان (در خارج کشور به سازمان جهانی کار برای مداخله در مسایل کارگری) و نیز همفکران رفرمیست آنان در داخل، به س ج ك نیز در راستای پشتیبانی از جناح باندهای حاکم در مقررات زدایی و خصوصی سازی و تدوام حاکمیت سرمایه بر کار، صورت گرفت.

سفر گروه های اعزامی از سوی ILO، برای خصوصی سازی (Privatization) و تغییر قانون کار یا مقررات زدایی (Deregulation) است و کمک کارشناسانهی سازمان جهانی کار به جناح - باندهای حاکم، می باشند تا به عنوان بازوان تجارت جهانی هم سرمایه داری و چپاول ارزش های افزوده را به روند دلخواه کاتالیزه کنند و هم به روشی کارشناسانه، معضل موادی از قانون کار و «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» را به شرایط مورد نیاز کنونی سرمایه جهانگیر، دمساز گردانند. تشکیل شورای سه جانبه در نوامبر ۲۰۰۲ و سفر گروه ویژه از کارشناسان ارشد س ج ك از رهنمودهای سازمان ج ك است برای یاری دادن به حکومت در جهت خصوصی سازی ها و دستبرد در قانون کار. این گروه از کارشناسان حقوقی و اقتصادی بورژوازی با نقض موازین و مقررات خود س ج ك و به ویژه کنوانسیون ۱۱۱، پیک های بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت به شمار می آیند.»

در های و هوی چنین آمد و شدها و دغدغه های کارگزاران سرمایه است که شعارهای تشکل یابی صنفی کارگران همصدا با کارفرمایان دولتی و سازمان جهانی کار، از سوی سوسیال دموکرات های وطنی به گوش کارگران تزیق می شود.

با هجوم گلوبالیزاسیون و یورش نظامی و سیاسی امپراتوری های سرمایه به سراسر جهان، تلاش در جهت بازگشت به تشکل های سنتی و حفظ همان دست آوردهای

سالهای ۱۹۰۰ به چشم می‌خورد. این یک بازگشت به گذشته است، باید به راه کارهای پایه‌ای و رادیکال اندیشید.

اتحادیه‌ها در بحران‌های عمیق و رویارویی کارگران با کارفرما - با نقش میانجی - سازش بین کارگر و سرمایه‌دار را پی می‌گیرند و سرانجام در برابر طبقه کارگر نقش بازدارنده و ضد طبقاتی بازی می‌کنند. اتحادیه‌ها، افق دید کارگران را از خواست‌های اقتصادی فراتر نمی‌برند. روزالوگزامبورگ در نوشته‌ای زیر نام « فرم یا انقلاب »، ماهیت اتحادیه را این‌گونه می‌بیند:

«تلاش‌های اتحادیه‌های کارگری برای ثابت نگه داشتن مقیاس تولید و قیمت کالاها، پدیده‌های تازه‌ای است. مدت زمانی درازی نیست که ما شاهد چنین تلاش‌هایی - که باز هم از انگلستان سرچشمه می‌گیرد - هستیم. از نظر ماهیت و گرایش، این تلاش همانند آنانی است که در بالا به آن‌ها اشاره شد. شرکت فعال اتحادیه‌ها در ثابت نگاه داشتن مقیاس و هزینه‌ی تولید به چه منجر می‌شود؟ به تشکیل کارتلی متشکل از کارگران و کارفرمایان، با موضعی علیه مصرف‌کنندگان و به ویژه کارفرمایان رقیب. نتیجه‌ی چنین چیزی متفاوت از تشکلهای معمول کارفرمایان نخواهد بود. اساساً آن چه باقی خواهد ماند نه مبارزه بین کار و سرمایه که همبستگی بین کار و سرمایه علیه کل مصرف‌کنندگان خواهد بود»<sup>35</sup>

از همین روی و با چنین ارزیابی، روزاگزامبورگ نتیجه می‌گیرد که از نظر اجتماعی این یک حرکت ارتجاعی است و « نمی‌تواند به‌عنوان مرحله‌ای از مبارزه برای رهایی پرولتاریا در نظر گرفته شود، زیرا دقیقاً بر خلاف مبارزه‌ی طبقاتی‌ست. » آخرین گستره و کرانه‌ی اتحادیه‌ها، مبارزه برای افزایش دستمزدها و کاهش روزکارت و به همان‌گونه که به‌درستی از ارزیابی روزا دریافت شد، فعالیت اتحادیه‌ها به تنظیم استثماری سرمایه‌داری دامنه می‌گیرد؛ دامنه‌ای که بنا به شرایط بازار جهانی سرمایه لازم می‌آید و تنظیم می‌شود و از آن چارچوب فراتر نمی‌رود. با فراتر رفتن خواستهای کارگران، این اتحادیه‌ها هستند که به اعتصاب فرمان ایست می‌دهند و کارگران اعتصابی را به از سرگیری تولید و انباشت ارزش افزوده و اسارت فرا می‌خوانند. در تمامی دوران تاریخ اتحادیه‌های صنفی،

35 روزالوگزامبورگ، اصلاح یا انقلاب، ترجمه اسدالله کشاوری، انتشارات آزاد مهر، تهران سال ۱۳۸۱، ص ۴۲.



کمتر نمونه‌ای را می‌توان یافت که تا پایان اعتصاب، سندیکاها در کنار کارگران و در برابر کارفرمایان ایستاده باشند. اتحادیه‌ها در برابر دولت، پیش از اجازه فعالیت یافتن، متعهد می‌شوند که هر اعتصاب کارگری بدون گذار از چارچوب پیمان‌های اتحادیه با دولت و قوانین موجود را اعتصابی غیرقانونی [وحشی (Wild)] به‌شمار آورده و کارگران «خاطی» را مجازات کنند. اتحادیه‌ها در چارچوب قانون اساسی و قانون کار مورد تایید دولت سرمایه، مجاز شناخته می‌شوند و در همان چارچوب، می‌توانند چک و چانه بزنند و نه بیشتر. اتحادیه‌ها بیش از آن‌که سازمانده اعتصاب‌ها باشند، مخالف اعتصابند.

## نمونه اتحادیه فلزکاران در آلمان

بنا به پیش شرط اجباری، هنگامی اعتصاب مورد تایید اتحادیه‌ها قرار می‌گیرد که گفتگوی اتحادیه با کارفرما به بن‌بست برسد. آنگاه اتحادیه برای به رسمیت شناختن اعتصاب، به رای گیری می‌پردازد. اعلام آغاز اعتصاب، به رای بیشترین در صد کارگران بستگی دارد و غیبت هر کارگر در هنگام رای گیری، مخالفت با اعتصاب انگاشته می‌شود. اعتصاب در صنعت فولاد آلمان در ۲۶ ژانویه سال ۱۹۹۲، نمونه‌ای از این اعتصاب‌هاست. اتحادیه فلز آلمان، بیش از ۶/۲ میلیون نفر شمار اعضا، یکی از بزرگترین اتحادیه‌های هفده‌گانه اتحادیه‌های کارگری د گ - ب (DGB) به‌شمار می‌آید. از کل اعضا ۸/۷ میلیون نفری این اتحادیه‌ی سراسری در این سال، نزدیک به یک سوم را اتحادیه فلز تشکیل می‌دهد و ۱۶ اتحادیه دیگر دو سوم بقیه را در بر دارد. بنا به مقررات اتحادیه، زمانی اعتصاب به رسمیت شناخته می‌شود که از پشتیبانی ۷۵ درصد کارگران برخوردار باشد و سه چهارم کارگران باید به آن رای مثبت دهند و غیبت هرکارگر عضو اتحادیه در هنگام رای گیری، مخالفت با اعتصاب به‌شمار می‌آید. در حالیکه برای پایان دهی به اعتصاب، به یک سوم رای بسنده می‌شود. اتحادیه فلز، عظیم‌ترین اتحادیه کارگری نك رشته‌ای در آلمان می‌باشد. این تشکل با این همه پشتیبانی کارگری، به وسیله اتحادیه مهار شده و به فرمان در آمده است. بنا به اساسنامه اتحادیه برای تایید توافق اتحادیه با کارفرما، تایید ۲۵ درصد از کارگران و این بار نه ۷۵ درصد آنها بسنده بود؛ یعنی برای اعلام اعتصاب ۷۵ درصد کارگران باید به اعتصاب رای دهند، اما برای پایان دهی به اعتصاب به ۲۵ درصد بسنده می‌شود.<sup>36</sup> سرانجام این اعتصاب و ایستادگی در چارچوب اتحادیه چه بود؟ در حالیکه بیش از ۵۴ درصد کارگران به‌توافق و سازش اتحادیه بر سر افزایش دستمزدها تن در ندادند، اتحادیه بر فراز سر کارگران قرار داد سازش را بست و اعتصاب را پایان یافته اعلام کرد؛ با فرمان پایان‌یابی اعتصاب، پافشاری برای ادامه و ایستادگی، با پلیس و جرمیه و اخراج روبرو می‌گردید. این یک روند رایج در اتحادیه‌هاست و هیچ تازگی ندارد؛ مجمع اتحادیه‌های کارگران آلمان (DGB) هدف خود را اینگونه اعلام می‌دارد:

"تأمین امنیت گسترش دولت متکی بر حقوق اجتماعی و ادامه دمکراتیک کردن

36 جلیل محمودی، اتحادیه‌ها و موانع و محدودیت‌های قانونی اعتصاب در آلمان- انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی تیرماه ۱۳۷۱/ ژوئیه ۱۹۹۲.

اقتصاد، دولت و جامعه و هم چنین مقاومت در مقابل تلاش هایی که می‌خواهند نظم متکی بر قانون اساسی را در هم شکنند."

برآوردن قدرت و امنیت دولت، یاری به ادامه اقتصاد بورژوازی و مهمتر از همه، ایستادگی در برابر چالش‌هایی که نظم سرمایه را نشانه می‌گیرند.

اتحادیه نگاهبان نظام بردگی نیروی کار است.

در فرهنگ اتحادیه، هر اعتصابی باید کنترل شود. اهرم‌های اتحادیه، اعتصاب‌ها را این گونه مهار می‌کنند:

یکم- به وسیله اتحادیه رهبری شود.

دوم- اعتصاب تنها بر علیه کارفرمایان و اتحادیه های کارفرمایی باشد.

سوم- در رابطه با شرایط کار و دستمزدها و چارچوب تعرفه ها باشد.

چهارم- اعتصاب پس از پایان یافتن مدت پیمان تعرفه و تنها به هدف بستن قرار داد جدید صورت گیرد.

پنجم- اعتصاب به عنوان آخرین چاره و آن هنگام که چانه زنی‌ها به بن رسید، در دستور کار قرار می‌گیرد.

ششم - برای اعلام اعتصاب ۷۵ در صد آرای مثبت کارگران الزامی است.

اتحادیه خواهان افزایش دستمزدها را پشت میز گفتگو با چانه‌زنی و سازش است. در این چانه زنی‌های تنظیم کارمزدبری و سرمایه، برد با طرفی است که دولت، یعنی « ایزار حاکمیت طبقه مسلط »، پلیس، قانون، ایزار تبلیغاتی و تمامی مقامات ارتشی، پلیسی، حقوق‌دانان و دانشگاه‌ها، اساتید، رهبران دینی، مقامات قضائی و اجرایی، زندان و دار و درفش و توپ و تانک و تازیانه و هر آنچه که لازم است را با خود داشته باشد. در يك کلام دولت و همه‌ی ابزار سرکوب حکومتی ضامن فرمانروایی طبقه‌ی حاکمه در دست آن دشمن طبقاتی‌ست که با میانجی‌گری اتحادیه مناسبات را فرمانروایی می‌کند. اتحادیه وظیفه‌مند است که همه چیز را از بالا حل و فصل نموده و بر فراز سر تولیدکنندگان، ابتکار توده های کارگر عضو یا غیر عضو را منجمد سازد. اتحادیه‌ها، کارگران را به میدان نمی‌آورند و همه چیز را بر مبنای قانون و اساسنامه و مقررات موجود در دالان‌های اداری و دفتر و دستک خود حل و فصل می‌کنند. قانون اتحادیه‌های حتا صد در صد مستقل، قانون لغو دستمزدها نیست، بلکه قانون تنظیم دستمزدهاست. هر چند برنشتین، «پدر رویونیسم» در زمان روزالوگزامبورگ چنین ادعا می‌کرد که گویا، مبارزات اتحادیه‌های صنفی « مبارزه نرخ دستمزد، مبارزه علیه نرخ سود» بوده و سرانجام در روند خود، مبارزات عمومی برای آزادی طبقه کارگر را رهبری

می‌کنند، اما گذشت بیش از یک سده خلاف چنین ادعایی را نشان داد. مبارزات اتحادیه‌ای، کمترین توان را برای تهاجم به نمایش می‌گذارند و در بهترین حالت، نقش تدافعی و مقاومت را اجرا می‌کنند.

کارگران در میدان اعتصاب است که، بستر رشد، بروز و نمایش توانایی‌ها، قابلیت‌ها، نیرو، شکوفایی ابتکار و اراده‌ی جمعی و طبقاتی خویش را پرورش می‌دهند. در اعتصاب است که کارگران از پراکندگی به همایش و همبستگی فرا پوییده و از انفراد گرایی، ترس، ناامیدی و بی‌تفاوتی دوران پراکندگی طبقاتی دور می‌شوند و به هم‌گرایی دست می‌یابند؛ اتحادیه‌ها، وارونه ضرورت اعتصاب را به دست کم می‌رسانند و گفتگو از بالا را به جای دانشگاه اعتصاب می‌نشانند. اتحادیه نهاد میانجی بین کارگران و دولت و کارفرماست و در اعتراضات و یا هنگام اعتصاب کارگری، به عنوان میانجی انتقال خواست‌های کارگران ناظر بر اعتصاب می‌آید تا اعتراض‌ها را زیر کنترل گرفته و با میانجی‌گری در مبارزه‌ی طبقاتی، پویه‌های سوسیالیستی و طبقاتی نیروی کار را به وسیله‌ی ترمزهای سازش و صلح به تثبیت گرایی می‌کشاند و خواست‌ها را اتحادیه‌ای نموده و در چارچوب پذیرش و قبول سرمایه و دستگاه‌های اداری و اجرایی و انتظامی آن به چرخه‌ی مناسبات پیوست می‌دهد. اتحادیه، کاهش تضاد طبقاتی را وظیفه‌مند است، تشکل صنفی، شکل تاریخی را با خود جابه‌جا می‌کند و راستا می‌یابد. نظام سرمایه‌داری بدون تشکل دهی نمی‌تواند نظم نسبی تولید را تداوم دهد. اتحادیه صنفی با تشکل دهی می‌کوشد تا شمار هر چه بیشتری از کارگران را در خود گیرد تا در دهانه‌ی قیف‌سازنده‌ی سازمان تولید، ارزش‌افزایی نیروی کار را متمرکز ساخته و تمرکز دهد. با تمرکز دهی کارگران در چارچوب بازار و تنظیمات و قوانین سرمایه، تعرض، خود پویی و خلاقیت مبارزاتی و طبقاتی کارگران که پویه‌ای سوسیالیستی دارند را مهار می‌کند. اتحادیه صنفی همراه با مشروعیت بخشی به مناسبات کالایی کار، سرمایه‌داران را به مشروعیت خواست‌هایی در مرز جایگزینی توان مصرف شده برای بازتولیدی دوباره را قانونیت می‌بخشد. «اتحادیه‌های سنتی، «چه مستقل و چه زرد»، مبارزه‌ی طبقاتی کارگران را مهار نموده و به جای آن، نافرمانی مدنی را در جلب پذیرش دولت بورژوازی آن مشروعیت می‌بخشد. «جامعه مدنی»، جامعه‌ی آرایش یافته با دکورهای تشکل‌های صنفی است.

- شورای کارخانه گرایش به فتح کارخانه و تصرف قدرت سیاسی به دست

کارگران را دارد،

- اتحادیه گذشته از گرایش مشروعیت بخشی به ارزش گذاری های نهادهای حکومتی- طبقاتی بورژوازی، تمکین به ضدا ارزش گذاری های سوسیالیستی را آموزش می‌دهد و قانونیت سرمایه را پاس می‌دارد.

- اتحادیه دژ سرمایه با سربازان کارگری است، شورا، دژ پرولتاریا با خودآگاهان پرولتری است.

- سندیکا نهادی بورکراتیک و هرمی است،

- نهاد شورایی، نهادیست با خرد جمعی و افقی.

- سندیکا در برابر سرمایه و دولت سرمایه‌داران پاسخگو است،

- شورا تنها در برابر کارگران مسئولیت دارد.

- شورا، نماینده‌ی تمامی کارگران است.

- سندیکا در برابر اعضا حق عضویت پرداز، خود را پاسخگو می‌داند، نه همه‌ی کارگران.

- اتحادیه از آنجا که پیشاپیش، دیسپلین سرمایه را پذیرفته، با ابزارهای بورکراتیک خود، کنترل مستقیم طبقه کارگر را به عهده دارد.

- سندیکا، نهادی مصلحتی و تاریخ گذشته است.

- شورا ضرورت تاریخی طبقه کارگر است،

- اتحادیه در خویش می‌ماند، شورا از خویش در می‌گذرد و با نفی خود، موقع و موضع موجود را وا می‌گذارد.

طبقه کارگر با نفی موضوع مالکیت، با سندیکا که مشروعیت این مالکیت را می‌پذیرد، با رهایی از چنبره‌ی بازدارنده‌ی تشکل‌های سنتی، به ضرورت تاریخی نفی خویش می‌پردازد.

پی‌آمد و نقش اتحادیه‌ها در تجربه لهستان (زیر سلطه‌ی سوسیالیسم دولتی) و در سراسر دنیای سرمایه‌داری بیش از همیشه ماهیت تثبیت‌گرایانه‌ی اتحادیه‌های صنفی را آشکار ساخت. کارکرد در چارچوب قانونی موجود، میدان مانور و بازی اتحادیه‌های صنفی است. موضوع اتحادیه‌های صنفی رسمیت بخشی به قانون کار سرمایه است. بورژوازی با تنظیم قوانین دستمزدی، در ارزیابی نهایی، ارزش افزایی استثمار نیروی کار را هدف شمرده تا فرمانروایی سرمایه را تضمین نماید. ضمانت اجرایی چنین قانونی، دولت و دیگر ابزار حاکمیت سرمایه داران، می‌باشند. چنین مقرراتی، قانونی یکجانبه و تحمیلی بوده و استبداد نهفته

در ذات مناسبات سرمایه‌داری را پوشش می‌دهد و یا محصول سازش بین کارگران و سرمایه، و نه قانون کارگران می‌باشد. هرچند اتحادیه‌ها در گذشته‌های دور، سازمانهای صنفی کارگری به شمار می‌آمدند، اما امروزه در سراسر دنیا ابزار بورژوازی به شمار می‌آیند. اگر به قطعنامه‌های کارگری و تنظیمی مارکس در بین‌الملل اول، رأی دهیم که بر آن بود: «اگر اتحادیه‌ها در جنگ پارتیزانی بین کار و سرمایه ضروری شده‌اند، در سرعت بخشی به الغاء خود نظام کار مزدبری به عنوان سازمان‌های متشکل، حتی اهمیت بیشتری دارند.»<sup>37</sup>

بنابراین منطق، باید علیه تمامی تشکلهایی رأی داد که چنین روندی را کند می‌کنند. دورانی که اتحادیه و سندیکا در اغلب جنبش‌های تریبونونیستی، برای اتحاد و همایش سالهای آغازین سده ۱۹ میلادی در انگلستان و فرانسه از درون طبقه کارگر، به وسیله آگاهترین و رادیکالترین کارگران، نمایندگی می‌شدند تا سازمان‌یابی آغازین و مبارزه طبقه کارگر را به پیش برند، سرمایه در دوران رقابت آزاد بهسر می‌برد؛ و با این ابزار طبقاتی بود که کارگران می‌بایست، کاهش ساعات روزکار، کار کودکان، زنان، قوانین کار، بیمه و سایر حقوق صنفی را به سرمایه داران بپذیرانند. در آن دوران، سرمایه در حال تهاجم جهان‌گستر به مبارزات و امتیازات صنفی کارگران نبود. امروزه سازمان جهانی کار (ILO) به‌عنوان بخش تکمیلی سازمان جهانی تجارت (WTO) در عمل، نقش نهاد سرمایه گلوبال را به‌عهده دارد. ILO وظیفه‌مند است تا از جمله:

کنوانسیون ۹۸ (حق قرار داد جمعی)؛ کنوانسیون ۲۹ (ممنوعیت کار اجباری)؛ کنوانسیون ۱۳۸ (درباره کار کودکان و حداقل سن، که با مانوری ماهرانه و با پا درمیانی [ان. جی. ا] ها و رانت بگیران ریز و درشت آنها، به ممنوعیت «کار توانفرسا» کاهش داده شد؛ کنوانسیون ۱۰۰ (مزد برابر)؛ کنوانسیون ۱۱۱ (برخورداری از حقوق انسانی)؛ کنوانسیون ۱۰۳ (حقوق زنان کارگر در دوران بارداری و پس از زایمان)؛ و...<sup>38</sup> را زیر نام «رفرمهای سازمان ملل»، بازپس بگیرد و در حال پس گرفتن است.

37 مارکس، به نقل از لزوفسکی (مارکس و اتحادیه‌های کارگری) برگرفته شده از تاریخ ۳ انترناسیونال، ویلیام فاستر. فصل ۶، جلد نخست.

38 به نقل از کتاب کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه، به کوشش شکوفا دشتستانی، شراره گرامی، کهزاد معین، نشر پژوهش کارگری، چاپ نخست، ۱۹۹۶ آلمان.

اتحادیه‌های مستقل در کشور های بلوک شرق در عمل با رهبری شورش‌ها و اعتراضات همه‌گانی و خودانگیخته‌ی طبقه کارگر، دنباله‌رو اپوزیسیون جناح رقیب بورژوازی گردیدند؛ و در عمل وابسته به سرمایه‌داری شده و سرانجام، این جنبش‌ها، در چنگ و زیر رهبری سرمایه‌داران قرار گرفتند. جنبش‌هایی که می‌توانستند به‌وسیله (نمایندگان آگاه طبقه) رهبری و سمت و سو یافته و خودمدریتی خویش را اعمال نمایند. اما سیاست‌های رفرمیستی، قدرت کارگری و خلاقیت و ابتکار عمل کارگران را در عمل، سد نموده و به جناحی از بورژوازی واگذار شدند تا در رقابت با جناح دیگر، استبداد سرمایه‌ی بازار آزاد را جایگزین استبداد سرمایه‌ی دولتی نمایند.

تجربه‌های اتحادیه‌هایی مانند «دیسک» (کنفدراسیون کارگران انقلابی ترکیه) و «اتحادیه‌های کارگری» در برزیل، که راهی جز ذوب شدن در بوروکراسی، فسادپذیری و تداوم تولید و بازتولید سود و سرمایه را نپیمودند، نمونه‌های بارز «سازمان‌یابی اتحادیه‌ای» در برهه‌ی کنونی می‌باشند.

## نمونه ترکیه

پس از پایان‌یابی دوره ۲۴ ساله‌ی ممنوعیت هرگونه تشکل کارگری در دوران حاکمیت کمال مصطفی پاشا «آتا ترک»، در سال ۱۹۴۷ اتحادیه کارگری در ترکیه اجازه فعالیت می‌یابد. پنج‌سال پس از این اجازه‌یابی است که در سال ۱۹۵۲ «ترک ایش» (کنفدراسیون سراسری کارگران ترکیه) تشکیل می‌گردد. ترک ایش، بر خلاف تلاش بسیاری از فعالین آن، تا سال ۶۷، با افت و خیز و تجربه‌ی اشکال متفاوت حاکمیت‌های سیاسی سرمایه، همراه با تحمل سرکوب از سوی کودتاچیان، و سرانجام سازش با بورژوازی، نتوانست از چارچوب قوانین و منافع سرمایه‌داران گامی فراتر نهد. در پی کودتای نظامی ماه مه سال ۱۹۶۰، با بالا گرفتن نارضایتی کارگران از رهبری کنفدراسیون و شدت‌یابی اختلاف در ترک ایش، بسیاری از کارگران رادیکال، از آن جدا شده و اتحادیه مستقل «دیسک» را تشکیل دادند. این دو تشکل سراسری به موازات یکدیگر و بر بستر سطح آگاهی آن روز کارگران در مراکز تولیدی متفاوت فعالیت داشتند. دیسک به‌طور عمده کارگران صنعتی بخش خصوصی را در بر می‌گرفت و ترک ایش سازشکارانه، با برخورداری از حمایت‌های دولتی به مقابله و خنثی‌سازی خواسته‌های صنفی دیسک ایستاده بود.

نمونه روزهای پانزدهم و شانزدهم ژوئای ۱۹۷۰، در تاریخ جنبش کارگری در ترکیه، گوشه‌ای از نقش سازش‌کارانه و بازدارنده‌ی ترک ایش و میدان عمل اتحادیه‌ها را به نمایش می‌گذارد: ماه ژوئای سال ۱۹۷۰، دولت وقت، دستکاری در ماده‌ی به رسمیت شناخته شده‌ی ۲۷۴ قانون سندیکاها و ماده‌ی ۲۷۵ پیمان‌های دستجمعی را در دستور کار مجلس ترکیه قرار داد. با تصویب قانون جدید، کارگران متشکل در دیسک در بستن پیمان‌های دستجمعی دچار تنگنا می‌گردیدند و در رقابت با این اتحادیه، ترک ایش، با برخورداری از پشتیبانی دولت و اکثریت اعضاء در برخی از شرکت‌ها، کنترل اعتصابات و قراردادهای در دست می‌گرفت. ترک ایش در ۱۵ ژوئای از تصویب این لایحه‌ی دولت سرمایه، پشتیبانی کرد و در مقابل آن، دیسک کارگران ترکیه را به اعتصابی عمومی فراخواند. روز پانزدهم ژوئای ۱۹۷۰، کارگران عضو دیسک و بسیاری از کارگران عضو ترک ایش، در شهرهای صنعتی ازمیر و استانبول دست از کار کشیده و به راهپیمایی پرداختند. بیش از هفتاد هزار کارگر در برابر ممنوعیت اعتصاب و مقابله با نیروهای سرکوب به پا خاسته بودند. روز ۱۶ ژوئای شمار اعتصاب‌گران به دو برابر رسید و کنترل اعتصاب و اعتراض از دست دیسک و پلیس سرکوب خارج گردید. « عبدالله باش تورک » - دبیرکل "دیسک" - کارگران را به آرامش فراخواند، اما کارگران به سازش تن نسپردند. نیروهای انتظامی به روی کارگران آتش گشودند و در اسکله‌ی « کادی کوی »، واقع در بندر استانبول سه کارگر کشته شدند. کارگران، در استانبول با هجوم به صفوف نیروهای انتظامی، سنگرهای پلیس را یکی در پی دیگری در هم کوبیدند و کنترل شهر نزدیک به ۶ میلیونی استانبول به دست کارگران افتاد. دولت به‌عنوان نهاد حکومتی سرمایه‌داران، حکومت نظامی اعلام کرد و ارتش، نیمه شب از پادگانها به خیابان‌ها سرازیر گردید و استانبول و شهر گیزیه (Gibze) را از دست کارگران اعتصابی بازپس گرفت. با این همه، لایحه پیشنهادی تا کودتای خونین ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، یعنی تا ۱۱ سال بعد، به تصویب نرسید. در پی کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، دیسک نیز مورد حمله قرار گرفت و نزدیک به هزار نفر از فعالین آن دستگیر شدند و صدها نفر ناچار به فرار از ترکیه گردیدند. حکومت نظامی، فعالیت دیسک را ممنوع اعلام کرد. در سال ۱۹۹۲، پس از نزدیک به ۱۲ سال، هنگامی‌که زره پوش‌ها و تانک‌های ارتشی و نظامیان ترکیه به پادگانها بازگشتند، و کارگذاران آرایش یافته و بدون یونیفورم نظامی، در نهادهای حکومتی به نمایش در آمدند، دیسک بار دیگر فعالیت خود را از سر گرفت. این اتحادیه مستقل کارگری، با سازماندهی بیش از ۲۰۰ هزار عضو



در آغاز تشکیل‌یابی جدید، دو گرایش را نمایندگی می‌کرد:

۱- گرایشی که براین باور بود که اتحادیه‌های موجود در سطح جهان و نیز ترکیه، قانون‌گرا بوده و به بوروکراسیسم کشانیده شده‌اند. و بنابر این، بیش از آن‌که ابزار مبارزاتی طبقه کارگر باشند و خواست‌های طبقاتی کارگران را نمایندگی کنند، در چارچوب طبقه حاکمه و دولت‌اش، پیش‌برنده‌ی سیاست‌های بورژوازی به شمار می‌آیند. این گرایش کارگری، بر آن است که دیسک باید به آن‌گونه‌ای از ساختار تشکیلاتی و سیاسی دست یابد که به پشتوانه‌ی مجامع عمومی، شوراها و کمیته‌های کارخانه، کارگران را علیه بورژوازی سازمان دهد.

۲- گرایش دیگر، گرایش راستی است که در برابر گرایش نخست، بر آن تلاش می‌باشد تا پیرایه‌های رادیکال گذشته‌ی دیسک را بزدايد و به عنوان يك اتحادیه سنتی و صنفی محض، در فضای «دوستانه» با بورژوازی، مطالبات اقتصادی - صنفی کارگران را میانجی باشد. دیسک در سالهای ۱۹۶۰ با سازمانیابی مستقل و رادیکالی در برابر سندیکا‌های زرد دولتی ایستاد، اما با حفظ ساختار، خواسته‌ها و سیاست‌های سندیکالیستی خود، پس نمی‌توانست از چارچوب مرزهای قانونی و موازین بورژوازی فراتر رود. بنابراین، به سرنوشت دیگر تشکلهای اتحادیه‌ای گرفتار آمد. به هر روی، دیسک برای کارگران تشکلی کارآ نبود. در دهه‌ی هفتاد میلادی، گرایش نیرومندی در دیسک پدیدار شد که قوانین عمومی حاکمیت سرمایه را "اصل" قرار داده و مطالبات کارگران را بر مبنای آن به داد و ستد می‌گذاشت. دیسک، در این دوره به اکسیونیسیم و همایش روی آورد و بیان خواسته‌های کارگران را با نظم حاکم همخوان و همساز نمود. این سیاست به معنای خلع سلاح کامل طبقه کارگر بود. در سالهای ۹۰ و آغاز فعالیت دوباره دیسک، سیاست تن‌سپاری به قوانین حاکمیت سرمایه برجسته‌تر گردید. در پیش‌برد چنین روندی، در شرایط کنونی، دیسک نیز، در حالی‌که کارگران، دیگر اعتماد چندانی به آن ندارند، همانند دیگر اتحادیه‌های هم‌ردیف خود، در گرداب و فساد دیوان‌سالاری و بحران بی‌اعتمادی گرفتار آمده است. این اتحادیه، با این حال، همچنان ایجاد «تفاهم» و همزیستی بین بورژوازی و طبقه‌ی کارگر را وظیفه خود می‌داند؛ این بن‌بستی است که پیشاپیش در برابر تمامی تشکلهای مستقل صنفی کارگری آراسته شده است. مارکس و انگلس در نیمه‌های سال ۱۸۰۰، این هشدار را به کارگران داده‌اند.

اتحادیه‌ها بطورکلی و از جمله «دیسک»، با بر زمین گذاردن، سیاست مستقل طبقاتی کارگران، در عمل استقلال خود را از دست داده و به دیوان‌سالاری و

بازدارنده‌های دست و پاگیر بوروکراتیک زمین گیر شده‌اند. اتحادیه‌های صنفی، در شرایط موجود به باز تولید شرایط استثمار ادامه می‌دهند. سرمایه و دولت‌اش به پشتوانه و با توجیه قانونیت اتحادیه‌ها واکنش‌های خودجوش و مستقل کارگران در خارج از چارچوب "دیسک" را سرکوب می‌کنند. این سرکوب‌گری‌ها در واقع، از یک‌سو به یاری بازدارنده‌های اداری و بوروکراتیک قوانین اتحادیه‌ها؛ و از سوی دیگر، در یورش آشکار به اعتراضات خیابانی در اشکال سرکوب‌گری‌های وحشیانه ارتش و پلیس سرمایه‌داران است که تداوم می‌یابد. با این همه، نمای همه‌گانی مبارزات طبقاتی در ترکیه بیانگر آن است که دوران توهمنگیزی اتحادیه‌های کارگران به پایان خود نزدیک شده است. این فروگاهی با تکیه به چنین نهادهایی، به رهبری دیسک بستگی ندارد و یک "بیماری" منطقه‌ای (لوکال) نیست. از منظر تاریخی و راهبردی، سراسری جهان(ماکرو)، گرایش اتحادیه‌ای یا باید به زائده دولتی تبدیل شود و یا در چارچوب مسائل اقتصادی و چک و چانه زنی برای کاهش شدت یورش به شرایط زیستی کارگران، فراتر نرود، سرانجام هردو، یکی‌ست. در هر صورت محکوم به این فروپاشی‌اند. نمونه خیزش ژولای ۱۹۷۰، و جان‌فشانی‌های کارگران، به مثابه‌ی یک تجربه گران‌بار، بیانگر آن است که اتحادیه‌ی صنفی کارگران حتی اگر از رادیکالیسمی مانند "ترک ایش" سالهای ۱۹۴۷ آغاز شده باشد، سرانجامی جز فساد بوروکراتیک و سازش با کارفرما را ندارند، و اگر همانند "دیسک" سالهای ۱۹۷۰ باشند، مانور در میدانی قابل کنترل را خواهندند. دیدیم که "دیسک" رادیکال، در ماه ژولای ۱۹۷۰، هم‌زمان با نیروهای سرکوب، کارگران را به سازش فراخواند و کارگران فارغ از آگاهی و نهادهای طبقاتی - سیاسی خود که "کار تاریخیاً ضروری" طبقه کارگر را سامان دهد، به سلاخی کشیده شدند. سندیکا، نهاد طبقاتی چنین رویارویی نبود. حضور کارگران، حضوری تدافعی بود تا در همان شرایط استثمار باقی بمانند و تنها حق پیمان دستجمعی استثمار و اعتصاب‌های کم دامنه و صنفی را حفظ کنند و نه لغو ریشه‌ای اسارت خویش.

کارگران به میدان آمده، نه به هدف تهاجم طبقاتی برای رفع شرایط و عوامل اسارت خویش، بلکه برای دفاع از حفظ شرایط تحمل پذیرتر استثمار، جان خود را به خطر می‌افکندند. کارگران، نه تنها مسخ شده در چارچوب تنگ اتحادیه از آگاهی و سازمانیابی طبقاتی و وظیفه تاریخی خود بی‌خبر مانده بودند، بلکه با ذهنیت شیئی وارگی که پی آمد آموزش و پرورش اتحادیه‌های صنفی بود، تصور عبور از خط تنبیت مناسبات تولید کالایی را در ذهن نداشتند. سال ۱۹۷۱ حکومت نظامی در

ترکیه، با برپایی دادگاههای "امنیت ملی" تمامی فعالین آگاه و شناخته شده کارگری را دستگیر و زندانی نمود و یا ناچار به فرار گردانید. با این همه، نه حکومت‌های غیر نظامی (سیویل) و نه حکومت نظامی، هیچ یک از اتحادیه‌های "ترک ایش" و "دیسک" را منحل اعلام نکردند. با بررسی علل ضروری کودتاهای هر ده ساله یکبار در ترکیه به این جمع‌بندی می‌رسیم که با از کنترل خارج شدن و مهار ناپذیری جنبش کارگری توسط اتحادیه‌ها، هرآینه که کارگران چارچوب اتحادیه‌های صنفی را در هم شکسته و با هویت خود پای به میدان زمینه‌سازی تعیین سرنوشت خود به دست خویش می‌گذارند، تانک‌ها و چکمه‌پوشان نظامی به میدان می‌آیند. آزمون کارگران در ترکیه و در تمامی جهان، نشان می‌دهند که: اتحادیه‌ها، سازمانده ساختار سیاسی و طبقاتی آگاهمند طبقه کارگر در برابر متکامل‌ترین و کوبنده‌ترین ساختار سیاسی-نظامی بورژوازی، نیستند. تجربه‌های "ترک ایش" و "دیسک"، می‌آموزاند که این تشکل‌ها، کارگران را در روز سرنوشت ساز کارزار طبقاتی، در برابر لشگریان مسلح بورژوازی، بی‌پناه، خلع سلاح و ناآزموده رها می‌کنند. "دیسک" به عنوان یک اتحادیه مستقل و رادیکال، نشان داد که تنگناهای ساختاری و بینشی تشکل‌های صنفی، بیمار، مزمن و درمان ناپذیرند. "دیسک" رادیکال نشان داد، در آن هنگام که تناسب قوا به سود کارگران است و بورژوازی برای نجات مناسبات حاکم، به ارتش متوسل می‌شود، نقش میانجی را ایفا می‌کند و در هنگام چرخش این توازن، با حکومت سرمایه در پارلمان و وزارت خانه‌های دولتی به سازش و دادن امتیازات می‌پردازد. این یک سوء تفاهم و اشتباه موردی و محلی (لوکال) نبود، این پی‌آمد آن منطقی است که اتحادیه‌های کارگری، سبب خواسته‌های آنی و روزمره‌ی کارگران هستند و از آن روی علنیت و قانونیت دارند تا کارگران را در همین دایره، بازدارند. امر بی‌چون و چرای تولید و ارزش افزایی، با سوخت جان و هستی کارگر و ساختار خانوادگی‌اش باید سوخت و ساز این روند باشد.

## نمونه برزیل

در برزیل نیز، جنبش اتحادیه‌ای، از طریق سازماندهی میلیون‌ها کارگر در اتحادیه‌های سراسری، به سازمانیابی عظیمی دست یافته و حزب بزرگ کارگران برزیل را پشتوانه گردیده است. این تشکل که از سندیکاهایی «چپ» در سال ۱۹۷۸ پایه گرفت؛ نخست، در پیوند با برخی تشکل‌های مخفی کارگری قرار گرفت و رشد یافت. رفرمیسم اتحادیه‌ای در این کشور نیز با درخواست‌های

رفرمیستی، رفته رفته توانست تا تتی چند از رهبران حزب را در پست‌هایی مانند شهردار و یا شرکت در ساختار دولتی به کارگزاری مناسبات سرمایه‌داری بگمارد. وظایف و اهداف رهبران اتحادیه‌های کارگری برزیل که میلیون‌ها کارگر را در شبکه‌های خود سرگرم نموده‌اند؛ از زبان "لولا"، یکی از رهبران آن، شنیدنی است. این گفتگو، گویای افق و حرف آخر اتحادیه‌های سنتی است.

« لوئیز ایناسیو دا سیلوا» معروف به "لولا" از رهبران اتحادیه‌های کارگری برزیل، در حال حاضر از رهبران حزب کارگران برزیل است که سه بار نیز کاندیدای ریاست جمهوری شد و سرانجام در سال ۲۰۰۲ به پشتوانه‌ی ناآگاهی کارگران و زحمتکشان، به ریاست جمهوری رسید تا در مدیریت اجرایی ( دولت ) سرمایه کارگزار گردد. پیش از آن‌که به کارگزار رسمی بورژوازی در جایگاه ریاست جمهوری بنشیند، در نقش‌های مادون، در پاسخ به پرسش‌گر روزنامه « فرانکفورتر وندشاو» آلمان، در سه شنبه ۴/۱۱/۹۷ که از موضع این اتحادیه‌چی قدیمی در برابر گلوبالیزاسیون جويا شده بود، این‌گونه صادقانه پاسخ می‌گوید:

"ما نیز خواهان ثبات هستیم. ولی اضافه بر آن مایلیم به همراه جنبش‌های پایه‌ای، در سیاست‌های اجتماعی و آموزشی کم‌بودها را نیز نشان دهیم. ما با سندیکا بر علیه بیکاری، استراتژی مشترکی (با سرمایه جهانی که نخستین شرط آن بیکارسازی است/- داخل پرانتز از نگارنده) را ارائه خواهیم داد... ما با گلوبالیزاسیون (جهانی سازی یورش سرمایه) مخالف نیستیم زیرا که جلوی آنرا نمی‌توان گرفت. انتقاد ما این است که گلوبالیزاسیون دورنمای اقتصادی داشته باشد و به جنبه‌های اجتماعی نمی‌اندیشد. این نکته مهم هم برای برزیل و هم برای اروپا راست می‌آید، اما در اینجا قبل از این که ویژگی به دولت بخشیده شود، باید نخست دولت اجتماعی (با بورژوازی) را سازمان داد. حزب کارگران برزیل، با گشودن بازارها و یا برپایی مناطق بین‌المللی تجاری (Free Trade Zones) مخالفتی ندارد، اما ما مایلیم که برای برزیل منافع بیشتری در نظر گرفته شود."<sup>39</sup>

باچنین بیاناتی، دیگر هیچ نیازی به تحلیل طبقاتی و تبیین ماهیت یکی از بزرگترین و قدرتمندترین اتحادیه‌های کارگری جهان، وجود ندارد.

39 کمون، ارگان سیاسی-تئوریک شورای کار، شماره ۱۳ بهمن ماه ۱۳۷۶، نقش حزب کارگران برزیل از زبان رهبر آن لولا.





## بخش سوم

شورا های کارگری، ساختارهایی نوین و طبقاتی  
در راهبرد خود مدیریتی تولید و خودگردانی

## تجربه روسیه

مروری بر نقش و کارکرد شوراهای کارگری در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه برای کارگران تن ناسپار به اسارت خویش، می‌تواند درسنامه‌ای تجربی به‌شمار آید: نخستین شورای کارگری در روسیه، در روز ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵ از دل اعتصاب کارگران چاپ در مسکو، فرا روید. در پی آن، در دیگر شهرها (از جمله پترزبورگ) سازمانیابی و اعلام شوراهای کارگری به عنوان ضرورت پاسخ‌گویی به ساختارهای چاره ساز مبارزه طبقاتی، شکل گرفتند. شوراهای کارگری، هرچند عمری کوتاه داشتند و درزاد روز ۵۰ روزگی خود، به وسیله حکومت تزاری سرکوب و ممنوع شدند، اما بار دیگر در سال ۱۹۱۷ زندگی و شوری دوباره یافتند. آن پنجاه روز، و همان شورای کارگری پترزبورگ، برای مراکز کارگری در سراسر روسیه الگویی درخشان گردید. شوراها به‌عنوان سازمان‌های پیشرو و انقلابی، نه تنها در میدان‌های کار و تولید، بلکه در عرصه‌های زندگی و زیست، نوعی خودگردانی را به آزمون گذارده و کارکرد داشتند. خود - ویژگی شوراهای کارگری در گزینش، کنترل و نظارت بر نمایندگان هرآینه قابل برگماری و برکناری، شوراها را همچون نهادهای طبقاتی و سیاسی و ارگانهای خودگردانی تولیدکنندگان جلوه‌گر نمودند. شوراهای کارگری که در چارچوب کمیته‌های کارخانه نخستین آزمون‌های خود را در آن فضای پر تب و تاب سیاسی و زیر کنش و واکنش‌های منشویکی و بلشویکی و دیگر احزاب و گرایش‌های طبقاتی به تجربه گذارده بودند، در برابر فشار اتحادیه‌ها ایستادگی کرده و با خواست‌هایی مانند ۸ ساعت کار در روز و تشکیل مجلس مؤسسان - که در آن روز در ذهن کارگران، نوعی ناخودآگاهی به توان و شایستگی خویش، به‌جای اعلام شوراها به عنوان جای‌گزین قدرت موجود را بازگو می‌نمود - قدرت مطلقه تزار را به پرسش گرفتند. این سنت تا سال ۱۹۱۷ و سرنگونی تزاریسیم و اعلام و پیروزی حکومت کارگری، هرچند برای کوتاه مدت - به پیش برده شد. با مرور آزمون خونبار خیزش کارگران در ۹ ژانویه ۱۹۰۵، شوراها و اتحادیه‌ها هرچند ممنوع شدند، اما تزاریسیم در سال ۱۹۰۶ رسماً در برابر مقاومت کارگران، با پذیرش قانونیت یابی اتحادیه، به سازش تن در داد. این تشکل‌های قانونی و صنفی، (در سال ۱۹۰۶) تنها در چند رشته اجازه تشکیل یافتند، مشروط به آن‌که سبب «تهدید امنیت عمومی» و «اخلال در نظم» نشوند. در اساسنامه اتحادیه‌های مجاز، واژه‌هایی مانند «دفاع از منافع کارگران» حذف و به‌جای آن «ایجاد تفاهم میان منافع متضاد» گذارده شد. فعالین جنبش سوسیالیستی با هوشمندی لنین از همان آغاز سازماندهی جنبش، ماهیت



تشکل‌های صنفی و دامنه‌ی کارکرد آنها را در یک جامعه با حاکمیت استبداد مضاعف (فئودال - امپریالیستی) شناخته بودند:

این یک ارزیابی آگاه‌مندانه است که، تکامل خود جنبش طبقه کارگر به تبعیت آن از ایدئولوژی بورژوازی منجر می‌شود. « اتحادیه‌گرایی به‌معنای به بردگی کشانیدن ایدئولوژیک کارگران توسط بورژوازی است. بدین ترتیب وظیفه ما... عبارت است از مبارزه با خودانگیختگی، منحرف کردن جنبش طبقه کارگر از این تلاش خودانگیخته‌ی مبتنی بر اتحادیه‌گرایی برای رفتن زیر بال بورژوازی، و آوردن این جنبش به زیر پر وبال سوسیال دموکراسی انقلابی»<sup>40</sup>

## تجربه‌ی شورای بیکاران در پتروگراد

در سال ۱۹۰۶ در کشاکش مبارزه طبقاتی کارگران در برابر حکومت تزاری و سرمایه‌داران، شورای کارگران در شکوفایی انقلابی این دوره در روسیه راه افتاد. تجربه‌ی شورای بیکاران سن‌پترزبورگ در شمار این شوراهاست. شورای کارگران بیکار، به‌یاری تنی چند از پرولتاریای انقلابی عضو حزب بلشویک سامان یافت. شورای بیکاران از ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ به صورت نیمه مخفی - نیمه علنی تا زمان توان‌مندی دوباره‌ی حکومت تزار مورد سرکوب قرار گرفت. سرکشی مالی شُف، کارگر اخراجی بافندگی به ابتکار و هم یاری کارگران بیکار، شورای بیکاران را سازمان داد.

شورا در ابتدا باید در برابر تشکل باندهای چماقدار (لباس شخصی‌ها) حکومتی، موسوم به "صدهای سیاه" به سازماندهی نهادهای دفاعی بپردازد. شورای سازمانده، نخست باید دهها هزار کارگر بیکار را شناسایی و آمارگیری نماید و همچنین خاستگاه کار، کارورزی، بخش تولیدی و اقتصادی هرکدام را روشن گرداند. شورای بیکاران، هدف خویش را رفع مشکل فقر و تنگدستی، گرسنگی و بیکاری کارگران بیکار اعلام نمود. برای سازمانیابی کارگران، کمیسیون‌هایی برای وظایف گوناگون برگزیده شدند. کمیسیون‌ها سپس به ساماندهی واحدهای محلی دست زدند. پروژه‌هایی برای هر هدف در دستور کار قرار گرفته شد. پس از برآورد شمار بیکاران، با کسر یک در صد از دستمزد کارگران کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی و دیگر بنگاه‌های اقتصادی به سود بیکاران همراهی شد.

فراخوانی کمک‌های خودجوش و شرکت در گردهمایی‌ها و برگزاری همایش‌ها در دستور کار قرار گرفت.

برپایی غذاخوری رایگان و نیز بردن غذا به خانه کارگران، هم یاری‌های مالی، درمانی و فوری از جمله کارکردهای کمیسیون‌های ویژه بود.

انجمن شهر یا دومای شهر، به عنوان یک نهاد حکومتی، به برآورده سازی مواد غذایی گردن نهاد. به خواست شورا، دومای شهر، باید ساختمان‌هایی برای برگزاری نشست‌های شورای بیکاران آماده گرداند.

باید بودجه‌ای برای برآورده سازی نیاز غیرکارگران، از جمله دانشجویان و روشنفکرانی انقلابی که گرفتار شده اند ویژگی یابد.

کارگران دومای شهر را به نشست پشت یک میز با شورای بیکاران، وادار ساختند. در حالیکه گردان‌های کارگری برای نگهداری نمایندگان خویش و ایستادگی در برابر باندهای آدمکش «صدهای سیاه» به دفاع می‌پرداختند، می‌بایستی در همان حال از دسیسه‌های دومای شهر که هرآینه با فراخوانی نیروهای انتظامی برای دستیگری و شناسایی فعالین شورا می‌پرداخت، ایستادگی کنند.

شورای بیکاران تلاش‌های آگاهانه‌ای برای استوارگردانی همبستگی و به پشتیبانی خواندن شاغلین به کار بست. فراهم آوری کار برای بیکاران، با پیشنهاد پروژه‌هایی ضروری و شدنی روی میز گذارد.

نقش شوراها در آن زمان آن‌چنان از اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار بود، که کادرهای پرولتری حزب، زیر نظر مستقیم لنین و حزب بلشویک رهنمود می‌گرفتند. سرگنی مالی شف، پرولتر سازمانده شورای بیکاران پترزبورگ، سالها بعد در ارزیابی شورای بیکاران گفت:

"می‌توانیم بگوییم که بسیاری از رهبران فعلی (۱۹۳۱) شوروی و صنعت شورایی، اولین درس عملی خود را از این کار گرفتند. مسائلی که هرگز تحت شرایط دیگری طرح نمی‌شد، برای نخستین بار بصورت مسائل عملی پرولتاریای سن پترزبورگ در آمد... کار همگانی به ما کمک کرد اتحاد پرولتاریا را در زمانی که ارتجاع، سیاه تر از هر زمان دیگر بود، حفظ کنیم و آموزش انقلاب آن را به پیش ببریم. ما با ایجاد شورای بیکاران، اعتصابات موفقی را برگزار کردیم تجلی روحیه توده‌های پرولتری بود و آگاهی طبقاتی آن را فرا می‌رویانید."<sup>41</sup>

شورای بیکاران در سن پترزبورگ ۱۹۰۶ در آن هنگام که سرکوب اوج گرفت،

پنهان گردید. شوراهای در میان طبقه کارگر، مخفی شدند. شوراهای کارگری سال ۱۹۱۷، که حکومت تزاری و حکومت موقت کرنسکی را واژگون ساختند، یک شبه زاده نشدند، این نهادهای طبقاتی، تکامل و دگرسانی‌های نهادهایی مانند کمیته‌های اعتصاب و کمیسیون‌های مستقل و مورد اعتماد کارگران بودند که در یک واکنش طبقاتی و خودجوش سزاواری خویش را در کارکرد مبارزاتی نشان داده و به سنجش گذارده بودند. شوراهای از هیچ حزب و گروهی دستور نمی‌گرفتند و کادرهای بلشویک تنها با رهنمودهای حزبی خود، نقش پیشنهاد دهنده داشتند.

اعتصابات کارگری به ویژه در سال‌های خفقان پس از سلطه‌ی دوباره‌ی تزار در سالهای ۱۹۰۷ تا انقلاب ۱۹۱۷، نه از سوی اتحادیه‌ها، بلکه با سازماندهی کمیته‌های مخفی اعتصاب که ساز و کاری شورآگرایانه داشتند، شکل می‌گرفتند. در دوران گذار فروپاشی تزارسیم و دولت موقت بورژوایی کرنسکی (۱۱ ژوئن ۱۹۱۷)، درماندگی اتحادیه‌های کارگری را از زبان نمایندگی اتحادیه، رابینسون، می‌شنویم: «این خصلت ناست که ۹۹٪ دعوای بدون اطلاع سازمان‌های اتحادیه‌ها به وجود آمده و ادامه می‌یابد.»<sup>42</sup>

هرچند شمار زیادی از شوراهای کارگری تا آستانه‌ی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، زیر رهبری نمایندگی منشویکی، با شعار مبارزه با «استبداد»، عملاً در برابر این ساختار سیاسی پیشاسرمایه‌داری با بورژوازی صنعتی همراستا می‌گردیدند، اما این دوگانگی، دیری نپایید. دست کشیدن از خواست ۸ ساعت کار و پایان دادن به اعتصاب در سال ۱۹۱۷ دو مورد مهمی بودند که به وسیله منشویسم و از تریبون شوراهای بر کارگران پذیرانده شد؛ و به همین سبب، شعار «قدرت به دست شوراهای» از سوی بلشویک‌ها، برای برهه‌ای کوتاه بی‌پاسخ ماند. شوراهایی را که در آن شرایط دارای بار ایدئولوژیک و سازشکارانه‌ی منشویکی بودند، گسترشی چشمگیر داشتند. در این برهه، کمیته‌های کارخانه برخلاف شوراهای این چینی، رادیکال‌تر و مستقل از احزاب (به ویژه منشویکها) تا تسلیح کارگران و تشکیل میلیس کارگری پیش رفتند.

لنین، هشیارانه این پویا را دریافت. کمیته‌های کارگری با خاصه‌ی شورآگرایانه و در پروسه‌ی خودآگاهی، کنترل کارگری را عملاً برقرار ساختند. در دوران چند

42 به نقل از کتاب کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه، به کوشش شکوفا دشتستانی، شراره گرامی، کهزاد معین، نشر پژوهش کارگری، چاپ نخست، ۱۹۹۶ آلمان.

ماهه‌ی پس از سرنگونی تزاریسیم و جایگزینی حکومت موقت کرنسکی، به موازات شوراها، اتحادیه‌های کارگری وجود داشتند و حتی با نزدیک شدن روزهای اکتبر، اتحادیه‌ها که زیرمجموعه‌های سازمانهای سیاسی راست و میانه به شمار می‌آمدند، به این تلاش دست یازیدند تا کمیته‌های کارخانه را به زیرساختارهای خود تبدیل سازند. در واقع، سلولهای محلی اتحادیه‌ها، هدف اتحادیه‌های کارگری بودند. در گفتگوهای داغ روزهای انقلاب ۱۹۱۷ در خارکوف یکی از نمایندگان «مجتمع عمومی الکتریسیته» ماهیت اتحادیه‌ها را این‌گونه بیان نمود:

«کشتی اتحادیه‌ها در سراسر دنیا شکسته است، آنجا نیز که هنوز وجود دارند، ما را فقط از مبارزه باز می‌دارند. اگر اتحادیه‌ها بخواهند کمیته‌های کارخانه را به اطاعت از خود بکشانند، ما می‌گوئیم: دست‌تان کوتاه، ما راه شما را نمی‌رویم. مبارزه با سرمایه باید تا پایان کار پیش برده شود.»<sup>43</sup>

نماینده‌ی دیگری از «مجتمع عمومی الکتریسیته» در کنفرانس دوم کمیته‌های کارخانه خارکوف در دمامد انقلاب اکتبر گفت:

«کمیته‌های کارخانه وضع کارگران را بهبود می‌بخشند، بر عکس اتحادیه‌ی کارگران فلز برای کارگران هیچ کاری نکرده است. کمیته کارخانه یک نیروی زنده است؛ بر عکس در مورد اتحادیه‌ها، فقط در حد شکل در جا زده‌ایم. انسان نباید جنبش را فدای شکل بکند. کارگران فلز در کمیته‌های کارخانه، سازمان‌یافته‌اند. کمیته‌ها ماندگارتر می‌باشند. باید از آنها پشتیبانی کرد.»<sup>44</sup>

و کارگر دیگری از کارخانه لوکوموتیو سازی فریاد کشید: «اتحادیه‌ها فرزندان بورژوازی هستند.»

در هنگامی که شورای پتروگراد به بلشویک‌ها رای داد، به قیام انقلابی کارگران

43 همان منبع، ۱۹، به نقل از پانکراتوا. آنا میخائیلونا پانکراتوا در سال ۱۹۱۹، در زمان دانشجویی به حزب بلشویک پیوست و به عنوان استاد علوم اجتماعی در دانشگاه مسکو کتاب‌هایی پر ارزشی در باره‌ی تاریخ جنبش کارگری نوشت. در سال ۱۹۵۲ به عضویت کمیته مرکزی حزب در آمد و در سال ۱۹۵۷ در گذشت. برخی از کتاب‌های پانکراتوا در باره‌ی تاریخ جنبش کارگری از جمله به نام ترین بررسی‌های وی «شوراهای کارخانه در روسیه: مبارزه بر سر کارخانه‌ی سوسیالیستی» چهار سانتسور استالینی گردید. کتاب نامبرده، در سال ۱۹۲۳ در مسکو به چاپ رسید، اما به لیست کتابهای ممنوعه پیوست و در زمان استالین در هیچ کدام از کشورهای بلوک شرق و نیز روسیه، اجازه چاپ دوباره نیافت.

44 نلین، مجموعه آثار، ج ۳۲، ص ۵۸.

چراغ سبز داده شد. حکومت موقت، محکوم به شکست بود. کنگره‌ی شوراهای سراسری، فرمان خیزش را با اراده‌ی کارگران سازمان یافته در شوراهای انقلاب و پایان یابی حکومت سرمایه داران را نوید می‌بخشید. کنگره خواست و اراده‌ی کارگران را برای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اعلام نمود.

در آغاز انقلاب اکتبر در روسیه بود که شوراهای نمایندگی کارگران به شوراهای نمایندگی کارگران و سربازان دگرگون گشت و با پیوستن دیگر بخش‌های اجتماعی به سازمان‌های توده‌ای و غیرطبقاتی دگرسان شدند، شورای کارگری پتروگراد که بر استقلال خویش و کنترل کارگری به وسیله شوراهای پای می‌فشارد، در برابر شرایط آن روزگار و اشتباهات فاجعه بار رهبران حزب بلشویک تار و مار شد.

انقلاب اکتبر در روسیه در حالی که به جنگ داخلی و محاصره خارجی از سوی امپریالیست‌ها دست به گریبان بود، با دو گونه سازمان‌کاری پیوند داشت: نخست، شوراهای کارگری که اینک پیرو و وابسته به حزب حاکم بودند و یا می‌بایستی از حزب دستور می‌گرفتند و در واقع نهادهای دولتی به شمار می‌آمدند. شوراهای «حکومت حزبی»، نه تنها کارگران که دیگر لایه‌های طبقاتی و اجتماعی را نیز در بر می‌گرفتند. اتحادیه‌های کارگری دومین ساختار نهادهای کارگری بودند که در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، نه به روش و ساختار و وظایف اتحادیه‌های سنتی، بلکه با ساختار و راهکاری نوین، با جلوه‌ی کمیته‌های تولید و توزیع، به کنترل کارگری در همه امور چشم داشتند. ویژگی اتحادیه‌های مورد نظر اپوزیسیون کارگری درون حزب بلشویک، استقلال از حزب و دولت بود. اپوزیسیون کارگری به رهبری انقلابیونی مانند کولنتای در حزب بلشویک مدافع اتحادیه با ساختار و وظایف نوین بود. با سرکوب شوراهای کارگری در پتروگراد و شورای ملوانان در کرونتسناد از سوی حزب، اپوزیسیون کارگری، خود را مدافع سرسخت آن بخش از خواست‌های طبقاتی و انقلابی شوراهای پتروگراد می‌دانست. تروتسکی به عنوان کمیساریای جنگ، آزمون نظامی کردن تولید را در کارخانه خواستار بود. سیستم نظامی تولید تروتسکی، راهبرد بهره‌وری و افزایش تولید را در شرایط جنگ داخلی و مقابله با ضد انقلاب پیشنهاد می‌کرد و پروژه‌ی خودمختاری اتحادیه‌ی کارگری اپوزیسیون کارگری را حذف می‌نمود. اتحادیه می‌بایست سر به فرمان حزب بگذارد و از دولت و حزب بلشویک فرمان گیرد. اتحادیه‌ها آنگاه رسمیت می‌یافتند که «سازنده دیسپلین کار شوند» چیزی که تروتسکی در کتاب تازه خود «تروریسم و کمونیسم» نوشت:

«دولت جوان سوسیالیستی نیازمند آن است که اتحادیه‌های صنفی، نه

برای مبارزه به منظور بهبود شرایط کار، که همگی از جمله وظایف سازمان‌های اجتماعی و دولتی است - بلکه طبقه کارگر را سازماندهی کند و برای سرنوشت تولید، آموزش دهی، دیسپلین، توزیع، گروه‌بندی و کاتاگوری‌های معینی را در چشم داشت دارا باشد و برای دوره و زمانی ثابت، کارگران مشخصی را در پست‌های معینی بگمارد. در یک کلمه، اتحادیه دست در دست دولت بگذارد تا به منظور راهبری کارگران در یک شبکه‌ی پلان اقتصادی، اتوریتیه‌ی خویش را به کار برند.»<sup>45</sup>

اتحادیه‌ای که دست در دست دولت بگذارد، حتا دولت کارگری، دیگر اتحادیه مستقل نیست. سرنوشت چنین اتحادیه‌ای، به دست نخبه‌گان حزبی شماره می‌خورد و کارگران غیر حزبی، بی اختیار و بی اراده، در نقش سیاهی لشکر می‌نشینند. اعضا آگاه و فداکار حزب کمونیست روسیه و رهبران اپوزیسیون کارگری حزب بر این حقیقت بودند. اتحادیه‌ها خواهان کنترل کارگری و پیشبرد سیستم دانشکده‌ای (آکادمیکی) رهبری جمعی پلان اقتصادی بودند و مخالف پروژه‌ی مدیریت انفرادی و رهبری کارشناسان دیگر طبقات. حزب به این راه می‌رفت، راه « کارشناسانه سالاری». « کارشناسانه سالاری» آزمونی بود که به صلاح و مصلحت انقلاب پنداشته می‌شد. در کنگره نهم (مارس/آوریل ۱۹۲۰) تروتسکی، سربازخانه نمودن کار را پی می‌گیرد. مدیریت فردی، تایلوریسم و برقراری پاداش، برانگیزاننده‌های کار پیشنهاد می‌شود تا کارگران نمونه و کارآ را دلگرم سازند. اتحادیه‌ها به وعده‌ی قانون اساسی شوروی « عالی ترین مرجع بدنه‌ی سیاسی تمامی اقتصاد خواهند بود»؛ یعنی که کارگران هم کنترل کننده و هم مجریان تولید و مناسبات اند. یعنی که پیشبرد و برقراری کنترل کارگری بر اقتصاد و سیاست. دسامبر ۱۹۲۰ رهبری اتحادیه نزد لنین شتافتند؛ تومسکی که در شمار نرم ترین نمایندگان اپوزیسیون کارگری بود، با شکواییه‌ای دردناک اعلام خطر نمود که با این روند نظامی سازی و برقراری سیستم کارشناس سالاری، گسست بی چون و چرای پیوند بین حزب و اتحادیه قطعی است. لنین تصدیق می‌کرد که نظامی سازی (پادگان گرابی) تولید به معنای فرو ریزی رژیم است. لنین این هشدار را شنید و بر همین نظر ایستاد:

«من بر اینم که این روش (یعنی سیاست اتحادیه‌ای حزب) از بُن دچار

تناقض شده است، و اینکه رفیق تروتسکی با آن سیاست «تکان» علیه رفیق تومسکی، سراسر دچار اشتباه بود. برای اینکه حتی اگر سیاست «تکان» تا حدودی به وسیله وظایف و روش‌های نو، توجیه شوند... نمی‌توان در لحظه و واقعیت کنونی، آن را تحمیل نمود، زیرا که در بردارنده‌ی یک شکاف می‌باشد.<sup>46</sup>

اپوزیسیون کارگری به عنوان مدافع «اتحادیه‌های کارگری» به مانند نهادهی مستقل و طبقاتی، در ماه مه ۱۹۲۰ با اعلام نظامی ساختن تولید از سوی تروتسکی در آستانه‌ی هجوم قرار گرفت. در بخشی از یک ارزیابی در مورد «فروپاشی حزب بلشویک»<sup>47</sup> چنین می‌خوانیم:

واکنش لنین چنین بود که: «حتا بهترین کمونیست‌ها، در مقایسه با فروشنندگان لایه‌های میانی حکومت تزاری در رابطه با داد و ستد، و در رابطه با مدیریت و اداره‌ی اقتصاد، نا کارآ بودند»<sup>48</sup>

برای جبران این ناکارایی بایستی از کارشناسان یاری خواسته می‌شد. کارگران، از کارشناسان بایستی چگونگی راه‌اندازی کارخانه‌ها، راه آهن و اداره‌ها را فراگیرند. آنان بایستی خود را منضبط سازند تا در مواردی که مهارتی ندارند، مداخله نکنند، که کمتر به کارشناسان فرمان دهند، و نسبت به پاره‌ای رفتارهای آنان، فروتنی بیشتری داشته باشند. لنین بر مواردی که می‌بایستی نسبت به آنها، فروتنی نشان داده می‌شد، پافشاری زیادی داشت. کوتاهترین و بلندترین آن چنین بود:

«ما به کمونیست‌ها، با تمامی کیفیت‌های والای‌شان، آنچنان شغل‌های

کاربردی اجرایی واگذار کرده‌ایم که یک سره، نامناسب آنها هستند»<sup>49</sup>

لنین در آوریل سال ۱۹۲۲ به کنگره یازدهم حزب گفت: حقیقت ساده و سراسر موضوع، این بود که «در ۹۹ مورد از صد مورد، کمونیست‌های مسئول، مناسب کاری که اکنون به آن مشغولند و باید مناسب آن باشند، نیستند؛ آنان در انجام وظایفشان ناتوان مانده‌اند و اینکه می‌بایستی بنشینند و یاد بگیرند»<sup>50</sup>

46 لنین مجموعه آثار، ج ۳۲، ص ۷۵، به وظایف و روش‌های نوین به تزه‌های تروتسکی در باره اتحادیه‌ی صنعتی، ارائه داده شده به حزب، زیر این عنوان اشاره دارد.

47 نیل هاردینگ، (برنده جایزه ایساک دویچر در سال ۱۹۸۱-۲)، فروپاشی حزب، کتاب اندیشه سیاسی لنین، چاپ سوم، ۱۹۸۶ ج ۲، بخش ۱۴، برگردان عباس منصوران. [www.alfabetmaxima.com/mansouran](http://www.alfabetmaxima.com/mansouran)

48 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۲۷۶.

49 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۲۲۴.

50 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۳۰۹.

«نبود فرهنگ، دلیل پایه‌ای چنین وضعیتی بود. از قدرت سیاسی فراوان»<sup>51</sup> و از «هوشمندی بی‌کرانی برای سازماندهی تزاها، احکام و منشورها برخوردارند، اما این استعدادهای سالخورده شده‌اند. آن‌ها به دوران سپری شده پیوند دارند و حتا پشتوانه‌ی برخوردارای از قدرت سیاسی، تضمین بسنده‌ای برای بقاء به شمار نمی‌آید. واپس افتادگی فرهنگی کمونیست‌ها، پاشنه‌ی آشیل آنان گردیده بود. فرهنگ کهنه، تیره روزی و فقر زدگی به آن گونه که بود، به گونه‌ای بی‌کران، بالادست مقامات رسمی کمونیستی قرار داشت. پی‌آمد آن، شمار زیادی از مدیران رژیم کهنه، در دستگاه‌های دولت شورایی بازگزینی شدند. چنین رخدادی، با دیدگاه «ضرورت» لنین، استفاده از کمیاب‌ترین استعداد و تجربه‌ی قابل دسترس و جاری نمودن آن در خدمت ساختن پایه‌ای برای پیشبرد سوسیالیسم، به‌هنگام دیکتاتوری پرولتاریا، همخوان بود. به بیان دیگر، تا زمانی‌که، کارشناسان، به صورت استوار و محکم، رهبری می‌شدند، بنا به برنامه ویژه، زیر فرمان حزب و به وسیله دولت پرولتری و حزب در حال گسترش آن کارکرد داشتند، خطری ایجاد نمی‌کردند. آنان در واقع در روند گذار بازسازی صنعتی و دستگاه دولتی، نیز ضرورتی حیاتی به شمار می‌آمدند. در سال ۱۹۲۲، لنین به این نتیجه رسیده بود که به‌خاطر برتری فرهنگی کارشناسان تزاری، الگوی پیوند بین آنها و حکومت و حزب در عمل، وارونه گردیده است. لنین، افزود که:

«کمونیست‌ها، در حال رهبری کردن نیستند، آنان در حال رهبری شدن بوده‌اند».<sup>52</sup>

«کمونیست‌های مسئول اتحاد جماهیر شوروی و حزب کمونیست روسیه، در می‌یابند که نمی‌توانند مدیریت کنند، که تنها پنداری از رهبری کردن دارند، اما در عمل، رهبری می‌شده‌اند. اگر آنان، این را دریابند، البته فرا می‌گیرند که بازرگانی را خواهند آموخت. اما شخص بایستی برای آموختن چنین نیازی، مطالعه کند، و مردم ما این کار را نمی‌کنند. آنان چپ و راست، فرمان می‌پراکنند، اما، نسبت به آنچه می‌خواستند، نتیجه، یکسره چیز دیگری است».<sup>53</sup>

اتحادیه‌های کارگری در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اکتبر، به تمامی نقشی دگرگون‌تر از نقش اتحادیه‌های صنفی در کشورهای سرمایه‌داری داشتند؛ اتحادیه کارگری در شوروی، خواهان اداره‌ی امور به دست کارگران بود. کمیته‌های

51 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص. ۲۸۷.

52 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص. ۲۸۸.

53 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص. ۲۸۹.



کارخانه الگوی چنین خودگردانی در تولید به شمار می‌آمدند. خودگردانی تا هرم قدرت سیاسی باید گسترش می‌یافت. اکثریت کمیته مرکزی حزب، خواهان جذب این نهاد خودپو- توده‌ای کارگران در ماشین دولتی حزب بلشویک بودند. اتحادیه در برگیرنده‌ی نهادهای طبقاتی جمعی تمامی طبقه کارگر در لوکوموتیو حزبی نمی‌گنجید. در حالی‌که لنین وظایف پرنسیپی‌ی برای اتحادیه‌ها در دل داشت تا «مبارزه با انحرافات بوروکراسی دستگاه‌های شورایی، نگرهبانی از دل‌بستگی‌های روحی و مادی انسان‌های کارگر، در راه‌ها و ابزارهای غیر قابل دسترس دستگاه‌ها و غیره...»<sup>54</sup>

مدیریت فردی، کارشناسان و فن‌گرایان غیرکارگری را در بر می‌گرفت و نه کارگران را؛ هرچند در ماهیت چندان توفیری نداشت، زیرا که خرد و خود-گردانی شورایی را در کارکرد، زیر گرفته بود. کولونتای، وفادار به تزه‌های آوریل لنین، یکی از مورد وفامندترین پیشتازان کمونیسم شورایی و از هوشمندان انقلاب اکتبر، منشور اپوزیسیون کارگری را نشر داد. کولونتای نماینده‌ی پرولتاریای آگاه، سیاست دفتر سیاسی حزب بلشویک را زیر پرسش گرفت: به باور این زن اندیشمند، «سیستم مدیریت خبره سالار» و «عقلایی‌گرایی» تولید کارشناسی، تهدیدگر برکناری گردش امور به شیوه‌ی کالجی و کنترل کارگری بود و سهمناکترین تهدید علیه آگاهی پرولتاریا و سازمان پرولتری و تهدیدی برای نابودی سوسیالیسم در روسیه به شمار می‌آمد. کولونتای بر آن بود که هیچکدام از راه کارهای پیشنهادی تروتسکی و لنین بر پایه‌ی «عقلایی‌گردانی» تولید، به بهره‌وری و ایستادگی در برابر ضد انقلاب و بحران و جنگ داخلی نمی‌انجامند؛ بلکه به فروگاهی انگیزه و شوق در میان توده‌های کارگر گره می‌خورد، کارگران را دلسرد و منفعل ساخته و اعتماد به حزب از دست می‌رود. این روند برفراز آیی کارشناسان بوروکرات و مدیران غیر تولیدگر، یاری می‌رساند نه به خود گردانی کارگری. «برخی از سوم شخص‌ها، سرنوشت کارگر را شماره می‌زنند، این یعنی چکیده‌ی تمامی بوروکراسی.»<sup>55</sup> برای مخالفین این برداشت، ذوب شدن اتحادیه‌ها در حزب پیشنهادی، عقلایی بود. می‌گفتند: «بیایید به حزب یاری رسانید تا بوروکراسی را از ریشه برکنند!» از دید کولونتای‌ها، بوروکراسی موضوعی ماورایی و «روح» گونه نبود؛ بوروکراسی آن چیزی بود که حزب و

54 مجموعه آثار لنین ج ۳۲ ص ۱۰۰.

55 آ. کولنتای، اپوزیسیون کارگری، ص ۳۵ Reading n.d.( Solidarity pamphlet)

حاکمیت شورایی را از دوری‌گزینی از خود - پویی پرولتاریا هل می‌داد. در حالی‌که طبقه کارگر به خود پویی و سرو سامان بخشی به‌خودگردانی خویش پرداخته بود، سر و کله بورکرات‌ها و خبره‌گان پیدا شد و با چماق قانون و قاعده و نظام نامه؛ کارگران را با بخش نامه و فرمان‌های حزبی، پخش و دور ساختند. کولونتای نتیجه گرفت: «درست، از همین روی، این (راه کار) نافی مستقیم خود - پویی‌توده‌ای می‌باشد».<sup>56</sup> خود - پویی جمعی کارگری، به یاری نهادهای سیاسی طبقاتی خویش (شوراها - اتحادیه‌های کارگری) پادزهر کشنده‌ی بورکراسی بود؛ زیرا که طبقه کارگر، آفریدگار ارزش‌های مادی است و اندیشه‌ی کار، آفریدگار اندیشه‌ی انسان نوعی. تنها طبقه کارگر شوق بی‌پایانی به ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی دارد، تنها طبقه کارگر خودآگاه بوده و می‌باشد که می‌توانست و می‌تواند با خود - پویی و ابتکار خویش، و با آزمون و خطا، اشتباه‌های خود را در گام‌های سوسیالیستی بزدايد و جامعه را مدیریت کند. این همان بیان لنینی بود که کولونتای پیش روی لنین می‌نهاد. «غیر ممکن است که کمونیسم را مقرر داشت. کمونیسم تنها آفریده می‌شود. شاید در روند و پژوهش‌های پراتیک و در خطاها. اما، تنها و تنها در نیروی آفریننده‌ی خود طبقه‌ی کارگر»<sup>57</sup> طبقه کارگر آگاه و سازمان‌یافته در نهادهای سیاسی و طبقاتی خود، در «آموزشگاه‌های کمونیسم»، «تدبیرگران و آفرینندگان اقتصاد کمونیستی»<sup>58</sup> می‌باشند. با تنیدگی بورکراسی، سلطه‌ی دوباره سرمایه‌داری بر دولت و چیرگی بر حزب کمونیست بر قرار می‌شد. این هشدار اپوزیسیون کارگری در سال‌های ۱۹۲۰ بود، منشور اپوزیسیون کارگری در این جمع‌بندی هشدار داده بود: «با پیوند به خود - پویی کارگری یا بسته شدن به بورکراسی سراسر ورم کرده و فروپاشی (دژنراسیون) حزب و تمامی رژیم.»

منشور پرولتاریای آگاه بر آن بود که خود - پویی، بدون آزادی اندیشه و عقیده، نمی‌تواند وجود داشته باشد:

"خود - پویی، نه تنها در شوق و عمل و کار، بلکه همچنین در اندیشه‌ی مستقل، باید بروز یابد. ما به فعالیت طبقه، آزادی نمی‌دهیم، از انتقاد هراسانیم، پیوند با توده‌ها را ایست داده‌ایم، در حالی‌که بورکراسی را با خود همراه داریم. از این روست که اپوزیسیون کارگری، بورکراسی را دشمن می‌شمارد؛ شلاق ما بزرگترین تهدید موجودیت آینده‌ی حزب

56 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۳۴.

57 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۲۰.

58 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۲۵.

کمونیست است. برای آن‌که بورکراتیزم در حال گسترش در شوروی، را دور سازیم، بایستی نخست، خود حزب را از تمامی بورکراسی‌های دهیم...»<sup>59</sup>

اپوزیسیون کارگری در حزب بلشویک، راه چاره جلوگیری از فروپاشی حزب، دولت و انقلاب کارگری را این‌گونه پیش روی می‌گذارد:

"۱- بازگشت به پرنسپ‌برگماری در تمامی دوره‌ها، با پایان دهی به بورکراسی با آن چنان ساختاری که تمامی مامورین، مسوول پاسخ‌گویی به توده‌ها باشند.

۲- ایجاد همه‌گیر شدن گسترده در حزب. توجه بیشتر نمودن به‌صدای کارگران معمولی... برقراری آزادی عقیده و بیان (برخوردار از حق نه تنها انتقاد آزادانه در گفتگوها، بلکه اختصاص بودجه و امکانات به انتشار ادبیات پیشنهادی به وسیله‌ی دیگر فراکسیون‌های حزبی).

۳- فراتر از این، حزب را حزب کارگران بسازیم. با برقراری کاهنده‌ی همزمان، برای کسانی که اداره‌ها را پر می‌کنند، هم در حزب و هم در دستگاه‌های شورایی.<sup>60</sup>

ماه مارس ۱۹۲۱ شورای کرونشتاد به‌پا خاست و «تمامی قدرت به دست شوراهای و نه احزاب» را شعار داد. منشور ملوانان شورای کرونشتاد که خود را «کموناردها» می‌خواندند در همبستگی با کارگران شورای پتروگراد، تداوم انقلاب را فریاد می‌کشید:

"(۱) برگزاری برگماری نوین شوراها. شوراهای کنونی، دیگر خواست‌های کارگران و برزگران را بیان نمی‌کنند. گزینش تازه، باید با برگه‌های رای مخفی انجام گیرد و با یک دوره‌ی تبلیغات انتخاباتی آغاز شود.

(۲) آزادی بیان و مطبوعات برای کارگران و برزگران، برای آنارشیست‌ها و احزاب چپ سوسیالیست.

(۳) حق گردهمایی، آزادی اتحادیه‌ها و سازمان برزگران.

(۴) سازماندهی حداکثر تا دهم مارس ۱۹۲۱ کنفرانس کارگران غیرحزبی، ملوانان و سربازان پتروگراد، کرونشتاد، و نواحی

59 مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳، ص ۳۶-۳۵

60 Vosmoi Vserossiikii Sezd Sovetov Rabochikh. (مسکو ۱۹۲۱) ص ۳۲۴، به نقل از کمون‌تئوریک شماره ۱، ارگان شورای کار، خرداد ماه ۱۳۲۵.

پتروگراد.

(۵) آزادی تمام زندانیان سیاسی احزاب سوسیالیست، و تمامی کارگران و بزرگان بازداشتی، ملوانان و سربازان وابسته به طبقه کارگر و سازمان‌های دهقانی.

(۶) گزینش کمیسیونی برای بررسی پرونده‌ها و بازداشت شدگان در زندان‌ها و اردوگاه‌ها.

(۷) پایان دادن به گروه بندی‌های سیاسی در نیروهای مسلح. هیچ حزب سیاسی نیایستی برای تبلیغات ایده‌های خویش از حق ویژه برخوردار باشد، یا از یارانه‌های دولتی برای این منظور برخوردار گردد...

(۸) پایان دهی بی درنگ به جداسازی‌های میلیسی برپا شده بین شهر و روستا.

(۹) برابرسازی جیره برای همه‌ی کارگران، به جز آنانی که به کارهای خطرناک و کارهایی که برای سلامتی آنان زیان آور هستند.

(۱۰) پایان دهی به رسته‌های رو در روی درون حزب، در گروه‌بندی‌های مسلح و پایان دهی به گاردهای کارخانه و مراکز صنعتی.

(۱۱) تضمین آزادی عمل دهقانان در زمین خویش و حق برخورداری از وام، برقراری خودگرانی آن امور به وسیله‌ی خود آنان و نه به وسیله‌ی استخدام کارگر.

(۱۲) ما خواهان برپایی گروه‌های کنترل کارگری در پخش هستیم.

(۱۳) ما برآنیم تا مقرر گردد که تولیدات دستی، به رسمیت شناخته شده، اما به گونه‌ای که کارگر مزدی مورد استفاده قرار نگیرد.<sup>61</sup>

« قدرت به‌دست شوراهای و نه در دست احزاب؛ شعار کرونشنادی‌ها و شورای کارگری پتروگراد بود. اپوزیسیون کارگری برای نجات انقلاب کارگری، به آخرین تلاش‌های خود دست زده بود. واکنش حزب کمونیست؛ واکنشی خشن رو در روی و بی‌درنگ و کوبنده بود. خواست‌های شورایی، «دسیسه»ی گارد سفیدی‌ها خوانده شد. یازده روز دژ شورای کرونشناد ایستادگی کرد. لنین در گزارش به کنگره دهم حزب کمونیست گفت: «آزمون کرونشناد، ثابت می‌کند که در آنجا، نه گاردهای سفید خواهانی دارند، نه دولت ما - چیز دیگری غیر از این نیست»<sup>62</sup>

61 منابع ۲۲ تا ۴۱ همگی از کتاب نیل هاردینگ آورده شده اند.

62 مجموعه آثار لنین، ج ۳۲، ص ۴-۱۸۳.

از همین روی با یکاگیرشدن قدرت در دست کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک، ساختار حکومت اقلیتی به‌نام حزب کمونیست، فراهم آمد. یا بورکراسی یا خودپویی و خرد جمعی کارگران شورایی. در این کشاکش، بورکراسی چیره شد. اپوزیسیون کارگری قدغن اعلام گردید. قطعنامه کنگره دهم حزب مقرر داشت که حزب باید متحد و یکپارچه بدون فراکسیون، به جای طبقه کارگر به دولت تبدیل شود. تمامی گروه‌ها، و فراکسیون‌های درون حزبی « سازمان یافته بر مبنای منشور و غیره...»<sup>63</sup> سپری گردیدند. «آنانی که بدون قید و شرط، این قرار کنگره را رعایت ننمایند، می‌بایستی بی‌درنگ اخراج شوند.»<sup>64</sup> کمیته مرکزی حزب و بر سر آن، دبیرکل که خود را چکیده پرنسیپ و آگاهی پرولتاریا می‌دانست، «ولی‌امر» گونه، سرنوشت طبقه کارگر و تمامی آنانی که نقشی در تولید داشتند را شماره زد. «سوسیالیسم دولتی» و سرانی مانند استالین، خروشچف... گورباچف، یلتسین، پوتین، از درون همین تونل اداری و حاکمیت حزب واژگونه پرورش یافتند، انقلاب اکتر، به سوسیالیسم و مناسبات سوسیالیستی پیوند نخورد. انسان در دومین خیز به پرواز خودگردانی خویش، ناکام ماند.

## شوراهای انقلابی در آلمان

در سال ۱۹۱۹، آلمان در اوج خیزش و شکوفایی جنبش کارگری با پویه کمونیسم - شورایی قرار دارد. روزا لوگزامبورگ زن انقلابی، از رهبران جنبش سوسیالیستی - کارگری آلمان در بیانیه‌ای کوتاه، خواست‌های اتحادیه اسپارناکوس که از سوسیال - دمکرات‌ها جدا شده و به سمت پرولتاریای انقلابی سکان گرفته بود را باز می‌گشاید. روزا لوگزامبورگ، خواست شوراگرایانه پرولتاریایی که پشتیبان و امید بخش انقلاب کارگری روسیه باشد، با همه‌ی چشم‌ها بر آن، این گونه جمع بندی می‌کند:

### اتحادیه اسپارناکوس چه می‌خواهد؟

در زمینه اجتماعی:

(۱) از بین بردن دولت‌های کوچک؛ ایجاد جمهوری سوسیالیستی متحده‌ی آلمان.

63 مجموعه آثار لنین، ج ۳۲، ص ۲۴۳.

64 مجموعه آثار لنین، ج ۳۲، ص ۲۲۴.

- ۲) انحلال همه‌ی پارلمان‌ها، انجمن‌های محلی، و جای‌گزین نمودن کارها به‌دست شوراهای کارگران و سربازان و نیز به دست کمیته‌ها و دیگر ارگان‌های آنها.
- ۳) انتخاب شوراهای کارگری در سراسر آلمان به وسیله‌ی زنان و مردان شایسته در شهرها و روستاها، در کارخانه‌ها و نیز گزینش شوراهای سربازان در رسته‌ها بدون شرکت افسران و واداده‌گان؛ و نیز حق برکناری نمایندگان در هر زمان.
- ۴) انتخاب نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان در سراسر (سرزمین) رایش، جهت شورای مرکزی کارگران و سربازان که وظیفه‌ی انتخاب شورای اجراییه به مانند بالاترین ارگان قوه‌ی قانون‌گذاری و مجریه به عهده‌ی آن است.
- ۵) نشست شورای مرکزی - با گزینش نوین نمایندگان - جهت کنترل همیشگی کارکرد شورای اجرایی و ایجاد پیوندی زنده بین توده‌ی شوراهای کارگران و سربازان در رایش و بالاترین مرجع دولتی آن که به اکنون گذار هر سه ماه یکبار باید برگزار گردد. حق برکناری نمایندگان توسط شوراهای محلی سربازان و کارگران در هر زمان و جای‌گزین نمودن آنان در شورای مرکزی در صورت نا انجامی خواسته‌های آنان. حق شورای اجرایی در برگماری یا برکناری و نیز اداره‌های مرکزی رایش و کارمندان.
- ۶) از بین بردن همه‌ی چندگانگی‌های رسته‌ای، امتیازها و عنوان‌ها. برابری کامل حقوقی و اجتماعی زن و مرد.
- ۷) قوانین استوار اجتماعی، کاهش مدت زمان کار جهت از بین بردن بیکاری با در نظر گرفتن کم توانی جسمانی کارگران در اثر جنگ جهانی، حداکثر شش ساعت روزانه کار.
- ۸) دگرگونی فوری و بنیادین چگونگی خوراک، خانمان، بهداشت و آموزش و پرورش بر بنیاد ماهیت انقلاب پرولتری.

### خواست های مبرم اقتصادی

- ۱) گرفتن مالکیت از همه‌ی درآمدها و ثروت‌های خاندان سلطنتی به سود جامعه .
- ۲) لغو بدهی‌های دولتی و خدماتی و نیز بدهی‌های جنگ به‌جز قراردادهایی که اندازه و میزان آن را شورای مرکزی کارگران و دهقانان معین می‌کند.
- ۳) گرفتن مالکیت از همه‌ی یکان‌های کشاورزی بزرگ و میانه، تشکیل همپاری‌های کشاورزی سوسیالیستی، زیر رهبری همبسته در سراسر رایش. واحدهای کشاورزی کوچک دهقانی تا پیوستن اختیاری خویش به هم یاری‌های سوسیالیستی در مالکیت صاحبان آن باقی می‌ماند.

گرفتن مالکیت از تمامی بانک‌ها، کانی‌ها، ذولب آهن و همه‌ی واحدهای بزرگ صنعتی و تجاری به‌دست جمهوری شوراهای.

گرفتن مالکیت از تمام دارایی‌ها از اندازه معینی که میزان آن به وسیله شورای مرکزی مشخص می‌گردد.

۴) در دست گرفتن تمام وسایل آمد و شد همه‌گانی به وسیله‌ی جمهوری شوراهای.

۵) گزینش شوراهای کارخانه‌ای در همه کارخانه‌ها که با موافقت شوراهای کارگران موظف به نظم مسایل درون کارخانه، ساماند دهی پیوندهای کار، به دست گرفتن تولید، و سرانجام در دست گرفتن اداره‌ی کارخانه می‌باشند.

۶) یک کمیسیون اعتصاب که با تماس همیشگی با شوراهای کارخانه، تا جنبش اعتصابی را در سراسر آلمان از رهبری همبسته، جهتی سوسیالیستی و با پشتیبانی پی‌گیر از سوی نیروهای سیاسی شورای کارگران و سربازان برخوردار گردد.

طبقه‌ی کارگر خیز برداشته به سوی دست‌یابی به قدرت سیاسی، با سازمان‌یابی ضرورتاً تاریخی شوراهای کارگری، تمامی جناح‌های سرمایه از ناسیونالیست‌ها گرفته تا راست و میانه سوسیال دمکرات را در برابر خویش یافت. گرایش‌های رنگارنگ سرمایه به هم پیوستند تا با هجوم نیروهای سسرکوب به سرکوب خونین کارگران بپردازند. ضد انقلابیون، صدها تن از رهبران انقلابی جنبش کارگری - سوسیالیستی همانند روزا لوگزامبورگ و کارل لیکنشت را ربوده و سر به نیست کرده و یا پیکرهای بی‌جان‌شان را در رودخانه افکندند. زیرا که اسپارتاکوسی‌ها بر آن بودند تا:

یکم- « سازمان شوراهای کارگران در عرصه سیاسی بر مبنای شوراهای کارگران محله‌ها قرار دارد. به دست گیری امور محله‌ها تا تصویب نهائی قانون اساسی شوراها بر عهده شوراهای کارگران می‌باشد.»

زیرا که قدرت سیاسی، این‌گونه به دست شوراها با پویه‌ی خود مدیریتی تولیدکنندگان راهبری می‌شود:

دوم - « از شوراهای کارگری منطقه‌ای بر مبنای تقسیم بندی‌های حوزه، محله و استان، شوراهای حوزه، محله و استان برگزیده می‌شوند که به دست گیری اداره‌های مربوطه به عهده آن‌هاست.»

سوم - « تمامی قدرت سیاسی شایسته‌ی کنگره شوراهایی ست که سامان گرفته از شوراهای کارگری می‌باشد. کنگره شوراها دست‌کم هر سه ماه یک بار تشکیل می‌گردد که شورای مرکزی را بر می‌گزیند، وزیران را برگزیده و راهبری

می‌کند».<sup>65</sup> سوسیال دموکراسی، به سود سرمایه بسیج شد و به همراه دیگر دسته‌جات سیاسی بورژوازی، به سرکوب جنبش کارگری پرداخت. بیماری دیرپای اتحادیه‌های برآمده از اندیشه و سیاست سوسیال دموکراسی نوع برنشتین ها، در یک چرخش گاه تاریخی، به رهایی سرمایه برخاستند. فاشیسم هیتلری و ناسیونال سوسیالیسم رابیده‌ی چنین روندی بود.

## نمونه شیلی

اقتصاد شیلی در آمریکای مرکزی، در حکومت سوسیال - دموکراتیک سالوادور آلنده، دولتی می‌شوند. زمینهای بزرگ و دارایی‌ها و کانی‌هایی در شمار صنایع مس شیلی، به عنوان یکی از بزرگترین منابع مس جهان، ذغال سنگ و ... « ملی» می‌شوند. با بسیج طبقه کارگر افزون بر ۳۵۰ شرکت، به نام دولت مصادره می‌گردند و مجموعه‌ی این شرکت‌ها « بخش اجتماعی» را بنیان می‌نهند. مشاغل مدیریتی و اداری با نقش‌های استثمارگرانه، برکنار می‌شوند و کارگران سیستم کنترل جمعی مستقیم را جای‌گزین مدیریت فردی می‌کنند. کمیته‌های کنترل با شرکت ۵-۹ نماینده کارگران و ۱-۴ نماینده از دولت « که در بیشتر موارد از سوی کارگران برکنار می‌شدند»، امور کنترل را سامان می‌دادند. کمیته‌های تولید، سازمان تولید را سازمان می‌داد. کمیته‌های کارگری، یک شورای اداری را متشکل از کارگران بالای خود داشت و کمیته‌های هماهنگی بین این دو نهاد کارگری و جمعی قرار داشت. این تجربه‌ی کوتاه که با کودتای آمریکایی ژنرال پینوشه و ارتش به دار و درفش کشیده شد، خلاقیت، افزایش بارآوری و بازدهی، مرغوبیت تولید، حذف تولیدات زاید، ایجاد روحیه همکاری و همبستگی و نمایانگر خود مدیریتی کارگری را به همراه داشت. ارتش در شیلی دست نخورده می‌ماند تا، در روز ۴ ژانویه ۱۹۷۰ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ کودتای سیا و به قدرت نشاندن حکومت نظامی به رهبری ژنرال پینوشه را فرمان می‌دهد. به دستور دولت سرمایه‌داران جهانی در آمریکا، ارتش به سرکوب کارگران ماموریت می‌یابد. سازمان جاسوسی آمریکا از موقعیت دوگانه‌ی حاکمیت وقت شیلی به رهبری سالوادور آلنده استفاده کرده و کودتایی خونین می‌آفریند. جنبش کارگری سرکوب می‌شود. با فعالینی هزار، هزار در برابر جوخه‌های اعدام، فرار، مهاجرت و گم و گوری در این گوشه و آن گوشه

65 رهنمودهای فراکسیون حزب مستقل سوسیال دموکراسی آلمان در کنگره دوم شوراها جهت ساختمان نظام شورایی (۱۹۱۹).



دنیا. این بار نیز طبقه‌ی کارگر به دست رهبران دیگر لایه‌ها و طبقات غیرکارگری به کشتارگاه رانده می‌شود.

## شوراهای کارگری

اکنون با گذشت نزدیک به یک سده، آزمون‌های کارگران نشان داده است که دیگر نمی‌توان به کشتی فرسوده اتحادیه‌های صنفی، امیدی داشت؛ زیرا در عمل ثابت شده است که اتحادیه‌ها، کارگران را از مبارزات بنیادین و رهایی بخش طبقاتی، دور می‌دارند. درکشورهایی که سرمایه‌داری دولتی برتری داشته و دارند، طبقه‌کارگر - عمدتاً زیر کنترل دولت و دستگاه مستبد حاکم‌هی سرمایه، کارفرمایی می‌شود؛ چرا که سرمایه‌های غیردولتی نیز عملاً در تملک عوامل وابسته به حکومت گران قرار دارند و مدافع سیاست های دولت به‌شمار می‌آیند. بنابراین خواست‌های طبقه کارگر در این کشورها خواه و ناخواه - در برآمدهای سیاسی رخ می‌نمایانند. در پی‌آمد، اتحادیه‌ها در آنجایی که سلطه با سرمایه‌داری دولتی است، با سنگرگیری‌های یکسر اقتصادی، نمی‌توانند از مرز صنفی عبور کرده و به میدان انقلابی پای نهند؛ زیرا در این گونه کشورها جنبش‌های اقتصادی و سیاسی جدایی ناپذیراند و پیوستار مستقیمی را تشکیل می‌دهند. بی‌جهت نیست که با هر برآمد کارگری در کشورهای پیرامونی مانند ایران، اعتصاب به ناگزیر از آنجا که دولت را در برابر خود می‌بیند، شکل سیاسی به‌خود می‌گیرد. در چنین کشورهایی با کوچک ترین اعتراض کارگری، آماده باش نیروی انتظامی در جریان است و با هر همایش خیابانی، یورش نظامی در رویاروی خیزش، آماده باش شلیک می‌گردد. بنا براین در چنین شرایطی، اتحادیه‌های غیردولتی حتی اگر اجازه فعالیت داشته باشند؛ فاقد پتانسیل، پویه و ساختار مناسب چنین خواست‌هایی می‌باشند. در این کشورها، ناهمخوان بین اتحادیه‌ی کارگری و برآمدهای گسترده و سراسری طبقه کارگر که به مطالبات سیاسی گرائیده، به یک بن بست بازدارنده کشیده می‌شود، به‌گونه‌ای که اتحادیه یا سرانجام در کارکرد، در برابر کارگران قرار می‌گیرد و کارگران را به سازش و تن سپاری فرا می‌خواند، یا ممنوعه و منحل و یا غیرقانونی اعلام می‌شود. راه گشای این بن بست‌ها، سازمانیابی کارگران در ساختارهای نوینی است که گنجایش خود رهایی کارگران را دارا باشند. در کشورهای زیر حاکمیت استبداد مضاعف، سازمان یابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی آغازگاه چنین ساختارهای نوینی به شمار می‌آیند. این هسته ها در شرایط مخفی، وظیفه‌مند شرکت در سازمانیابی کمیته‌ها و شوراهای کارگری می‌باشند تا شبکه‌ی سراسری سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر را سازمان

داده و آموزش دانش مبارزه‌ی طبقاتی به مانند " کار تاریخاً ضروری " را به پیش برند.

اگر در برهه‌ای، درخواست محافظه‌کارانه‌ی « مزد عادلانه در برابر روز کار منصفانه!» شعار اتحادیه‌ها بود، امروزه، ضروری ست که بر پرچم جنبش کارگری نوشته شود: نابود باد نظام مزدوری! بنیان‌گذاران انقلابی نخستین انترناسیونال کارگری در شمار انگلس و مارکس، به درستی این را می‌گفتند. زیرا که به بیان درست آنان: « مزد عادلانه متناسب با کار منصفانه» شعاری محافظه‌کارانه و تثبیت‌گرایانه‌ست. اتحادیه‌های کارگری به پی‌آمدها می‌پردازند. درخواست برای افزایش نسبی دست‌مزدها و شرایط مناسب‌تر کار، خواست‌هایی الزامی و روزمره‌اند، اما راه‌هایی نیستند؛ سازش‌ها و امتیازهای روزمره، تداوم و استمرار فروش نیروی کار و بازتولید آنرا هموار می‌سازند. بنابراین، ضروری است که کارگران خواهان الغاء نظام مزدوری باشند. اتحادیه‌های مستقل صنفی، در بهترین حالت، بردگی را بردبارانه‌تر می‌خواهند؛ اما، ضروری است که اتحادیه‌ها جهت پایان دهی خود نظام کالایی، به دگرگونی ساختار خویش بپردازند تا توان چالش در چنین راستائی را به‌دست آورند. اتحادیه‌های مستقل، به‌ویژه در کشورهای پیرامونی، اگر وجود خارجی بیابند - گنجایش چنین پیشبردی را نخواهند داشت و از همین روی در لهستان به رهبری " آهنگ سازان" کاخ سفید و کلیسا، بر طبل ایجاد اتحادیه و همبستگی کوبیده می‌شد. اتحادیه‌ها با ایستادگی در برابر پدیدارهای برآمده از تجاوزها و استبداد سرمایه در حوزه تولید، در يك برهه‌ی تاریخی، به تاریخ پیوست و وظایف خود را انجام داد. اینک، در توفان یورش سرمایه گلوبال، شوراهای کارگری وظیفه‌ای را بر دوش می‌گیرند که اتحادیه‌ها نه تنها ده‌ها سال است که در پیشبرد آنها ناتوان مانده‌اند، بلکه در برابر آنها نیز ایستاده‌اند. شوراهای، با سازماندهی کمیته‌های علنی و مخفی و نیمه مخفی که به ابتکار خود کارگران و با بازآفرینی کمیسیون‌های اعتصابات و اعتراضات کارگری مادیت می‌یابند، توانایی و شایستگی پیشبرد اهداف رهایی بخش کارگران را دارند. اتحادیه، نمی‌تواند خارج از حوزه‌های صنفی و میدان‌های پراکنده، گام بردارد و جز در تداوم و باز تولید مناسبات حاکم گامی فراتر نهد، اما شوراهای این ویژگی و پویندگی را دارا هستند که تغییر روشهای مناسبات کنونی را راهبردار باشند و اهرمی برای آزادی قطعی طبقه مزدبدر و محو و نابودی قطعی نظام مبتنی برتولید کالایی را سازمان دهند.

در غرب، احزاب سوسیال دموکرات در پوشش نامهای « سوسیالیست»، «کمونیست»، «چپ» و «کارگر»، همراه با اتحادیه‌ها به‌عنوان گردونه‌های دوگانه با پارلمان گره خورده و با تشکیل دایره‌هایی با یک مرکز یگانه، راه کارهای ریشه‌ای جنبش‌های کارگری را فلج می‌سازند. طبقه کارگر آلمان در سالهای تعیین کننده‌ی ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ که دارای قوی‌ترین سازمان‌های صنفی خود بود، در آستانه انقلاب سوسیالیستی سال ۱۹۲۰، به‌همین وسیله سرکوب گردید. طبقه کارگر، زیر رهبری کارمندان حزب سوسیال دموکرات و در چارچوب اتحادیه‌ها زندانی ماند و رهایی خود را از سندیکاهایی می‌خواست که پیش از آن‌که به رهایی طبقه کارگر بیاندهند، دلواپس دوام روند تولید کالایی بودند. برای کارگر اسپر در این دوایره زرد و سیاه، افق و راه دیگری جز حرکت در میدان بازی بورژوازی باقی نمی‌ماند. اندیشه و ذهنیت کارگران باید از چنین خاکریزهای بورژوایی گذر کند. طبقه کارگر با داده‌های اندیشه ساز و بارآور دانش مبارزه طبقاتی، دارای این پویای طبقاتی و انقلابی‌ست که از این نهادهای بازدارنده گذر کرده تا مناسبات رهایی کار را برقرار سازد. وظیفه‌ی تاریخی کارگران، تغییر جهت در این دور پوچ است. کارگران، برای خود-رهایی ناچارند، با اقدامات اساسی، هدفی استراتژیک و تاریخی را در جهت هستی انسانی و سیاسی خویش مادیت بخشند و موجودیت کنونی را دگرگون سازند.

در هندوستان، بنگلادش، پاکستان و کشورهای نظیر آنها، هرچند اتحادیه‌های نسبتاً مستقل در دفاع از حقوق صنفی کارگران نقش تدافعی داشته‌اند؛ اما نمی‌توانند گامی فراتر از مبارزه منفی بردارند. هرچند نمی‌توان کارکرد اتحادیه‌های مستقل کارگری در این کشورها را با اتحادیه همبستگی در کشوری همانند لهستان با ویژگی و تجربه « سوسیالیسم دولتی» یکسان شمرد؛ اما در ارزیابی نهایی تا آنجا که در چارچوب « صنفی» حرکت می‌کنند، نقشی جز نقش میانجی و مطالبات تدافعی برای حفظ شرایط بهره‌مندی موجود و تحمل پذیرتر گرداندن آن ندارند. درحالی‌که سرنوشت اتحادیه‌های کارگری لهستان با میلیون‌ها کارگر صنعتی، با مراکز همانند گدانسک [با بیش از ۳۰ هزار کارگر و آشنا با سازمانیابی سوسیالیستی و آموزش‌های کارگری، آنها در قاره اروپا] به‌دست کلیسا و سرمایه جهانی آن‌گونه شماره خورد، در کشورهای پیرامونی زیر استبداد طبقاتی آشکار، تکرار این اشتباه ترازیک چه کاربردی خواهد داشت؟

سندیکا و اتحادیه، در زمان کارایی خود، همچون نهادهای دفاعی کارگران، دستاوردهایی مانند تحمیل قانون کار را به ارمغان آوردند. این دستاوردها هم

اکنون مورد یورش و بازپس‌گیری سرمایه‌ی جهان‌گیر، « گلوبالیزاسیون»، قرار گرفته‌اند. دیگر دوران مسالمت غیرسیاسی و آرامش سپری شده است. اتحادیه‌ها جز در مواردی تدافعی، به طورعموم در ایفای نقشِ بازوان دولت، از جمله در سیاست زدایی، در پیشگیری از گسترش آگاهی طبقاتی و در آرمان زدایی کارگران و اعتصاب شکنی، آخرین نقش خود را ایفا می‌کنند. در جمع بست پایانی، وظایف محوری و امروزین اتحادیه‌ها، چه مستقل و چه وابسته، پراکندگی و چند دستگی در هم‌بستگی کارگران و سازش با کارفرما خلاصه می‌گردد. با تمامی این آزمون‌های تاریخی، اگر در کشوری خیالی، تنها وسیله‌ی مناسب سازمان‌یابی کارگران، تنها از مجرای تشکل‌های مستقل کارگری بگذرد، باید به استقبال آنها پرداخت و از آنها پایگاهی ساخت با چشم‌انداز واژگونی مالکیت خصوصی. اتحادیه (غیرقانونی) مستقل کارگران کره جنوبی (KTCU) تا کنون تجربه و نقشی رادیکال و ستیزنده‌ای از خود نشان داده است؛ تا جایی‌که به پشتوانه‌ی رزمندگی اعضای مبارز خود، حضورخویش را بر بورژوازی و دولت‌اش، به اجبار پذیرانده و در برابر هجوم سرمایه‌های چند جانبه به هستی کارگران، به دفاع ایستاده است. با این همه، اتحادیه مستقل (نمونه کره) حتی هنگامی‌که خواهان تغییر دولت شد، با آن روحیه رزمندگی و برخورداری از پشتیبانی‌های درخشان خیزش دانشجویی و مردمی و رهبران سازش ناپذیرش، با رژیم حاکم وارد گفتگو گردید و حاکمیت هم‌چنان، با وعده‌ی جابه‌جایی مهره‌ها، سیاست شلاق و نان قندی و وقت کشی را به پیش می‌برد. سرمایه جهانی به کمک سازمان ملل و سازمان جهانی کار، تمامی جهان را در شبکه‌ی سازمان جهانی تجارت (WTO)، همچون بازاری برای چپاول، درهم تنیده و با پیمان‌هایی مانند: پیمان سرمایه‌گذاری چند جانبه (MAI) [ و به یاری شبکه‌های جهان‌گیر سازمان‌های غیردولتی [ان. جی. ا]ها، اسی دی و گات و نفتا و... Non-Governmental Organisations, NAFTA, GAAT OECD عمل می‌کند.<sup>66</sup> بنا به این پیمان، به کارگزاری دولتهای نولیبرال و برهه گلوبالیزاسیون

<sup>66</sup> ام. آ. ای (Multilateral Agreement on Investment) که در نیمه دوم سال ۱۹۹۵ به وسیله دولت دموکراتها به رهبری بیل کلینتون در آمریکای شمالی، ابتدا به صورت مخفی پیشنهاد و به توافق چند کشور رسید. این طرح، به دلایل فنی و برای رفع موانع قانونی در برخی کشورها هنوز زیر لوای سازمان اقتصادی، همکاری و توسعه (OECD- Organization for Economic, Co-operation and Development) جنبش کارگری در آسیا، آفریقا، اروپا و آمریکا، کنفرانسهای کارگری آسیا و کنفرانس جهانی تشکلهای مستقل کارگری ژنو (خرداد ۱۳۷۷)... نشر شورای کار، مهر ماه ۱۳۷۷/ سپتامبر ۱۹۹۸ نگاه کنید.

سرمایه، سرمایه‌های چند جانبه بدون هر موانع قانونی، وارد هر سرزمین مورد پیمان شده و بدون مشمولیت قانون کار، و کاربرد اشد استثمار، و بدون مشمولیت قوانین جاری در سرزمین مزبور، هر حجم سرمایه گذاری و خروج سرمایه را می‌تواند در حوزه‌های اقتصادی آزاد و ویژه به پیش برد. و گشودن مناطق آزاد تجاری و مناطق ویژه تجاری و غیره، اشغالگرانه در مناطق زیر نفوذ، یکه تازانه، قوانین عمومی و قوانین کار کشورهای مورد تهاجم را در این حوزه‌ها به رسمیت نمی‌شناسند.

در برابر چنین یورش آشکار و قهرآمیز سرمایه، نباید به گفتگو و مدارا یا به بیان نیرنگ دوم خردادی‌های حاکم در ایران («تساهل و تسامح») دل‌خوش نمود. طبقه کارگر در هر کشوری بنا به شرایط موجود، ناچار است شیوه‌های کهنه و پاسخ ناگرفته‌ی شیوه‌ها و اعتراضات تدافعی را رها و با جایگزینی و سامانمایی شیوه‌های نو و کارآ، اشکال گوناگون و ابتکارآمیزی را راه کار خویش سازد. زیرا که: پرسش‌های جدید را نمی‌توان با نسخه‌های کهن پاسخی درست گفت. هسته‌های سازمانده کارگری- سوسیالیستی، با گنجایش و توانمندی ویژه، همچون ارگانهایی برای آموزش، سامانمایی و نفی از خود بیگانگی کارگران در شرایط کنونی می‌توانند به عنوان کارآترین رهیافت‌های انکشاف جامعه‌ی برابر، کار کرد داشته باشند. در تداوم مبارزه‌ی طبقاتی از ترکیب ارگانیک این هسته‌ها سازمان پرولتری خواهد روئید.

از آنجاکه بنا به اصلِ دیالکتیک نهادین، مبارزه بین کار و سرمایه گریزناپذیر و حتمی است؛ و تاکنون هیچ نیرویی (حتی دولتهای تا دندان مسلح) قادر به‌جلوگیری از بروز مبارزه‌ی کارگران بر علیه صاحبان سرمایه نبوده؛ دیر یا زود بحران کنونی پشتِ سر گذاشته می‌شود و مبارزات کارگری دوباره اوج تازه‌ای می‌گیرند. در این اوج‌یابی، با مثبت‌ترین رویکرد ممکن (که بسا دور به دید می‌رسد) مبارزات اتحادیه‌ای اگر بر تمامی نیرنگ‌های بورژوازی پیروز شوند؛ تنها می‌توانند در بالا بردن مزد واقعی کارگران و کمتر نمودن ساعات کار، دست‌آوردهایی داشته باشند. اما همان‌گونه که مارکس می‌گفت: این افزایش دستمزدها ربطی به‌بهای کالا ندارد، و بهای کالا همچنان برگرده‌های مصرف کنندگان کم درآمد، سنگینی خواهد داشت. این مبارزات در پیروزمندترین شرایط، بی‌آنکه قدرت سیاسی استبداد سرمایه را به پرسش بگیرند، تنها از سود سرمایه‌داران می‌کاهند. بنابراین، مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها، نه تنها نباید مانع

مبارزات عمومی و راستامند طبقه کارگر شوند، بلکه باید هدف اصلی طبقه کارگر، یعنی پایان دادن به مناسبات سرمایه‌داری و کار مزدبری را توان بخشند. این هدف استراتژیک و تاریخی تنها هنگامی شدنی است که هسته‌های کارگری - سوسیالیستی، در کارکرد، از پائین و با توجه به آموزش آموزه‌های دانش مبارزه طبقاتی - راهبری اتحادیه‌ها را در اختیار بگیرند. در این صورت، اتحادیه و سندیکا نه زمین مبارزه طبقاتی بلکه بیشتر بستر آن خواهند بود. در دوران آغازین مبارزات طبقه‌کارگر و سازمانیابی سندیکاها، کارگری، مارکس به درستی بر آن بود که اتحادیه‌ها نه تنها نباید از اعتصاب‌ها و مبارزه‌های کارگران جلوگیری کنند، بلکه وظیفه مندند تا کارگران را در این چالش‌های طبقاتی، راهبری و پشتیبانی نموده و خود پیشنهاد دهنده‌ی شیوه‌های گوناگون مبارزه باشند؛ اما، در شرایط کنونی این مهم، تنها به پشتوانه‌ی سازمانیابی نهادی دیگر، در درون سندیکا و اتحادیه در چشمداشت است: یعنی، سازمانیابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی. بدین ترتیب، سندیکا و اتحادیه، در کارکرد- دربرابر اهرم‌های بورژوایی به اهرم‌های سوسیالیستی نیز آراسته می‌گردد و نقش آفرین خواهد بود. با روی کرد به دانش تاکتونی مبارزه طبقاتی، از نخستین گام عظیم بشریت در راستای خودرهایی خویش در سال ۱۸۷۱ (در تجربه‌ی کمون پاریس) تا دومین گام در سال ۱۹۱۷ به دست شوراهای کارگران در روسیه، و دیگر آزمون‌های پاسخ ناگرفته‌ی کارگران در سراسر دنیا؛ چنین به‌نظر می‌رسد که تنها چنین ساختاری (یعنی سازمان یابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی) قادر است، طبقه کارگر را به پرولتاریای خردمند و خودآگاه (که خودگردانی و خود مدیریتی مولدین را امکان پذیر می‌سازد) آموزش و سازمان دهد. به هر روی، شوراها به عنوان سازمان‌های مستقل و نوین کارگران، در خودآگاهی از خویش برآمده از هسته‌های کارگری-سوسیالیستی هستند. بنابراین، سازمان‌یابی شوراها، فقط روندی خودجوش و آکسیونیستی نبوده، همراه با آن که طبقه کارگر را به شکل‌های صنفی اسارت‌آور و آنارکوسندیکالیسم نمی‌کشانند؛ سازمانیابی خود را نیز به وعده‌های خواب‌آور تکامل تدریجی و اتحادیه‌گرایی، و یا همچنین به‌فردای سرنگونی سرمایه‌داران، واگذار نمی‌کنند. بدین‌سان، سازماندهی نهادهای خودگردان انقلابی [شوراها] صرفاً زائیده قیام و یا شرایط انقلابی نیست، بلکه در دوره‌ی جنبش تدافعی و رکود مبارزات کارگری، یعنی از همان آغاز تشکیل نخستین هسته‌های کارگری-سوسیالیستی، می‌توانند در چالش‌های جنبش طبقاتی کارگران، سوخت و ساز داشته و تا فرارویی به سوسیالیسم گسترش یابند.

به طور کلی شوراهای، بسته به جایگاه و شرایط، به گونه‌ی مخفی، نیمه مخفی و یا آشکار، هم سازماندهی اعتصابات و هم ارگان خودگردانی مولدین در تولید، سیاست و امور مربوط به مناسبات اجتماعی را پایه گذار باشند.

سندیکاها (بدون هسته‌های کارگری - سوسیالیستی) با دستگاه و ساختار و قوانین‌اش، تنها در چارچوب حقوقی و قانون سرمایه کارکرد داشته‌اند و در برابر دستگاه‌های دولتی توان فراروی از پذیرش‌های خود را ندارند. اتحادیه می‌کوشد، اختلافاتی که ریشه در تضاد طبقاتی دارد، از راه «حقوق» سرمایه، به هم بیاورد. سازمان سندیکایی ابزار دفاع در برابر سرمایه‌داری است و بنا براین ساختار و خواسته‌های آن نیز در همان چارچوب قرار می‌گیرد، و شرایطی را می‌پذیرد که سرمایه‌داران و دولت آنها برای آنان روا داشته‌اند. در چنین میدان و شرایطی - به طور خودانگیخته - فضای چندانی برای اندیشه و دانشی که آزادی طبقه کارگر را پیروزمند می‌سازد، باقی نمی‌ماند.

شوراهای کارگری وحدت طبقه‌کارگر را شدنی می‌سازند و برخلاف سندیکا، که در بهترین حالت، سبب کاهش نسبی نرخ بهره کشی می‌گردد، پایان یابی بردگی را نشانه می‌گیرند.

اتحادیه‌ها، تولید را تمام و کمال به بورژوازی وا می‌گذارند؛ درحالی که شوراهای کارگری، در جهت واگذاری تمامی تولید به جامعه، روی‌کرد دارند.

طبقه‌کارگر با شوراهای کارگری (مخفی یا علنی، در اشکال مختلف) در همان آغاز شکل‌گیری نخستین سلول‌های سازای خویش (یعنی، هسته‌های کارگری - سوسیالیستی)، و در اوج‌گیری انقلاب دولت سرمایه را در برابر خود می‌یابند و در عین حال که با کسب امتیازهای اقتصادی - سیاسی مسیر خود-رهایی کارگران را هموار می‌سازند و طبقه را به سوی انقلاب رهبری می‌کند.

این هسته‌ها، آموزش سیاسی کارگران را امکان‌پذیر می‌سازند و برای سازمان‌یابی سازمان‌های سیاسی - انقلابی طبقه کارگر بستری مناسب به شمار می‌آیند.

مبارزه برای خودرهایی کار از سلطه‌ی سرمایه، با دولت سرمایه‌داران و استبداد طبقاتی در کشورهای پیرامونی، ساختار هسته‌های کارگری - سوسیالیستی را ناچار می‌سازند.

این شیوه و راه کار به ویژه در جوامعی که کارگران، همانند دیگر توده‌های حکومت شونده، برآمد شورش‌گونه و روی‌کردی سیاسی - نظامی می‌یابند؛ ضروری ست. به هر روی، کارگران کشورهای واپس‌نگه داشته شده که با



خواست‌های نهفته‌ی سیاسی با دولت متمرکز سرمایه و کارفرماهای خصوصی رویا روی می‌باشند، بدون ساختارهایی که هسته‌های کارگری - سوسیالیستی نامیده می‌شوند و خودآگاهی طبقاتی و بازتولید دانش مبارزه طبقاتی را امکان پذیر می‌سازند؛ محکوم به بردباری وضع موجود خواهند بود. در چنین شرایطی، شعار عام «تشکل مستقل کارگری» بی آنکه از ماهیت، چگونگی و پتانسیل آن سخنی گفته شود، نوعی ترفند سوسیال دموکراتیک، یعنی راه کار سرمایه‌دارانه‌ای، بیش نیست.

سوسیال دموکراتیسم، ایدئولوژی وضع موجود سرمایه‌ی تثبیت یافته است؛ اتحادیه نهاد عملی این ایدئولوژیست. اتحادیه صنفی تقسیم طبقاتی را می‌پذیرد و با به رسمیت شناسی آن، بیان‌گر جامعه و مناسبات نابرابرست. اتحادیه‌های صنفی به بیان درست آنتونیو گرامشی «نوعی سازمان پرولتری‌اند که مختص زمانی ست که سرمایه فرمانروای تاریخ است... بخشی جدا نشدنی از جامعه‌ی سرمایه‌داری که کارکردش در ذات نظام مالکیت خصوصی نهفته است».<sup>67</sup> نقش و کاربرد اتحادیه‌ها در شرایط کنونی، در هنگام اعتصاب آشکار می‌شود، اتحادیه‌ها ابزار ایستادگی در برابر اعتصاب‌اند، یعنی که سرانجام عنصر ضد اعتصابی و پایان‌دهی به اعتصاب را در خود نهفته دارند. اگر زمانی در نخستین سالهای انترناسیونال نخست کارگران، اتحادیه‌های صنفی و مبارزه اقتصادی سلاح پیکار طبقه کارگر معرفی می‌شدند، مروری بر کارکرد تا کنونی تشکل‌های موجود به ضد اهداف مورد انتظار و ادعایی این نهادها گواهی خواهد داد. این سلاح، اکنون سیر دفاعی سرمایه داران است. نهاد کارگری، باید بیش و پیش از هر چیز نمایانگر چهره‌ی طبقه باشند، آیا اتحادیه‌های صنفی موجود در سراسر جهان، حتماً مستقل ترین آنها، چنین ایمایی را به نمایش می‌گذارند؟ آیا امکان ایجاد چنین نهادی در چار چوب سرمایه گلوبال و جلوه‌ی تهاجمی آن می‌توان گمان برد؟ نمایی که اتحادیه از طبقه کارگر متشکل در این‌گونه نهادهای صنفی به نمایش می‌گذارد، ماهیتی تسلیم طلبانه، سازش‌گرانه و تثبیت‌گراست. شناسه‌ی جلوه گر از سوی اتحادیه‌های موجود، هویتی مسخ، بی روح و بی چهره گروهی‌ست که به حقوقی صنفی خواری آور خشنود بوده و ماندن در وضعیت موجود را دست و پا می‌زنند و برآن هستند تا همچنان در این چرخه، بی‌روح و بی‌افق، گرفتار باشند. آموزش چانه زنی برای فروش نیروی کار و پذیرش بی‌چون و چرای بازار کار، اهداف اصلی اتحادیه صنفی است. حزب کارگر انگلستان که به پشتوانه اتحادیه‌های

67 آنتونیو گرامشی، 1919L, Ordine nuovo, Turin

کارگری و فعالین اتحادیه‌ها به قدرت رسید، امروزه به بزرگترین دولت سرکوبگر کارگران خودانگلستان تبدیل شده و دست در دست صاحبان کارخانه‌های سلاح‌های ویرانگر و تراست‌های نفتی همانند جورج دبلیو بوش، رییس جمهور آمریکا و دار و دسته‌اش به اشغال سرزمین‌ها و چپاول هستی انسان‌ها در آسیا و آفریقا سرگرم شده است. در آلمان، نیز سوسیال دمکراتها نیز به همین‌گونه عمل می‌کنند، اتحادیه‌ها در کشورهایی مانند بریتانیا، آلمان، سوئد، و نیز بیشتر کشورهای بلوک شرق با رهبری دولت‌های سوسیال - دموکراتیک یا همان احزاب «کمونیست» سابق، اکنون به آشکار، نهادها و بازوان سیاسی و کارگزاران تولید و استثمار سرمایه‌هایی تهاجمی به شمار می‌آیند. اتحادیه‌های کارگری در این کشورها، بستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم و دولت‌های آنان است.

## کمیسیون یا کمیته‌ی کارخانه

کمیسیون‌های کارخانه نهاد‌های طبقاتی ویژه از سازمانیابی جنبش کارگران هستند که در رویکردهای ویژه، ضرورت می‌یابند. این نهاد‌های جنبش کارگری همزمان و همزای برآمد و دوران خیزش جنبش کارگری‌اند. کمیسیون‌ها یا کمیته‌های کارخانه نمونه‌ی اسپانیا، برخلاف سندیکاها، تمامی کارگران عضو سندیکا و غیر عضو را در برمی‌گیرند. محور مشترک کارگران، شرکت در اعتصاب و اعتراض و خواستی است که در آن شرایط پیش روی نهاد شده است. در این رابطه آزمون کمیسیون کارگری در اسپانیا را به تبادل تجربه می‌گیریم:

### کمیسیون کارگری در اسپانیا

در سال‌های ۱۹۶۰ فاشیسم فرانکو در پی کشتارهای دستجمعی دهه‌ی ۱۹۵۰ در اوج یک‌ه تازی ست. با دو دهه جنگ داخلی بین جناح‌های سرمایه‌داری و جنبش سوسیالیستی - کارگری و توده‌ای از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۶۲ و اکنون فاشیسمی که به حکومت نشسته است. طبقه کارگر در برابر این سلطه و سرکوب فاشیستی سرمایه، پراکنده و از هم گسیخته و بدون ساختار مبارزاتی خویش مانده است. حکومت همراه با سرکوب، به بدیل قلبی تشکل‌های کارگری و سندیکا‌های زرد دولتی دست می‌زند. فرانکو، «ژنرال» سرمایه‌ی استبدادی، همراه با بسیجیان سرکوب‌گرش، همانند دیگر دولتیان مردم فریبی که می‌شناسیم، از «احترام به حقوق زحمتکشان» و از «عدالت اجتماعی» و اینگونه فریب‌ها دم می‌زند.<sup>68</sup> هدف طبقه حاکمه این بود که کارگران، سندیکاها را ابزاری برای دستیابی به خواست‌های خود بپندارند. سال ۱۹۵۱ جنبش توده‌ای علیه گرانی نرخ اتوبوس به خیزش‌های اعتراضی که با به آتش کشیدن اتوبوس‌ها و ایجاد سدهایی در برابر نیروهای سرکوب همراه بودند، اوج گرفت. کارگران کوشنده و کارآزموده به‌ویژه در بارسلون به‌یاری پیوندهای پنهانی و نیمه آشکار، به سازماندهی یک اعتصاب عمومی دست زدند. این خود بازگرداندن روحیه و امید به‌خون نشسته‌ی سال‌های دراز حاکمیت فاشیسم فرانکویی بود. این خیزش، در کارکرد، نشان داد که

68 نشریه کند وکاو، شماره ۷، بهار سال ۱۳۵۷ چاپ خارج از کشور.

می‌توان در برابر فاشیسم و حکومت نظامی برخاست. گذشته از این، آزمون کارگران، کار پایه‌ای شد برای گسترش و بنیادگیری سازماندهی‌های آینده جنبش کارگری. در سال ۱۹۵۵ حکومت فرانکو کنگره‌های سندیکاهای زرد را فراخواند، تا به مانوری دیگر دست زند. نمایندگان کنگره‌ها، کسانی جز فرمیست‌ها و کارگزاران دولت نبودند. کارگران اما، با این مجال، در نواحی، به همایش‌های منطقه‌ای دست زدند و از میان خود برای گفتگو با کارفرمایان کمیسیون‌هایی را برگزیدند. خواست‌های کمیسیون‌ها، مطالباتی در چارچوب « قانون » بودند.

از پیش آشکار است که حکومت پا به پس نمی‌گذارد؛ اما با پی‌گیری‌های بعدی کمیسیون‌های دارای پشتوانه توده‌ی کارگران، با فشار بردولت و ایستادگی، یک سال بعد پاسخ کوچکی گرفتند: افزایش فوری ۱۶ درصدی دستمزدها امتیاز کوچکی بود، و فروگاهی اعتصابات کارگری را با خود آورد. وعده‌های دولتی عملی نگردید و همچنان بر دستمزد رسمی کارگران کاسته می‌شد. پی‌گیری کارگران، افزایشی ۷۰ درصدی دستمزدها را در پی داشت. از آنجا که دولت میانجی کارفرمایان بود، هر خواست کارگری، رویارویی با دولت فاشیست پاسخ می‌گرفت، و دولت به عنوان نماینده طبقه حاکم، خویش را وظیفه مند به دفاع از سرمایه بر می‌آمد. بنابراین، هر خواستی از « صنفی » به « سیاسی » می‌گرایید و دولت سراپا مسلح را با ماشین سرکوب و فریب در برابر خود می‌دید. اینک کمیسیون‌های کارگری هرچند غیر قانونی بودند، با پشتوانه‌ی توده‌ای در سوی دیگر گفتگو و سندیکاهای زرد، شناخته شده تر از پیش منزوی گردیده بودند.

شرایط به‌گونه‌ای بود که حفظ ساختار همیشگی کمیسیون‌ها، دیگر ناشدنی گردیده بود. پاسخ دولت به کارگران اعتصابی و کوشندگان کمیسیون‌ها، اخراج، زندان، شکنجه و مرگ بود. با این همه، حکومت و کارفرمایان در برابر اعتصاب‌ها که در نیمه‌ی نخست سال‌های شصت، شمار شرکت کنندگان در آن‌ها به یک میلیون نفر فزونی می‌یافت کوتاه آمدن بود. کمیسیون‌ها با فرارویی کارگران به آگاهی نسبی طبقاتی و همبستگی سراسری، ویژگی موردی خود را از دست می‌دادند و همیشگی می‌گردیدند. توان سازمان‌یابی کارگران با این دو ویژگی و به یاری همراه سازی راهکارهای مخفی و نیمه مخفی، فزونی یافته بود، این چالش، فرانکو را به درماندگی کشانید. تبعید ۳۰۰ تن از سازماندهان جنبش از معدن‌چیان، نتوانست جنبش کارگری را خاموش سازد؛ اینک کارگران افزون بر خواست‌های صنفی، آزادی اعتصاب و آزادی سندیکاهای مستقل را درخواست می‌کردند. طبقه

کارگر شناسه یافته در نهادهای کمیسیونی، استوانه‌ی جنبش و خواسته‌های حکومت شوندگان گردیده بود. سال های ۱۹۶۲-۶۳ دوران شکوفایی جنبش کمیسون‌ها بود؛ دولت و کارفرمایان با کمیسون‌هایی که قانونیت آنها را به گردن نهاده بود، با اسکورت صدها کارگر به گفتگو می‌نشستند. کمیسیون‌های ایالتی به پشتوانه‌ی کارگران، در حالی‌که هنوز رسمیت قانونیت نیافته‌اند، کنگره انتخاباتی برگزار می‌کنند. سال ۱۹۶۴، فلزکاران، با هزاران کارگر نگاهبان خود، انتخابات کمیسیون غیرقانونی خویش را در بیرون از خانه‌ی سندیکا در خارج از مادرید، نگهداری می‌کنند. کمیسیون‌های سراسری در اسپانیا، با اعلام منشوری صنفی - سیاسی به‌نمونه، آزادی اجتماعات، رسانه‌ها و تشکلات کارگری، پرچمدار پیکار طبقاتی می‌گردند. کمیسیون سراسری در جلوه‌ی جنبش مستقل و طبقاتی کارگران، می‌رفت تا جنبش کارگری را در پهنه‌ی اسپانیا سازمان دهد، و مبارزه به یک پیکار طبقاتی و نیرومند و سرنوشت ساز فرا رود. در این راستا با پیش آمدن رخدادهایی تاریخ ساز، تأثیر گذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها و شرایط یکاگیر جهانی، این چالش طبقاتی نیز در پی امتیازاتی چند به نا پی‌گیری دچار گردید و از ریل جنبش کارگری اصولی و از سکانداری مبارزه طبقاتی خارج شده و به بیرون جهت داده شد.

جنبش کمیسیون‌ها از سال ۶۷ به بعد ناتوان و دچارافت و سرانجام تجزیه گردید. یکی از تأثیرگذارترین دلایل این فروکاهی، اعمال سیاست‌های نابجای « حزب کمونیست» اسپانیا بود. این نهاد سوسیال-دمکراتیک، که در ابتدا سوی سندیکاهای زرد را گرفت و به ناچار به کمیسیون‌ها پیوست، سرانجام خواهان آشکارگرایی و قانون‌گرایی کمیسیون‌ها و تبدیل آنها به سندیکاهای علنی گردید. «حزب کمونیست» اسپانیا همانند همزاد ایرانی‌اش «حزب توده ایران»، در به در با فانوس در پی نشان دادن اختلاف بین جناح‌های حکومتی و بورژوازی بود و در برابر اعتصاب طبقاتی و کارگری، به ترویج «اعتصاب ملی» همه با هم، که جناح‌هایی از سرمایه‌داران و همه طبقات را در بر می‌گرفت سرگرم و سرگردان ماند. این حزب «تمام خلقی»، بخشی از بورژوازی بزرگ را به دیگر طبقات از «جمله کارگران برای جابجایی فرانکو به اتحاد» فرا خواند. تدارک اعتصاب فرصتی بود که فرانکو به مقابله برخیزد. این همان دامی بود که فاشیسم ژنرال فرانکو در آرزوی آن بود، زمان سرکوب طبقه کارگر فرا رسیده بود. اکنون هنگام آن بود تا فرانکو با اعلام قانون « ارگانیک»، حکومت فاشیستی خود را به حکومتی موروثی بگرداند. سرکوب کمیسیون‌های کارگری هدف اصلی ماشین

نظامی بورژوازی حاکم بود. بگیر و ببندها شدت گرفت و کمیسیون‌ها از پایه‌های توده‌ای کارگری خود و به پیرو آن از کنترل و نظارت کارگران بر کمیسیون‌ها، جدا افتادند. بخش جدا مانده و منحل ناشده‌ای از کمیسیون‌ها به سیاست «حزب کمونیست» گروید و پیرو راست روی‌های آن گردید تا کارگران را به گزینش نخبه‌گان سیاسی در شرکت در انتخابات حکومتی سرگرم و از هواداران حکومتی پشتیبانی نمایند.

## خود ویژگی های جنبش کمیسیون های کارگری

الف- خودانگیخته اند.

- ۱- برهه‌های و گذر ایند و برای پاسخ به نیازی مبرم اند.
- ۲- بی نیاز از قانونیت یابی‌اند.
- ۳- برخوردار از پشتوانه‌ی توده‌ای کارگران اندو
- ۴- ذوب و پخش در میان کارگران، پس از هر اعتصاب
- ۵- رویش از درون جنبش کارگری، با بر آمدن اعتصاب
- ۶- جلوه‌ای از جنبش طبقاتی کارگران به دشمار می‌آیند.
- ۷- گنجایش گرایش و فرارویی به سراسری و همیشگی شدن دارند.
- ۸- در برابر درغلنیدن به دام جنبش همه‌گانی و فراطبقاتی و خطر فروپاشی، آسیب پذیر هستند.





## بخش چهارم

تجربه‌ی تشکل‌های کارگری در ایران

سازمانیابی نخستین اتحادیه کارگری در ایران به سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۵ خورشیدی) از سوی کارگران چاپخانه‌های تهران باز می‌گردد. این نهاد صنفی، نشریه‌ی کارگری «اتفاق کارگر» را ارگان خود قرار داد.

کارگران چاپخانه در سال ۱۲۹۷ اعتصاب ۱۴ روزه‌ی را با خواست ۸ ساعت کار در روز و درخواست پیمان دستجمعی، سازمان دادند. در سال ۱۲۹۹ با اتحاد شماری از اتحادیه‌های تازه شکل گرفته، نخستین تشکیلات متحد کارگران در تهران بنیان می‌گیرد. بنیان‌گذاران، سازمانیابی نوین را «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تهران»، نام می‌نهند. در بیانیه‌ای که با امضا «اتحادیه عمومی کارگران تهران» به‌جای مانده از جمله چنین آمده بود: «اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌هایی‌ست که برای جلوگیری از اجحافات و تعدیات طبقات حاکمه و حفظ حقوق و وسایل حیات و تنویر افکار طبقه کارگر از جانب کارگران تاسیس می‌گردد، و طرز تشکیلات آن انتخاباتی‌ست و دخالت در سیاست ندارد»<sup>69</sup>

اتحادیه‌های نه گانه‌ی؛

۱- چاپگران ۲- نانوایان ۳- دوزندگان(خیاطان)، ۴- کفاشان، ۵- دلاکان- ۶- داروسازان(عطاران) ۷- کارگران ساختمانی ۸- بافندگان ۹- کارکنان شهرداری، سپس، اتحادیه کارکنان پست و تلگراف و آموزگاران به شورای مرکزی پیوستند. بین سال‌های ۱۳۱۰-۱۲۹۹ نخستین پوشش کارگران ایران در جهت سازمانیابی به‌تجربه در می‌آید. "شورای اتحادیه‌ها" الگویی بود برای کارگران در گیلان و مازندران، آذربایجان و اصفهان با در برگیری ده هزار عضو. در سال خورشیدی ۱۳۰۰ (۱۹۲۱ میلادی) با به هم پیوستن اتحادیه سراسری ایران، تشکل سراسری، «شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران ایران»، شکل گرفت و هدف خود را رهبری جنبش سندیکایی در سطح کشور اعلام نمود. در دی ماه همین سال (۱۳۰۰ خورشیدی) است که نخستین شماره‌ی روزنامه «حقیقت»، «ارگان اتحادیه‌های کارگری» با مسئولیت محمد دهگان، منتشر می‌شود. «اتحادیه سراسری کارگران ایران»، در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ به عضویت بین‌الملل سندیکای‌های سرخ" (پروفینترن) در آمد و دهگان در نیمه دوم سال ۱۳۰۱ خورشیدی، در چهارمین کنگره بین‌المللی سندیکاهای سرخ شرکت می‌کند. ۱۵ اتحادیه متشکل در شورای سراسری در سال ۱۳۰۱ سازماندهی اعتصابات از جمله اعتصاب ۷ روزه مرداد ماه بافندگان و برای نخستین بار برگزاری اول ماه

69 برداشت از نشریه کارگری «حقیقت» محمد دهگان، شماره ۲، دهم دی ماه سال ۱۳۰۰.

می‌روز جهانی کارگر را سامان می‌دهند. سال ۱۳۰۳ برای افزایش دستمزد و اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها در اعتراض به ممنوعیت انتشار ۷ روزنامه از سوی دولت، که به واپس نشینی حکومت رضا شاه انجامید اوج همبستگی کارگران به شمار می‌آید. در پی این اعتصاب‌ها و دخالت اتحادیه بود که دولت، عضویت کارمندان مراکز دولتی را در این تشکل‌ها ممنوع اعلام نمود. در آستانه انتخابات مجلس ششم در سال ۱۳۰۴ بود که از سوی دولت با سلطنت رضاشاهی ست که "شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران ایران" رسماً منحل اعلام می‌گردد و رهبران آن زیر پی‌گرد قرار می‌گیرند. شماری از این کوشندگان جنبش، دستگیر و تا سال ۱۳۲۰ در دخمه‌ها جان می‌گدازند و برخی همانند دهگان‌ها پس از چند سال آزاد و سرانجام زهر خورنده می‌شوند. در سال ۱۳۰۴ و در این زمان است که سازمانیابی کارگران وارد دوره‌ای مخفی می‌گردد و کادرهای کارگری همانند یوسف افتخاری، میر ایوب شکیبیا، علی شرقی و رحیم همداد و دیگر همراهان در سال ۱۳۰۶ به گونه‌ای نیمه مخفی نیمه علنی، کارگران به ویژه کارگران نفت در خرمشهر و آبادان را در پیوستار تلاشی دوساله، سازماندهی زیر زمینی هسته‌های کارگری آغازین خود را تجربه می‌کنند. سازمان‌یابی "جمعیت کارگران نفت جنوب" در روز ۱۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۸، با درخواستی ۱۷ گانه،<sup>70</sup> از جمله: آزادی تشکل، و خواست‌هایی صنفی‌پا به میدان مبارزه‌ای مشتکل می‌نهد. این نهاد کارگری، به دستور «کمپانی نفت» با نشانه روی لوله‌های توپ ناوگان جنگی انگلستان به سوی بندر، در روز ۲۵ اردیبهشت ماه، به دست ارتش انگلستان و رضا شاه و خوانین و فئودال‌های عرب جنوب، درهم شکسته شد و با اعلام حکومت نظامی و برخی از رهبران این سازماندهی همانند یوسف افتخاری، رحیم همداد، علی امید و علی زاده، نزدیک به ۱۲ سال و برخی همانند جعفر پیشه‌وری که سال ۱۳۱۶ دستگیر گردید تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند. سال ۱۳۱۰ در روز ۲۲ خرداد به دستور رضاشاه و خواست سرمایه‌داران، قانونی به مجلس بورژوازی پیشنهاد شد که به "قانون سیاه" شناخته گردید؛ بنابر این قانون، هرگونه سازماندهی سندیکایی ممنوع اعلام شد.

دومین آزمون سازمان‌یابی سراسری کارگران، بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ صورت می‌گیرد، «سال‌هایی که با يك شرایط تاریخی پیش آمده در جنگ جهان‌گیر دوم، و نیز ناتوانی نسبی حکومت مرکزی ایران» همراه است. با خروج

70 یوسف افتخاری، خاطرات و اسناد یوسف افتخاری، به کوشش بیات و مجید تفرشی انتشارات فردوس، چاپ نخست، تهران ۱۳۷۰، ص. ۳۸-۱۳۷.

فعالین سیاسی و جنبش کارگری از زندان در سال ۱۳۲۰ و برکناری رضا شاه از قدرت سیاسی به دستور آمریکا و انگلستان و جا به جایی فرزندش، محمد رضا شاه، بار دیگر تشکل‌های کارگری، مجال سازمان‌یابی یافته و به هم پیوستن و پیوند اتحادیه‌ها در اسفند ماه ۱۳۲۰ «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران» به کوشش «حزب توده ایران» تازه شکل گرفته از بقایای گروه موسوم به «پنجاه و سه نفر» موجودیت می‌یابد. نیمی از اعضای ۱۴ نفره شورای مرکزی این تشکل، از اعضای مرکزی «حزب توده ایران» بودند. از آنجا که مبارزینی همانند یوسف افتخاری به دعوت رضا روستا، مسئول «شورای متحده»، پاسخ منفی داده و به «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران» وابسته به حزب توده، نمی‌پیوندند. «اتحادیه کارگران ایران» به رهبری یوسف افتخاری، بیشتر در میان نفتگران سازمان می‌یابد. این دو تشکل جدا از هم و غیر دولتی، بیش از ۵۰ درصد از کارگران ایران «یعنی افزون بر ۲۷۴/۰۰۰ تن از ۵۰۰ هزار نفر» را در خود متشکل کرده بودند.<sup>71</sup>

در ۹ ماه نخست سال ۱۳۲۵ (تا آستان آذر ماه و لشگر کشی شاه به آذربایجان) شورای متحده مرکزی نزدیک به ۱۶۰ اعتصاب را رهبری کرد. اعتصاب ۱۴ روزه اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ در آجاجاری با درخواست افزایش دستمزد و بهبود شرایط و ایمنی محیط کار با پیروزی نفتگران ایران، بر پا شد، دستاوردی پیروز گرفت. این خیزش‌ها و خواست‌ها، اعتصاب خونبار تیر ماه نفتگران در خوزستان را در پی داشت. در صف کارگران، ۴۷ کشته و ۱۷۰ زخمی به دست ارتش انگلستان و ایران هزینه‌ی پرداخت طبقه کارگر ثبت شد. اعتصاب با سرکوب پایان گرفت. دولت قوام، «حزب توده ایران» را برای آرام ساختن کارگران میانجی نموده بود.

«شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران»، تنها نام شورا را بر پیشانی داشت؛ با این همه، این آزمون و نیز تجربه‌ی «اتحادیه کارگران ایران» نخستین گام‌های پرارزشی در آموزش سازمان‌یابی طبقاتی کارگران در ایران آن زمان به شمار می‌آمدند. طبقه کارگر نوپای جامعه و مناسبات چیره‌ی پیشا-سرمایه‌داری در نخستین دوران پیدایش خویش، به پشتوانه مبارزات و دستاوردهای جنبش‌های سوسیالیستی - کارگری برای دست‌یابی به حقوق صنفی خود ضرورت تاریخی

71 سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران در سالهای ۲۵- ۱۳۲۰ تورج اتابکی.

سازمان‌یابی طبقاتی را به تجربه در آوردند و به پاره‌ای خواسته‌های صنفی نیز دست یافتند.

### برنامه این نهاد:

- هشت ساعات کار روزانه،
- حق تشکیل اتحادیه کارگری و صنفی،
- حق مذاکره دستجمعی،
- حق اعتصاب در صورت لزوم،
- تقاضای وسیله‌ی آمد و شد رایگان به محل کار،
- پرداخت مزد برای جمعه‌ها و دیگر روزهای تعطیل،
- مزد دو برابر برای اضافه کاری، دو هفته مرخصی در سال، حقوق
- بازنشستگی در سنین پیری، پرداخت مزد در صورت بیماری، بیمه بیکاری،
- مزد برابر برای زنان و مردانی که کار برابر انجام می‌دهند و...

در شمار این خواست‌ها و نیازهای زندگی روزانه‌ای بودند که برای نخستین بار در پیشاروی کارفرما و صاحبان سرمایه گذارده می‌شد. «شورای متحده»، ۲۶ اتحادیه را در بر می‌گرفت و با این‌که همگی ۱۴ عضو مرکزی آن وابسته به حزب توده بودند، و برخی از کمیته مرکزی حزب توده (رضا روستا) با همراستا قرار گرفتن سیاست‌های حزب توده با قوام السلطنه نخست وزیر محمدرضا شاه (که خود تشکل زرد دولتی به نام «اسکی» بر پا داشته بود)، و ائتلاف حزب توده با قدرت سیاسی حکومتی از جمله پذیرش چهار وزیر وابسته به «حزب توده» در دستگاه دولتی، جنبش کارگری به دنباله‌روی کشانیده می‌شود. همراهی حزب توده با مصالح بورژوازی در این برهه تا آنجا گره خورده بود که «حزب» هرگونه اعتصاب کارگری در جنوب را در هنگام جنگ جهانی دوم ممنوع اعلام نمود. از همین زاویه بود که طبقه کارگر ایران در سال ۱۳۳۲ در هنگام کودتا نه از مصدق پشتیبانی کرد، نه آن پرورش سیاسی و سازمانی و آگاهی را یافته بود که به‌طور مستقل علیه کودتا بر خیزد. طبقه کارگر اعتماد به خود و آگاهی طبقاتی و استقلال خود را از دست داده بود. اتحادیه‌های سراسری نهاد مستقل کارگری نبودند و از حزب توده موجودیت می‌یافت؛ و «حزب توده» نیز، خود از حزب کمونیست شوروی نام می‌گرفت؛ از همین روی، در پی از همپاشی «حزب توده» در ایران، و سیاست‌های غیرکارگری «حزب کمونیست شوروی»، گرفتن رهبری

از طبقه کارگر، فروپاشی در فساد بوروکراتیک و حکومت نخبه‌گان و سازش با بورژوازی جهانی، زیر نام «گذار مسالمت آمیز»، اتحادیه‌های وابسته به «حزب توده» و نیز تشکل‌های مستقل دیگر فروپاشیدند.

در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای برکناری نمایندگان سیاسی بورژوازی لیبرال ایران، به رهبری محمد مصدق و بازگرداندن شاه آمریکایی به قدرت سیاسی، جنبش کارگری برای بیش از یک دهه در سرکوب، خاموش ماند.

در سال ۱۳۴۳، نخستین نشست پیمان‌های دستجمعی نفتگران برگزار می‌گردد. در همین برهه است که ززمه‌ی برپایی سندیکا به گوش می‌رسد و سندیکاهای نفتگران در خوزستان، تهران و تبریز بر پا می‌شوند. این بار زیر کنترل «سازمان امنیت و اطلاعات کشور ایران» (ساواک) و پلیس حکومتی ست که برای کنترل حرکت‌های کارگری و پیش‌برد روند تولید، کارگران از سوی بورژوازی تشکل می‌یابند. با اعلام حزب رستاخیز- تنها حزب مجاز حکومتی- زایدی‌ها به نام «سازمان کارگران» به پیوست حزب شاهنشاهی، برپا گردید. به همان‌گونه که در سال ۱۳۷۸ زایدی «حزب مشارکت»، «حزب اسلامی کار»، از سوی جناح-باند‌های حکومتی وابسته به دوم‌خردادی‌ها در دستور کار قرار می‌گیرد و پیش از آن «خانه کارگر»، نهاد حکومتی-بورژوازی «شوراهای اسلامی کار» کارگران و روند تولید را در چنبره قرار داده بودند. سندیکاهای زرد در ایران، پس از کودتای آمریکایی مرداد ماه (۱۳۳۲)/ ۱۹۵۳ در ایران و سرکوب «شورای متحده» وابسته به حزب توده ایران، تا سال ۱۳۵۷ با سرنگونی حکومت شاهنشاهی، تنها نهادهای مجازی‌اند که قانونیت می‌یابند. اتحادیه‌های زرد تنها نهادهای قانونی و مجازی بودند که اواخر سال‌های ۱۳۴۰ مورد پشتیبانی دولت قرار گرفتند. شمار این نوع تشکل‌ها از سال ۱۳۴۳ از ۱۶ به ۵۱۹ نهاد در سال ۱۳۵۱ گزارش شده است.<sup>72</sup> این تشکل‌ها رابط بین دولت و کارفرما بودند و نیروی کار را در جهت سود افزایی تولید، کنترل و تنظیم در دست داشتند. این تشکل‌ها، از مداخله‌گری در فعالیت‌های سیاسی و اعتصاب ممنوع و تنها، مجاز به بستن قراردادهای جمعی بودند. بیشتر نمایندگان این‌گونه تشکل‌ها یا مامورین ساواک بودند یا به‌گونه‌ای با دستگاه‌های امنیتی و پلیسی حکومت همکاری می‌کردند و انگشت‌شمارانی که به خواسته‌های کارگران وفادار بودند، با اخراج و زندان و تهدید روبرو و سرانجام از کارخانه‌ها و مراکز کار به بیرون افکنده می‌شدند. سال ۱۳۵۵ وزارت کار به پذیرش نمایندگانی مستقل از سوی کارکنان

72 اصف بیات، کنترل سیاسی و سازماندهی کارگری در ایران (۵۵-۱۳۴۵) یک بررسی مقدماتی.

نفت تن در می‌دهد. این نمایندگان، تا سال ۵۷ درون سندیکا‌های موجود حضور دارند.

تا آنجا که به تاریخ تجربیات جنبش اتحادیه‌های در ایران زمان شاه سرنگون شده، باز می‌گردد، آزمونها از آغاز پیدایش سرمایه‌داری در ایران تاکنون، نشان دهنده‌ی آن هستند که اتحادیه‌های کارگری با سازمانیابی نخستین خود در صنعت چاپ و نفت و بافندگی، به موازات و با حضور و پیدایش گروه بندی‌های چپ و سوسیال دمکرات، در نوعی توازن قوا و ناتوانی دولت، شکل گرفته و با آنها نیز افت و خیز داشته و از بین رفته‌اند.

با قیام بهمن ماه ۱۳۵۷، رکود جنبش کارگری به خیزشی دوباره فرا می‌روید. در آستانه‌ی قیام ۵۷ است که کمیته‌ی ۱۴ نفره در دو اتحادیه‌ی نفتگران در خوزستان و شمال که برای دوره‌ای جدا از هم فعالیت می‌کردند، بیشتر اعتصاب‌های کارگری سال ۵۷ را رهبری می‌کنند. دوره نخست این اعتصاب‌ها یک هفته و تنها با شرکت کارگران به درازا می‌کشد و دومین اعتصاب با پیوستن کارمندان نیز به شکست می‌انجامد. با افزایش اعضا کمیته به ۲۳ نفر و انتشار نشریه‌ای به نام کارگران و پیوند اعتصاب‌های کارگری با حرکت‌های توده‌ای در خیابانها بود، که جنبش کارگری دنباله‌رو روحانیت به رهبری خمینی می‌گردد. کمیته اعتصاب نفتگران «کارگران و تکنسین‌ها» - کارکنان - که ضربه‌ی بنیادین اقتصادی به حاکمیت شاهنشاهی زدند، از سازماندهی و آگاهی طبقاتی، مستقل، با اعتماد به طبقه و توان طبقاتی و سیاسی کارگران غافل ماند، ارگان رهبری قیام را سازمان نداد و با چنین راهکاری نه آشنایی داشت و نه باور و امیدی؛ پس دنباله رو خیزش همه با هم و فرا طبقاتی گردید و حکومت اسلامی را گردن نهاد. در گزارشی از سوی پدانش خسرو شاهی به عنوان یکی از تلاش ورزان جنبش کارگری در کمیته اعتصاب نفتگران می‌خوانیم:

«یکی از مسایل عمده این دوره مواجه شدن کارگران اعتصابی با مشکل مالی است که ابتدا دست کمک به سوی مردم دراز کردیم. دانشگاه‌ها توانستند حدود یک میلیون تومان برای ما پول جمع کنند ولی این پول حتی جوابگوی کارگران بخش پمپ بنزین هم نبود. و ناچار شدیم با روحانیت و بازار تماس حاصل کنیم. یکی از مسئولین بازار در کمیته مخفی شرکت می‌کرد. بعد از آن مسئله مالی ما حل شد و سیل کمک به طرف ما سرازیر شد. پس از آن بود که آرام، آرام کارکنان

نفت می‌گویند: ما از زیر درخت سیب دستور می‌گیریم. تا آن مقطع کارگران نمی‌خواستند از «امامی» اطاعت کنند اما خود مسئله مالی باعث شد که به شکلی زیر چتر روحانیت و بازار قرار گیرند.<sup>73</sup> این خود بیانگر کاستی‌ها و کم کاری تاریخی ست که نهادهای این دوره نیز از ایجاد یک صندوق اعتصاب نیز غافل مانده بود.<sup>74</sup>

با سرنگونی حکومت شاهنشاهی، طبقه کارگر ایران به دور از خود آگاهی و سازمان یابی طبقاتی خویش، در آغاز از پیوستن به جارجیان حکومت اسلامی خودداری کرد. با آتش زدن سینما رکس در آبادان به تحریک تنی چند از روحانیت هوادار خمینی در آبادان، از جمله آیت‌الله موسوی تبریزی و آیت الله جمی، خشم مردم و به‌ویژه نفتگران علیه حکومت شاه نشانه رفت. گرچه طبقه کارگر دیر به میدان کارزار پانهاد اما به سرنگونی شاه رای داد و با بسته شدن شیرهای نفت، و اعلام اعتصاب سراسری، نابرخوردار از سازمان، و آگاهی طبقاتی، دنباله‌رو دولت جایگزین دولت سلطنت سرمایه در ایران گردید. فردای ۲۲ بهمن بود که خمینی فرمان بازگشت به مراکز تولید و از سرگیری بازتولید مناسبات حاکم را صادر کرد. « کمیته اعتصاب منتخب امام خمینی» که به فرمان آیت‌الله سید محمود طالقانی شکل گرفته بود، در روزنامه کیهان ۵۷/۱۰/۲۷ بیانیه داد تا کارگران را به عنوان پیاده نظام قدرتیابی روحانیت سمت و سو دهد، کمتر از دو ماه بعد با «اطلاعیه شماره ۲۱» روحانیون به امضا یدانه سحابی از رهبران نهضت آزادی و ملی - مذهبی‌ها، در همان روزنامه در ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۷ فرمان بازگشت به تولید را داد. خمینی روز بعد در روزنامه کیهان فرمان داد: «اعتصاب‌ها تمام شد، به سرکار برگردید.» فراگیرترین و پوپولیست‌ترین نیروی سیاسی چپ ایران، « سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران»، دیگر جریانات از قبیل «حزب توده ایران» و «سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر»، در این شرایط از جمله نیروهایی بودند که رهنمود «پیش به سوی سندیکا» و «اتحادیه‌های کارگری» را به بیانیه نوشتند. در حالی‌که گرایش شوراگرایانه به ویژه درون صنایع نفت، در رویش بود، بیانیه اول ماه می سال ۱۳۵۸ « سازمان

73 یداد خسرو شاهی، مروری بر تشکل‌های کارگری و موانع موجود در مقابل ایجاد تشکلات کارگری در ایران. انتشارات انجمن کارگران پناهد ه و مهاجر ایرانی.

74 بر این واقعیت بیافزایم که نویسنده این نوشتار، از جمله به‌همراه چند فعال جوان کارگری - سوسیالیستی، پیک تماس جهت بردن کمک‌های مالی پنهانی جمع‌آوری شده از فعالین چپ دانشگاهی از «دانشگاه پهلوی» (شیراز) بودیم که به دلیل جاری شدن سیل در راه خوزستان، پس از تلاشی نافرجام دو روزه برای گذر از سیل، از تماس با کمیته‌ی اعتصاب ناکام ماند و پس از چندی، پولها به کمیته اعتصاب تحویل گردید.



چریک‌های فدایی خلق ایران» به مناسبات روز جهانی کارگر، کمتر از سه ماه پس از سرنگونی شاه، کارگران را به تشکیل نهادهای صنفی دوران رکود و سازش طبقاتی فرا می‌خواند.<sup>75</sup>

در بیانیه‌ای چند روز پس از سرنگونی رژیم شاهنشاهی در حالی که میلیون‌ها کارگر و نیروهای سیاسی که خود را سوسیالیست می‌نامیدند، در خیابانها و مراکز کارگری و دانشگاه‌ها نظار مگر پایه‌گیری حکومت اسلامی هستند، گروهی به نام «گروه کار» در ۴/۱۲/۵۷، پس از آن‌که به تحلیل «خواست‌ها و مبارزات کارگری» به ویژه «کارگران کارخانه تکنوکار» می‌پردازد چنین می‌نویسد: «همه سندیکاهای ساواکی منحل شده و باید شوراها و سندیکاها و اتحادیه‌ها واقعی در محیطی کاملاً آزاد بوجود آید... کارگران تکنوکار شورا تشکیل دادند و خوشحالدند که شورا از منافع آنها دفاع می‌کند و در صدد تشکیل سندیکا هم هستند...» و در پایان، پیش بسوی ایجاد سندیکاهای واقعی کارگری را شعار می‌دهد!!<sup>76</sup> شوراها همانگونه که پیداست، دفاع طلبانه بوده و بیشتر به اتحادیه‌های صنفی می‌مانند تا ارگان طبقاتی سرنوشت ساز در آن کشاکش انقلاب و ضدانقلاب. در چنین روزهایی بود که، از درون جنبش کارگری، گرایش‌های شورآگریانه در بیشتر مراکز تولیدی و کارگری و محلات و آموزش‌گاه‌ها، سر برآوردند. برخی گرایش‌های سیاسی درون سازمان‌های موجود نیز به تشکیل شوراها دامن می‌زدند که نگاه از برون و سازماندهی از بالا را پی می‌گرفت و سرانجام پی‌آمدهای زیان‌آوری در پی داشتند.

با این همه، شوراها در عمر کوتاه خود در ایران، به عنوان نهادهای طبقاتی، نمودهای آغازین توان و خواست کارگران را برای سازماندهی تولید، کنترل و خود مدیریتی به نمایش گذاردند.

با روی آوری کارگران به سوی سازمان‌یابی، به ویژه ساختارهای شورایی، در بخش‌هایی از مراکز تولیدی و کار، و گشایش مراکزی همانند خانه کارگر در تهران به دست کارگران، برای همایش و گفتگو و انتقال اندیشه و پویش سوسیالیستی، حکومت‌گران، با بسیج «لباس شخصی‌ها»، به یاری چماق و الله اکبر و جهالت، رویاروی خود رهایی کارگران به سرکوبی خونین کمر بستند.

75 بیانیه اول ماه مه سازمان چریک‌های فدایی خلق در سال ۵۸ به مناسبات روز جهانی کارگر، بیانیه‌های حزب توده ایران و بسیاری از گروه‌های مدعی سوسیالیسم!

76 گروه کار، ۴/۱۲/۵۷، تحلیلی از مبارزات کارگران «تکنوکار»، اعلامیه‌هایی از جنبش کارگری ایران، تکثیر از اتحادیه دانشجویان ایرانی در لیورپول، انگلستان، فروردین ۵۸.

روز جمعه دوم آذر ماه سال ۱۳۵۸، پس از پخش بیانیه‌ای در نماز جمعه تهران، خانه کارگر که یک‌ماه پیش دوباره به دست کارگران بیکار افتاده بود، مورد یورش قرار گرفت و به وسیله چماق حزب‌الله، از کارگران بازپس گرفته شد. این ستاد کارگری، سر انجام به دست سپاه مزدور سرمایه به اشغال در آمد. چماقداران در حالی که بیانیه‌ی خطاب به «مردم مسلمان» پخش شده در نماز جمعه را در دست داشتند، فرمان یافته بودند تا خانه کارگر را از «مزدوران امپریالیسم آمریکا» باز پس بستانند. کارگران بیکار به بیرون خانه کارگر ایستادند و خانه خود را می‌خواستند. با به تنگنا افتادن سی تن از «مردم مسلمان» با چماق و دشنه و زنجیر در داخل خانه کارگر، کمیته‌چی‌های مسلح هجوم آوردند تا هم «برادران» را نجات دهند و هم خانه کارگر را به اشغال در آورند. این یک ترفند بود. خانه کارگر، به پشتوانه‌ی نماز جمعه که از بازار و سرمایه‌داران دستور می‌گرفت، به یاری دشنه و چماق لشکر دعا، اشغال شد. در این کشاکش و تقلا‌ی طبقه کارگر بی سازمان و بی‌ستاد، «غفلت» گروه‌بندی‌های سیاسی مدعی سوسیالیسم، از شرایط و منافع طبقه کارگر، یک نادیده انگاری غیرمسئولانه و سوسیال دموکراتیک بود.

شوراها، اما در برخی مراکز تا سال ۱۳۶۰ رشد و تکوین می‌یابند. در برخی موارد در حالی‌که بورژوازی با حاکمیت استبدادی مضاعف جای‌گزین حکومت شاه، پایه‌های حکومتی خویش را تثبیت می‌سازد، در مواردی در سازماندهی و کنترل تولید مداخله‌گر می‌شوند، در اینجا و آنجا، خواست‌های سیاسی بیان می‌کنند و در بسیاری از مراکز خصوصی و دولتی نقش سندیکاها را کارکرد دارند. سال ۱۳۶۰ است که نفتگران در شورای خویش، «داشتن نماینده در شورای انقلاب اسلامی!» را در خواست می‌کنند و خواهان نماینده در «مجلس خبرگان» مملو از آیت‌الله‌هایی هستند که وظیفه تعیین ولی فقیه را به عهده دارند. در همان حال، به یاد سال‌های حکومت قوام‌السلطنه که ۴ وزیر توده‌ای را در کابینه داشت تا حکومت شاه، سال‌های بحران جنگ دوم جهانی را پشت سر نهد تا دوران تثبیت حکومت شاهنشاهی فرا رسد، شورای نفتگران، خواهان گزینش وزیر نفت از سوی خود می‌گردند. شورا‌های کارگری با وزنه‌ی سنگین خویش در صنعت نفت، چشم به سازمان‌های سیاسی چپ نیز دوخته بودند؛ وزنه‌ی «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» در این میان سنگینی می‌کرد. شورای نفتگران طرح‌های سامان‌یابی خود را به کمیته مرکزی «فداییان» می‌فرستاد تا سازمان‌دهی شوند. خانه کارگر در آماج یورش حزب‌الله، در حالی‌که از یک‌سوی خود کارگران در

اداره آن و تبدیل این مرکز همایش کارگری، به مرکزی برای سازمان‌یابی سراسری و تبدیلات اندیشه و آگاهی طبقاتی بودند، در سوی دیگر، مرکزکشمکش بین سازمان‌های سیاسی که، سرانجام، دیگری آمد و زد و برد و ستاد کارگران، به اشغال حزب‌الله درآمد. جنگ دولت‌های ایران و عراق، سرکوب جنبش‌های کارگری و شورایی و سوسیالیستی را نشانه داشت. جنبش کارگری به همراه سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت اسلامی در هجوم هماهنگ جنگ با عراق، سرکوب شدند. حکومت اسلامی، «انجمن‌های اسلامی» و «شوراهای اسلامی کار» را به عنوان بازوان ایدئولوژیک و امنیتی و طبقاتی خویش، به جای تشکل‌های کارگری نشانید. حکومت مذهبی، «خانه کارگر» را به‌عنوان یک نهاد حکومتی در راس شوراهای اسلامی مامور ساخت. مناسبات بهره‌کشی حاکم، با برپایی دولت جنگ، به‌فرمان فرماندهی کل قوا، سازماندهی سراسری تولید در چنین شبکه‌ی تنظیمات بورژوازی با موج تیرباران‌ها و میدان‌های دار و درفش لشکر اسلام را پشتوانه گرفته بود.

شوراهای کارگری، در آغاز با استقلال از دولت، نمودی از کمیته‌های کارخانه را با خود داشتند که گاهی تا کنترل تولید و توزیع و رفته رفته بر روند اجرایی فرا می‌رویدند. شوراها با ویژگی زیر پرش گرفتن سلطه‌ی سرمایه چشم نداشتند و به همکاری و بازی در بساط بورژوازی نرد می‌بازیدند. مدیریت تولید زیر حکومت و قوانین و مناسبات سرمایه‌داری مرز بین سندیکاها و شوراهای سال ۱۳۶۰ را جدا می‌نمود.

در چنین روزگاری، سازمان‌های سیاسی مدعی «چپ» و هوادار طبقه کارگر، کم و بیش، همه‌گان " از راست‌ترین تا چپ‌ترینشان"، با ماهیتی طیف گونه و سوسیال دموکراتیک (از راست، میانه و چپ)، به دور از پویه، تبدیلات، پراتیک ناظر بر دگرگونی‌ها و انکشاف سوسیالیستی جامعه؛ شاهد سرکوب خویش و طبقه کارگر و پراکندگی و ویرانی کارگران بودند. سرانجام در پی کشتاری هولناک در قتل عام‌های زندان و جنگ ۸ ساله و مهاجرت و آوارگی، خود نیز به کناره رانده شده، بی کوچکترین پیوند کارسازی با طبقه و جنبش کارگری. این گروه‌ها، محافل (با چشم پوشی از این‌که خود را چه می‌نامند) در واقعیت امر، به کناره و در غربت خویش می‌زیند و کوچک‌ترین نقشی در تبدیلات مبارزاتی و مداخلات تئوریک و بینشی کارگران ندارند. درحالی که سرمایه‌داران با امکانات مالی و سیاسی و نظامی خویش با هزاران رشته و زنجیر، به تشکل دهی طبقه کارگر به سود خویش مشغول‌اند و در روندی که از "تشکل‌های مستقل کارگری"، "نهاده‌ی

شدن جامعه مدنی، "حق اعتصاب" و سخن می‌گوید. حکومت اسلامی، به وسیله‌ی پایگاه ضد کارگری "خانه کارگر" که وظایف تا کنونی خود را به دست "شوراهای اسلامی کار" و انجمن های اسلامی کار، به پیش می‌برد، به رهنمود و هم یاری سازمان جهانی کار، بنا به ملزومات تنظیم تولید ضد انسانی کالایی، به تشکل‌های خود ساخته و قابل کنترل وا می‌گذارد. در چنین شرایطی، اتحادیه‌های مستقل (به پنداری نزدیک به ناشدنی و در صورت شکل‌گیری آنها)، یا در سازش جنبش توده‌ای و تمام خلقی و بدون توازن قوا، موضوع سوداگری قرار می‌گیرند؛ و یا اگر شرایطی همانند سال‌های ۳۲-۱۳۲۰ و یا ماه‌های نخستین پس از قیام شکست خورده‌ی بهمن ۱۳۵۷، پدیدار گردد و احزاب سیاسی مستقل «چپ»، حضوری جدی و مؤثر داشته باشند، سایه‌ی سنگین شان، همچنان به مانند وزنه‌ای بازدارنده - بر سر اتحادیه‌های مستقل مفروض می‌نشیند و می‌کوشد تا آنها را به ابزاری جهت روی کارآیی احزاب سوسیال دمکرات با حاکمیت خودکامه دگرگون نماید.

به هر روی، در کشورهای پیرامونی سرمایه، بدون سازمان‌یابی خودآگاهانه طبقاتی، این کارگران و مولدین هستند که در عرصه‌ی مبارزات طبقاتی و سیاسی، همانند تجربه لهستان - قربانی شده و بازنده‌ی نهایی خواهند بود. این ارزیابی، يك پیش‌گویی نیست! تجربیات تاکنونی درباره ماهیت طبقاتی و بینشی جریانات مختلفی که خود را در سوی طبقه کارگر و مولدین می‌دانند، نشان دهنده‌ی این واقعیت است که این جریانات در بزنگاه مدیریت اقتصادی - سیاسی - اجتماعی جامعه، در برابر حرکت مستقل و شورآرایانه طبقه کارگر، (که به‌طور همه جانبه‌ای خاصه‌ی ضد سلطه گرانه دارد) خواهند ایستاد. زیرا که شکل‌گیری آنها خارج از طبقه و از بالا انجام گرفته و به قصد اعمال هژمونی بر طبقه کارگر می‌کوشند؛ و در صورت لطف و کرامت بسیار، نمایندگی رهبری طبقه کارگر را مدنظر دارند و نه شرکت در روند سازمان‌یابی خود آگاهانه‌ی کارگران برای خودرهایی و خودرهبری کارگران. به بیان روشن تر، این تشکل‌ها دارای پویه‌های سازای فرارویی دگرگونی جهشی اجتماعی، همچون دوران انقلاب پی در پی و گذار به آزادی و برابری کامل - نبوده و در برابر چنین تبدلات و سوخت و سازی، تثبیت گرا عمل می‌کنند؛ و سرانجام این‌که، به شرکت در حکومت و یا چنگ‌اندازی به قدرت سیاسی، یعنی، بیشتر - به حاکمیت حزبی و جبهه‌های خویش می‌اندیشند. این تشکلات، کارگران را برای مقاصد "خیر" اندیشانه خویش به‌عنوان بازوان اجرایی می‌خواهند. بنابراین، ضروری است که با سازماندهی هسته‌های

کارگری - سوسیالیستی (به مانند سلولهای خودآگاه گر کمیته های کارخانه، برآمد شورایی و یا به طور کلی سازمان‌های سراسری - انقلابی سیاسی طبقه کارگر)، تبادلات سوسیالیستی را در استقرار خود مدیریتی خردمندان شورایی مادیت داد؛ که راه برد و فرجام آن، نفی دولت و رفع استثمار و فقر و رهائی نوع انسان از جهل و انتقام و کینه و کینه توزی‌های طبقاتی است. گرچه کارگران در پروسه‌ی این سازمان‌یابی - به جبر- شکل‌ها و ساختارهای گوناگونی را به آزمون می‌گذارند؛ اما، جنبه‌ی راه بردی و استراتژیک همه آنها بنا به‌خاصه‌ی طبقاتی و خودآگاهانه‌شان همراستایی انقلابی است. به‌گونه‌ای که خصلت‌نمای همه‌ی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی، به‌عنوان رادیکال ترین کانون‌های آموزش و سازمان‌یابی اجتماعی در درون طبقه کارگر، بازتولید «دانش مبارزه طبقاتی» در تبادلات اشتراکی و انقلابی می‌باشد.



## بخش پنجم

خودویژگی‌های همگانی هسته‌های

کارگری - سوسیالیستی

### خودویژگی‌های همگانی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی

- ۱- هژمونی طلب نیستند، اما رهبری کننده و آموزش دهنده‌اند.
- ۲- نهادینه ساز « دانش مبارزه طبقاتی» در درون طبقه کارگر می‌باشند.
- ۳- در شرایط حاکمیت استبداد آشکار، مخفیانه و متناسب با مجموعه‌ی شرایط، سازمان می‌یابند.
- ۴- رهبری مبارزات کارگری را درون طبقه (یعنی به وسیله خود کارگران) نهادینه می‌کنند.
- ۵- مبارزات هسته‌ها، شورآراییانه و مبتنی بر خرد طبقاتی است.
- ۶- از الگوبرداری به دور بوده و بوروکراتیسم و فرماندهی را بر نمی‌تابند.
- ۷- آنارکوسندیکالیسم و ولونتاریسم (اراده‌گرایی) را مردود می‌شمارند.
- ۸- در مبارزه در برابر مناسبات مبتنی بر خرید و فروش نیروی کار، قانونیت و مشروعیت سرمایه را به چالش می‌کشانند.
- ۹- برخلاف تشکل‌های صنفی سنتی که در نظم سرمایه زمین‌گیر می‌مانند، هسته‌های کارگری - سوسیالیستی سنگ بنای سازمان‌های پرولتری می‌باشند.
- ۱۰- با پراتیک خود، روشنفکران انقلابی را به درون طبقه‌ی کارگران سازمان یافته می‌کشانند تا همراه با والاگرایی «آگاهی طبقاتی» به «خودآگاهی توده‌های مولد»، تبادلات اجتماعی را در مقابل بوروکراتیسم و نخبه‌گرایی، توانا تر سازند.
- ۱۱- با پشت کردن به هر آنچه که مربوط به گذشته است. به بیان یکی از رفقای کارگر چاپخانه (یعنی: شناخت همه جانبه و ماهیت جامعه، در " ضرورت‌های نمایان" ) از این دانش، نیرو می‌گیرند تا همه‌ی کهنگی‌ها و تثبیت شدگی‌ها را به مبارزه و چالش بخوانند.
- ۱۲- این نهادها [هسته‌های کارگری - سوسیالیستی] در نقد موجود از خود بیگانگی خانواده، خانواده‌ی کارگری را تبدیل به کانون سوخت و ساز خویش و تبادلات سوسیالیستی می‌کنند.
- ۱۳- ضمن جهت‌گیری به‌سوی کارگران پیشرو، چرخیده و از طریق کار پیچیده و تاریخیاً ضروری، پتانسیل سازمان‌یابی «کارگران ساده» را تا حد پیشروتر بخش‌های طبقه کارگر فراکشیده تا توان سازمان‌یابی دریافت‌های تئوریک به طور نسبتاً موزونی در درون طبقه‌ی کارگر مایه بگیرد.

به طور کلی، تدارک سازمان‌یابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی در راستای دست آورد خیزش خودآگاهانه شوراهای خودگردانی اقتصادی، سیاسی- اجتماعی



کارگران، روز آمدترین تبادلات ریشه‌ای را در عرصه مبارزات کارگری پیشنهاد می‌کند؛ و به عنوان کارآمدترین سبک کار، حاکمیت شوراهای خودگردان و آگاه کارگران را در سازماندهی «سوسیالیسم گذار» مدنظر قرار می‌دهد. چرا که این سرشت برآمدهای همگانی طبقه کارگر (منهای هرگونه آموزش و تدارکی) شورایی است؛ و استبداد ذاتی سرمایه را، برخلاف دیگر اقشار طبقات که سرانجام به پدیده‌های آن می‌پردازند - نشانه می‌گیرد. این خاصه در فرانسه، روسیه، آلمان، اسپانیا، مجارستان، و دیگر سرزمین‌ها بارها خود نمایانده است. با این وجود، کمون و شوراهای کارگری در فرانسه‌ی سال ۱۸۷۱ و روسیه ۱۹۱۷ بارزترین وجه برآمدهای سراسری کارگری را به آزمون درآوردند.

بدین‌سان، سازمان‌یابی شورایی که نخستین آزمون تاریخی- کارگری خود را در کمون پاریس به نمایش گذاشت و در دومین آزمون اساسی‌اش در بلشویسم روسی و کمینترن مجال انکشاف نیافت، با شکست تاریخی تمامی اشکال تبادلات و راهکارهای سوسیال دموکراتیک (اعم از نوع روسی و اروپایی و غیره)، ضرورتاً می‌بایست در جنبش نوین شورایی در راستای خود رهایی کارگران و مولدین سامان بیابد؛ که تدارک سازمان‌یابی هسته‌های کارگری- سوسیالیستی زمینه ساز ضروری آن است.

با این شیوه تبادل و «کار تاریخاً ضروری» است که طبقه‌کارگر، سرنوشت خویش را خود، سامان داده و سازماندهی تولید و توزیع را تنظیم، و مدیریت و برنامه‌ریزی به‌منظور برآوری نیازهای جامعه‌ای پویا را در دست می‌گیرد. ویژگی برجسته‌ی این شیوه، سپهر برقراری خودگردانی تنظیم و برنامه‌ریزی امور تولید و سیاست و اجتماع به‌دست خود تولیدکنندگان همبسته است. در این ساختار فرا رونده و پویا، سازماندهی تولید به‌وسیله شوراهای کارگران و مولدین و از «پائین» صورت می‌گیرد؛ و تمامی حکومت شوندگان، به‌طور اجتماعی در سرنوشت جامعه شریک و همیار می‌گردند. پیشبرد سیاست، اقتصاد، آموزش، آسایش و بنیان جهانی دیگرگون و انسانی، به‌دست خود آنان که درشورها سازمان یافته‌اند، تنها، در همگرایی سیاست و اقتصاد شدنی است. یعنی: سازماندهی اجتماعی تولید با این انگیزه که برآوردن نیازهای اجتماعی، موضوع عمده و اصلی آن است؛ نه رقابت بین نهادها و مراکز اقتصادی و مالکیت‌های فردی و دولتی و جناح- باند‌های حکومتی. سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی در استقرار خودآگاهانه‌ی شورها، آشکار و روشن است؛ و در پس گفتگوها و پیمان‌های نخبگان (که با درصدی از رانت و رشوه به‌سازش و خرید و فروش

کشیده می‌شوند) پنهان نمی‌ماند. بدین ترتیب، در استقرار شوراهای خودآگاه، دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی در پیوندی زنده با هم عمل می‌کنند؛ و از انفراد و جدا افتادگی می‌گریزند. با این شیوه، تحمیل سیاست و اراده، یعنی شیوه تولید و توزیع طبقه استثمارگر که انگیزه‌ای جز سود و چپاول ندارد، برکنار؛ و پاره‌های باقی‌مانده از طبقه‌ی صاحبان سرمایه، در برنامه ریزی‌های اقتصادی و سیاسی راهی نمی‌یابند. و سرانجام، سیاست‌گذاری کهنه (که مناسبات تولیدی و اقتصادی اش در هم کوبیده و از جا روبریده می‌شود) در سیستم و تبادلات اجتماعی راهی نداشته؛ و با حاکمیت طبقاتی تولیدکنندگان و نه مالکین خصوصی، اشکال نوینی از تحقق «سیاست» امکان پذیر می‌گردد.

شورها، در برابر الزام‌های سازماندهی متمرکز خویش، ضد قدرت و نافی خصلت مرکزگرایانه‌ی هر می و تثبیت شونده‌ی قدرت بوده و توانمندی و خرد اجتماعی را نمایندگی می‌کنند. شورها به‌وسیله توده‌های تولید کننده و گروه‌های اجتماعی (با منافع و اراده‌ی نمایان و نزدیک) سازمان یافته، کنترل و رهبری می‌گردند. بنابراین، با نفی سرشت دولت به‌معنای عام کلمه در ساختار خویش، بازتولید دولت را نمی‌پیمایند و به‌جای آن، با استقرار خودگردانی شورایی طبقه کارگران آگاه، به عنوان نمودی از دیکتاتوری پرولتاریا، قدرت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی مولدین را در تقویت قدرت به نمایندگان (هر آن قابل برکناری و برگماری و کنترل و جا به‌جایی هستند) پی می‌گیرند. از این رو، برخلاف دولتهای نوع بلوک شرق در "سوسیالیسم دولتی"، باز تولید وضع موجود را که پی‌آمدی جز وضعیت و روزگار فلاکت بار امروزی کارگران این کشورها ندارد، در برنامه اشان نیست.

سازمان‌یابی شورایی با پیش‌زمینه‌ی ساز و کار هسته‌های کارگری - سوسیالیستی (که راستایی جز فرا آوری خودگردانی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کارگران و دیگری مولدین ندارد) مدرن‌ترین جای‌گزین و سبک کاری است که در پرتو آن می‌توان به رهایی انسان از ستم و استثمار اندیشید و عمل نمود. درحقیقت دینامیسم و پویایی تاریخ در جامعه سرمایه‌داری، مشروط به سازمان‌یابی هسته‌های کارگری - سوسیالیستی در راستای خودآگاهی طبقاتی کارگران است. این نیز به نوبه‌ی خود مشروط به درک ضرورت و انکشاف راه کارها و امکانات موجود در درون طبقه کارگر می‌باشد. از آنجا که مفهوم «دانش» برای کارگران نمی‌تواند معنایی جز «دانش مبارزه طبقاتی» داشته باشد؛ از این رو، هرگونه‌ای از تدارک‌های روشن‌گرانه و طبقاتی همانند جویباری خرد، سازای رود خروشان

خودآگاهی طبقاتی خواهد بود. مناسبات خودبیبیگانه سازِ فروشِ نیروی کار برای کارگران موانع و تگناهایی به وجود می‌آورد که گذر از آنها و در نخستین گامها- به سختی امکان پذیر است؛ اما آنگاه که این نخستین گام‌های نوزایی و نوزادی اندیشه‌های سوسیالیستی پشتِ سر گذاشته شوند، سیلان «عمل» آن‌چنان خروشان می‌شود که ناگزیر رابطه‌ی برده‌ساز کار - سرمایه را (در سازمان‌یابی خودآگاهانه‌ی شورایی) از هم می‌دراند. اتحادیه‌ها و سندیکاها نه تنها گذرگاهی از این کم‌دامنگی‌ها و تگناها نیستند، بلکه در بسیاری از مواقع به راه بندهایی گذرناپذیر، نیز تبدیل می‌شوند. آن ساختار و شبکه تبادلی که نخستین گام‌های اندیشه و عمل اشتراکی را در درون طبقه کارگر تند کرده و در حقیقت، شدنی، می‌گردانند، هسته‌های کارگری- سوسیالیستی اند؛ که بازآفرینی «دانش مبارزه طبقاتی» و گسترش آنرا به آزمون می‌گذارند تا خودآگاهی کارگران و مولدین را همانند فرآورده‌ای نوین درو کند. به هر روی، رامکار هسته‌های کارگری- سوسیالیستی دارای این ویژگی است که در روند نفی قدرت تثبیت‌گر سرمایه، گسترده‌ترین عناصر انسانی را از میان حکومت شوندگان در تبادلی خردمندانه و فرارونده تا مرحله‌ی از رشد مبارزه‌ی طبقاتی جامعه سازمان میدهد تا کارگران در فرآیند مبارزاتی خود راه کارهای سازمانیابی انقلابی خود را مستقلاً بدست آورند.

با این وجود، به بیان ادبیات کمونیستی **شورای کار**، «حقیقت اندیشه‌ی مبارزاتی آنجا ریشه می‌دواند و به کشتزار زندگی آفرین و خردمندانه‌ی کارگران، دگرگون می‌شود که به لحاظ موقع و موضع طبقاتی - اجتماعی، تاب بیکرتراشی نوعیت انسان و انسان نوعی را داشته باشد». شورا نه تنها به یکباره و «ابتدا به ساکن»، بر فراز سر کارگران و زحمتکشان پیرامونی طبقه‌ی کارگر سازمان نمی‌یابد و از هیچ گروه‌بندی سیاسی و حزبی نیز دستور سازمان‌یابی نمی‌گیرد؛ بلکه در درون مبارزات سوسیالیستی کارگران و تولیدکنندگان در پیوستاری پویا، از کوچکترین سلول‌های کارگری - سوسیالیستی تا اندام‌واره‌ها، سازمان یافته و ساختار می‌یابد. خود رهایی و خودگردانی گسترش سراسری طبقه کارگر، تهی‌دستان شهر و روستا را در روند تولید و خودگردانی، به تجربه و آزمون می‌گذارد. شکل‌گیری «شورا» در جامعه ایران ( به همانگونه که شوراها بیکاران در پتروگراد زیر حکومت تزاری) می‌تواند از یک هسته کارگری- سوسیالیستی، کمیته مخفی اعتصاب و حتی راه اندازی گذرای یک اعتصاب و اعتراض آغاز گردد و در شرایط مناسب و یاری کننده، در مدت زمانی کوتاه، به هم پیوستگی این سلول‌ها، به ارگان نمایندگی سیاسی

طبقه کارگر و چه بسا جنبش انقلابی پرولتاریایی فرا روید. برخلاف حزب کمونیست، به معنای واقعی خود، که در برگرفته بخشی از طبقه کارگر تعریف شده، شوراها سازمان‌های مستقل سوسیالیستی پرولتاریا و بر آمده و فرا رویده از طبقه کارگر و در برگرفته تمام کارگران می‌باشند.

«شورا» در درون جنبش کارگری رشد و تکامل می‌یابد و بنا براین ارگان عمومی مبارزاتی صنفی- سیاسی پرولتاریا به شمار می‌آید. هسته‌های کارگری - سوسیالیستی، می‌توانند سلول‌های آغازین شوراها باشند. شوراها، همانند قلب، با آهنگی پیوسته و هم‌آهنگ و با هارمونی هموزن به تمامی بافت‌ها و سلول‌ها، با پیام زندگی بخش، برای تبادل نبض و نظم، در تلاش و کوشش‌اند، و دارای دو ویژگی و دو وظیفه‌ی هم‌راستا نیز می‌باشند؛ از یک سوی:

\* نهادهایی خودگردانند، مستقل و نمایندگی خواستها و سود اجتماعی کارگران را به عهده دارند؛

و از سوی دیگر:

\* ارگان‌های اندیشه‌مند و آگاه مبارزات سیاسی کارگران به شمار می‌آیند.

سازمان‌یابی شوراها در روند گسترش شبکه‌ای- سراسری خویش، خودآگاهی طبقاتی پرولتاریا، و لغو مالکیت خصوصی استثمارگران و به‌زیر کشیدن قدرت سیاسی طبقه سرمایه‌دار را شعارهای ترویجی - تبلیغی و عملی خویش قرار می‌دهند. شوراها، به‌عنوان ارگان‌های خودگردان و نهادهای مبارزاتی طبقه کارگر، در همه‌ی ابعاد "قدرت" ویژگی می‌یابند.

این شوراها نه همانند شوراها روسیه سال‌های ۱۹۰۵ که پروژه‌ای با شعار «مجلس مؤسسان» و «جمهوری دموکراتیک» را خواستار بودند، و دستیابی به قدرت سیاسی را در برنامه نداشتند، در گسترش سراسری خویش، در «کنگره شوراها» با جلوه‌ی ارگان‌های قانون‌گذار، اجراییه و قضاییه عمل می‌کنند.

«شورا» از همان نخستین هسته کارگری- سوسیالیستی‌اش که در انکشاف و تکامل مبارزات، سازمان‌یابی کارگران مزدبگیر، و فرارویی آنان به پرولتاریای خردمند و خود آگاه را در چشم انداز دارد، در عین حال، سازمانی است که فرارویی پیوسته آن، در سامان‌یابی انقلاب به‌سوی یک جامعه کمونیستی فرا آور می‌شود.

## سرشت شوراها

این که حزب یا شورا در انقلاب پرولتری، کدام یک نقش پیش‌تاز را خواهند داشت، پرسش‌واره‌ی تازه‌ای نیست؛ پیشینه‌ی این پرسش، دست‌کم به سال‌های پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه باز می‌گردد. در آن دوران، دو برداشت منشویکی و بلشویکی بارزتر از همه، خودنمایی می‌کردند. با پرهیز از دوباره‌گویی و دوباره آزمونی این دو برداشت گذشته، متفاوت از نقش شوراها، بیان چکیده‌ی مفهوم «شورا» را می‌توان به گونه‌ی زیر جمع بندی نمود:

شورا، ارگان قیام، رهبری انقلاب و سازمان دهنده‌ی نهادهای خودمدیریتی در پهنه‌های تولید و خدمات و گزینه‌ی قدرت اجتماعی سرمایه، در شمار دولت شناخته می‌شود.

با چنین تبیینی است که از یک سوی به بیراهه‌ی نفی‌گرایانه دو بینش منشویکی و آنچه که پس از پیروزی انقلاب سال ۱۹۱۷ در روسیه روی داد و حاکمیت یافت، کشیده نمی‌شود. زیرا که منشویسم با به رسمیت شناختن شوراها، نقش آنها را تنها در یک روند خود جوش و آکسیون‌های کم گستر می پذیرفت. در برابر این بینش، گرایشی از بلشویسم، بر آن بود که «ابتدا باید قیام پیروز گردد و یک حکومت انقلابی تشکیل شود تا این حکومت به منزله‌ی ارگان قیام و رهبر به رسمیت شناخته شده‌ی خلق انقلابی به‌سازماندهی نهادهای خودگردان انقلابی بپردازد.» زیرا که «سازماندهی نهادهای خودگردان و گزینش نمایندگان خلق، پیش درآمد قیام نیست، بلکه زاییده آنست.» این دو بینش، هر دو در ارزیابی نهایی، سلاح واقعی انسان‌های آفریننده و ابزار دفاع از هستی اجتماعی و نوعی انسان‌های کارگر و مولد را آگاهانه یا ناخواسته در عمل انکار می‌کردند.

## برداشت از مفهوم شورا

برخلاف بسیاری از چپ‌ها که فقط در سطح شعاراز شورا سخن می‌گویند، بی آنکه درون‌مایه‌ی سرشتی آن را بپذیرند، تبیین و برداشت از شورا، آن‌گونه ساختار و نهادی است که طبقه کارگر و زحمتکش پیرامونی را در برگرفته و نمایندگی نموده و در تبدلات انقلابی ارگان سیاسی-اقتصادی و اجتماعی این اکثریت «شهروندان» باشد. این سازمان شورایی، نهاد خودگردان، مجمع ملی مولدین، کمون و یا هر عنوان دیگری که بیانگر درون‌مایه (مضمون) تاریخی-اجتماعی آن باشد؛ قدرت متشکل مولدین همه جامعه را به نمایندگی از سوی

برگمارندگان (یعنی همه‌ی آنهایی که به‌گونه‌ای در تولید اجتماعی شرکت دارند) در دست دارد. برگمارندگانی که پیوسته بر کارکرد، برنامه‌ها و سوخت و ساز آن، نظارت می‌کنند؛ از آن گزارش می‌گیرند؛ گزارش‌ها را به گونه‌ای انتقادی، انکشافی، با آنچه که می‌بایست انجام شود، می‌سنجند و بنا به دریافت خویش و ضرورت‌های اجتماعی، هر آینه نمایندگان را برکنار و یا بر می‌گمارند.

اما این پرسش و راه، که آیا شوراها می‌توانند به عنوان درهم آمیختگی‌های گوناگون سیاسی پرولتاریایی را رهبری کنند و یا احزاب کمونیست؟ و پرسش‌هایی از این دست که؛

آیا شوراها به این سبب و با این خود ویژگی‌ها قادر خواهند بود تا شعارهای اساسی و منافع جنبش طبقاتی کارگران را به پیش برده و به هدف نهایی نزدیک سازند؟

و آیا کدام یک بر دیگری «برتری» دارد؟

آیا این دو باید در هم «ادغام» شوند؟

چگونه در یک گستره و پهنه به پیش روند؟

آیا شوراها، برای کسب قدرت سیاسی، ابزاری تاکتیکی به شمار می‌آیند و یا قدرت در دست شوراها به هدف برپایی اصل خود حکومتی پرولتری و « نادرستی» یاری می‌رساند؟ و پرسش‌های دیگری از این دست را باید در پاسخ برداشت پرولتری از مفهوم «شورا» روشن نمود و پاسخ گفت.

سازمان‌های سیاسی پرولتری که از شکل‌گیری نخستین هسته‌ی کارگری-سوسیالیستی و بر بستر گرایش و کارکرد شورایی و در هماهنگی فرا رونده با مبارزات خودانگیزه و ذاتی کارگران واقع می‌شوند، و تا پایان یابی و نفی تمامی مناسبات و بقایای مبتنی بر مالکیت خصوصی و بهره‌کشی انسان از انسان پیوستار می‌یابند؛ راهبری و آموزش سیاسی- انقلابی مبارزات کارگران را بر عهده دارند. این سازمان پرولتری با منطق، روش شناسیک (متدولوژی) و سبک کار شورایی- سوسیالیستی، در جلوه‌ی خاستگاه اندیشگی «دانش مبارزه طبقاتی» کارکردی کمونیستی دارد. هسته‌های کارگری- سوسیالیستی در راستای خودگستری مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر علیه خود بیگانگی همه گیر ناشی از مالکیت خصوصی به‌منابهی پایگاه و سرچشمه‌های شوراها می‌کمونیستی کار، سلول‌های این گونه سازمان‌ها به‌شمار می‌آیند. بنابراین، چنین ساختارهایی و با چنان پیوند و چگونگی به‌عنوان ارگان آگاه‌مند پرولتری، در برگزیده‌ی طبقه

کارگر سازمان یافته، نه به کار کرد و روش حزب‌های سنتی، بلکه با جلوه‌ی خرد جمعی پرولتاریای آگاه، راهبری آموزش «دانش مبارزه طبقاتی» را به عهده دارند. چنین سازمان کمونیستی- کارگری، با هر جلوه و نامی که سازمان دهندگان اصلی‌اش به آن بخشند، نه برای شرکت در قدرت سیاسی، بلکه پیوسته در بیرون قدرت شورایی، با جلوه‌ی آموزش‌کده، پژوهش‌کده و پایگاه دانش و آگاهی طبقه کارگر، همواره نظارتی و نظراتی چالشگرانه و نقاد بر کارکرد شوراها و حاکمیت شورایی خواهد داشت. از اینجا می‌توان چنین آغاز نمود که برداشت سنتی از شوراها را (زیر اتوریته‌ی حزب) تا سطح سازمان‌های رهبری شونده و ابزاری برای رهبری حزب در میان توده‌های کارگر، جهت برقراری حاکمیت حزبی فرو می‌کاهد. شورا به عنوان گسترده‌ترین سازمان سیاسی - کارگری در رهبری اعتصابات و فراخواندن همایش‌های عمومی الزامی می‌باشند؛ چیزی که حزب کمونیست و یا هر سازمان سیاسی کارگری در سنجه با شوراها توان انجام آنرا ندارند. بنابراین در چنین برداشتی شوراها تنها ارگان‌هایی هستند که به سبب خودویژگی‌های خویش، [مانند غیرایدئولوژیک بودن، توده‌ای بودن، فراگیر بودن، و برخوردار بودن از ساختار، زیست و سوخت و ساز شبکه‌ی درون طبقه‌ای] دارای این کار آیی و گنجایش هستند که بیشترین بخش کارگران و توده‌های اهالی را متحد سازند. با این همه، به تنهایی و به پشتوانه‌ی چنین ویژگی‌هایی نمی‌توان وظیفه‌ی رهبری سیاسی- انقلابی پرولتاریا را به شوراها پذیراند. این‌ها شرط‌هایی لازم‌اند، اما کافی به‌نظر نمی‌آیند. بنابراین شوراها چگونه نقش چاوشگران آگاهی طبقاتی را در میان کارگران به پیش می‌برند؟

پرولتاریا تنها با تسخیر قدرت سیاسی، توانایی و امکان دگرگون‌سازی انقلابی ساختارهای طبقاتی و اجتماعی کهنه را می‌یابد. تنها درگروی دستیابی به قدرت سیاسی ست که طبقه کارگر سازمان یافته و دست یافته به دانش مبارزه طبقاتی خویش، قادر خواهد بود، چالش‌های طبقاتی خویش را در زمینه‌های سیاسی به پی‌آمدی دلخواه برساند. سازمان‌های پرولتاری به عنوان عینیت خرد و منطق پرولتاریا، نه به مثابه‌ی اقلیتی کوچک از مبارزین و نخبه‌گان سیاسی، بلکه اینک با حضور در شوراها در گستره‌ای سراسری، پویایی تولید کنندگان را در مبارزه و پیشبرد اهداف نیرو می‌بخشد؛ و به‌عنوان پاره‌ای از پیکر طبقه کارگر، الهام بخش کار و چالش کارگران است. در این ساز و کار است که به بیان روزالوگزامبورگ: پرولتاریا نه با مغز نخبه‌گانی که ممکن است کمتر اشتباه

کنند، حتا اگر هم اشتباه کند، از خود می‌آموزد- با مغز خود می‌اندیشد تا آینده‌ی رهایی انسان‌ها را سامان دهند.

لنین درنامه‌ای از استکهلم در سال ۱۹۰۵، زیر عنوان «وظایف ما و شورای منتخب کارگران» به نظر «رادین» به عنوان نماینده حزب بلشویک در شوراها که پذیرش برنامه حزب را از سوی شورا، درخواست نموده بود، این بپیش را «کودکانه» می‌خواند.<sup>77</sup> از آنجا که چنین بپیش شورایی، مورد پذیرش اکثریت اعضا حزب سنتی بلشویک نبود، نامه برای نخستین بار در روزنامه‌ی پروادا شماره ۳۰۸، در تاریخ ۵/۱۱/۱۹۴۰ پس از ۳۵ سال اجازه انتشار بیرونی یافت.

«رادین» نوشته بود که:

«شورا باید چهره‌ی سیاسی خود را نشان دهد و بگوید که رهبری کدام

حزب سیاسی و کدام برنامه‌ی سیاسی را می‌پذیرد... شورا دستورات

کدام حزب را در اقدامات مشخص عملی خود پیاده می‌نماید؟»<sup>78</sup>

لنین در پاسخ به وی که شاید نخستین نگرش و بیان لنین در مورد شوراها باشد، چنین پاسخ می‌نویسد: «شورا باید هسته‌ی ثابت حکومت موقت را انتخاب و با نمایندگان احزاب انقلابی و همه‌ی دموکرات‌های انقلابی تکمیل نماید... شاید من اشتباه کنم، ولی به نظر می‌آید که شورای برگزیده‌ی کارگران باید از لحاظ سیاسی نطفه‌ی حکومت موقت انقلابی دانست... به دید من، باید هرچه زودتر، شورا را حکومت موقت انقلابی روسیه اعلام نمود، یا بلافاصله یک حکومت انقلابی، شکل دیگری تشکیل داد.» چنین نگرشی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پس از پیروزی آن به هر سببی افسوس که فراموش گردید. لنین در آستانه انقلاب اکتبر، در بازگشت از اندیشه‌ی شوراها، بر آن است که «بلشویک‌ها باید قدرت را به‌دست بگیرند.»<sup>79</sup>

و «ما نمی‌توانیم برای مجلس مؤسسان منتظر بمانیم... فقط حزب ما در زمانی که قدرت را گرفته باشد» می‌تواند فراخوان مجلس مؤسسان را برآورده سازد.<sup>80</sup>

لنین هدف را برای حزب «قیام مسلحانه در پتروگراد و مسکو، فتح قدرت و سرنگونی دولت»، می‌دانست که باید در دستور جلسه کنفرانس

77 لنین، نامه به دبیرخانه روزنامه «نُویایژین»، خطاب به «رادین». این نامه برای نخستین بار در پروادا شماره ۳۰۸، در تاریخ ۵/۱۱/۱۹۴۰ پس از ۳۵ سال منتشر گردید.

78 رادین، روزنامه «نُویایژین»، شماره ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵.

79 لنین، Sochinenin چاپ چهارم، ج ۲۶، صص ۲۳-۲۲ تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷، تاریخ جدید، ۲۵ تا ۲۷ قدیم.

80 لنین، نامه به دبیرخانه روزنامه «نُویایژین»، خطاب به «رادین». این نامه برای نخستین بار در پروادا شماره ۳۰۸، در تاریخ ۵/۱۱/۱۹۴۰ پس از ۳۵ سال منتشر گردید.



دموکراتیک که همان روزها بر گزار می‌گردید قرار می‌گرفت. لنین به همراه بلشویک‌های همراه خویش با چنین پیش‌آمد تاریخی و تندر سان اکتبر، در راستای گام بزرگ بشر، برای آزادی خویش، سپس توضیح داد که، «اگر قدرت را هم اکنون به دست نگیریم، تاریخ ما را خواهد بخشید... بدون ارگان؟ یک ارگان موجود است، شوراها و سازمان‌های دموکراتیک». لنین کمی بعدتر شرکت نمایندگان بلشویک در کنفرانس دموکراتیک را اشتباه‌آمیز خواند و افزود: «باید آنرا تحریم می‌کردیم.» و اینکه «این شرکت در شرایط انقلابی اشتباه بود.» باید به شورا برویم، به اتحادیه... آنها را به مبارزه فرا خوانیم.<sup>81</sup> به هر روی در عمل، و برخلاف دیدگاه لنین، هنگام پاسخ به رادین، شوراها و اتحادیه‌ها در واقع پشت سر حزب قرار داده شدند و حزب به قدرت سیاسی رسید. چنین پیشنهادی به دلیل فرارویی رخدادهای توفان سای روزهای اکتبر ۱۹۱۷، و نیاز به پاسخ‌گویی هرچه شتاب‌آلوده‌تر و شرایط ویژه روسیه و سبب‌های دیگر که در اینجا مجال بررسی آنها نیست، به عنوان قانونی جهان‌شمول درآمد. برخلاف برداشت «رادین» و حزب بلشویک در انقلاب اکتبر، شوراها نه تنها به جلوه‌ی ارگان‌های مبارزاتی، زمینه را برای جنبش سیاسی کارگری مهیا می‌کنند، بلکه به عنوان ارگان‌های خودگردان انقلاب نیز جلوه‌گر می‌شوند. سازهای شورایی خودگردانی هرچند در گروهی پیش‌زمینه‌ی پیروزی قیام و خیزش‌ها نیستند، بلکه بدون پیروزی انقلاب و استقرار دولت کمون تولیدکنندگان، ناپایدار و شکننده می‌باشند. پس، شوراها باید به حکومت انقلابی ماهیت یابند تا از استفاده‌ی ابزاری از کارگران و فروپاشی آنها جلوگیری نمایند. ترکیبی بودن شوراها درجه‌ی نیاز به دینامیزم، ساختار و مناسباتی دارد که نه در حوزه‌های حزبی، بلکه از راهوار هسته‌های کارگری-سوسیالیستی شونی است. هسته‌های کارگری-سوسیالیستی همراه این که کارورزی (فعلیت) خود‌انگیختگی را در کارگران بر‌انگیخته‌تر می‌سازند، با پتانسیل شورا گرایانه‌ی خویش، آگاهی و سازمان‌یافتگی را به توده‌های فروشنده‌ی نیروی کار می‌آموزاند. از آنجا که این خودانگیختگی ریشه در مبارزات وجودی، و مبرم‌ترین و پایه‌ای‌ترین نیازهای کارگران دارد، بنابراین، شوراها به سبب برآمد طبقاتی خویش نه تنها می‌توانند از حقوق شهروندان دفاع کنند، بلکه تنها این ساختار توان‌مند می‌باشد که به سبب آگاهی طبقاتی پرولتاریای سازی خویش، پیروزی توده‌های رنج و کار را بر مناسبات کالایی بیمه نمایند. سازماندهی و ایجاد وحدت بین لایه‌های گوناگون کارگران و دیگر توده‌های مردم،

وظیفه‌ی شوراهاست. شوراها ارگان‌های سازمانی نظم و مناسبات نوین «نادولت» یا همان دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشند. شوراها هم ارگان انقلاب و هم دولت انقلابی و سازمان دهنده‌ی کمون انقلابی‌اند؛ و این شدنی نخواهد بود مگر با سازماندهی و چالش‌های شوراهای کمون، به هدف برقراری کمون شورایی. پرولتاریا، پس از انقلاب و قدرت یابی نمی‌تواند خودگردانی سیاسی و اقتصادی خود را از حزب و یا از قدرت دیگری و از بالا اجازه بگیرد. این امر به پیش شرط الزامی رها سازی تمامی اشکال تولید و آزادگردانی تنظیمات موجود کار مزدوری و مناسبات طبقاتی است. این امر در گروهی برقراری و جایگزینی اقتصاد و قوانین سوسیالیستی کار آزاد و همیسته می باشد تا حاکمیت خود انسان جایگزین دولت سیاسی و طبقاتی گردد. این حاکمیت نمی‌تواند بدون درهم شکستن دستگاه سرکوب و کاربردهای زور بورژوازی و یا جایگزینی پلیس و دیگر دستگاه های سرکوب، عملی گردد. شورای نوع کمون، انقلابی‌ست علیه دولت. همان گونه که به گفته‌ی مارکس؛ «کمون، انقلابی علیه خود دولت بود، علیه این زائیده‌ی فوق طبیعی و ناقص الخلقه جامعه، کمون دوباره زندگانی یابی زندگی اجتماعی خود مردم به وسیله‌ی خود مردم بود.»<sup>82</sup> و از این روی و با این ویژگی و پویه، دولت را از فرادست مردم باید به فرودست جامعه به زیر کشانید، پیرو اکثریت توده های مردم‌اش ساخت و سپس در روندی تاریخی و پیوستار، آنرا در جامعه‌ی خود گردان، ذوب نمود. تنها کمون است که می‌تواند قدرت سیاسی را از سرشت طبقاتی بودن آن دگرگون ساخته و خودگردانی انسان را سبب ساز گردیده و به آزادی تاریخی دست یابد. زیرا که «آزادی عبارت است از مبدل کردن دولت از ارگانی فرادست و ورای جامعه، به ارگانی کاملاً پیرو و فرودست آن.»<sup>83</sup>

به این گونه «حاکمیت شورایی»، از سرشت سیاسی دولت به معنای واقعی کلمه، رها گردیده و به امور اجرایی ساده‌ای دگرگون می شود و در این ساختار منافع حقیقی جامعه راعهده دار می‌باشد. ساختارهای اجتماعی در این فرایند به همراه روابط قدرت و خود طبقه کارگر دگرگون می‌گردد و در چنین ساز و کاری است که مفهوم آزادی مادیت می‌یابد.

82 مارکس، پیش نویس نخستینی جنگ داخلی در فرانسه.

83 مارکس، در نقد برنامه گوتا.